نصایح معصومین علیهم السلام

۱۴ گفتار از سیره عملی اهل بیت علیهم السلام

سید محمدرضا هاشم زاده

بسم الله الرحمن الرحیم

نصایح معصومین علیهم السلام : ۱۴ گفتار از سیره عملی اهل بیت علیهم السلام

نویسنده:

محمدرضا هاشم زاده

ناشر چاپی:

نقش نگین

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نصایح معصومین علیهم السلام : ۱۴ گفتار از سیره عملی اهل بیت علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : هاشم زاده، سیدمحمدرضا، ۱۳۳۹ -

عنوان و نام پدیدآور : نصایح معصومین علیهم السلام : ۱۴ گفتار از سیره عملی اهل بیت علیهم السلام / سیدمحمدرضا هاشم زاده.

مشخصات نشر : اصفهان : نقش نگین: کهن دژ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۲۸۸ ص.

شابک : ۲۹۰۰۰ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۱۶-۳۹-۸

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : عنوان روی جلد: نصایح: سخنان چهارده معصوم.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۸۳] - ۲۸۸.

عنوان روی جلد : نصایح: سخنان چهارده معصوم.

عنوان دیگر : ۱۴ گفتار از سیره عملی اهل بیت (ع).

موضوع : چهارده معصوم -- فضایل

موضوع : اخلاق اسلامی

رده بندی کنگره : BP۳۶/□۱۷۶ن۶ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۵۱۰۹۶

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

ص: ۸

تصویر تقرظ

آیت الله حاج حسن امامی

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

بَعدالحمد و الصلوه: آنچه از نظر قرآن کریم و احادیث رسول گرامی اسلام(ص) و روایات اهل بیت علیهم السلام قطعی و مسلّم است و تاریخ زندگانی افراد و جوامع بشری نیز بر آن گواه است آنست که پیغمبر اسلام آنرا در یک جمله خلاصه فرموده و اعلام کرده که: دائکم الذنوب و دوائکم الاستغفار(درد شما گناه و درمان شما طلب آمرزش است) لذا اگر ابتلاءات و گرفتاریهای انسانها ریشه یابی شود نوعا به یک یا چند گناه منتهی می شود بدینجهت گفته اند یکی از شرائط اجابت دعا آنست که پیش از درخواست رفع نیازمندیهای مادّی و معنوی باید از خداوند طلب آمرزش شود، بدیهی است شناخت گناهان و شناخت پی آمد هریک عامل مؤثری است برای پرهیز و اجتناب از آنها از این جهت فاضل ارجمند جناب حجه الاسلام آقای آقا سید محمد رضا هاشم زاده دامت افاضاته با استناد به قرآن عظیم و احادیث معتبره به این امر مهم و حیاتی اقدام نموده و با عباراتی شیوا و قلمی رسا علل و عواقب گناهان را بررسی و راه مبارزه با آنها را بیان داشته اند خداوند این خدمت بزرگ را از ایشان قبول فرماید و وسیله نشر دیگر آثار بابرکت ایشان(به ویژه کتاب پر ارج سیره عملی اهل بیت علیهم السلام) را فراهم نماید والسّلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

سید حسن فقیه امامی

۲۷/۳/۸۱

این صفحه کاملاً باید سفید باشد

سخنی از ناشر:

بسمه تعالی

سخنی از ناشر:

حجه الاسلام جناب آقای سیّد محمّدرضا هاشم زاده در سال ۱۳۳۹ شمسی در روز عید فطر در شهر مذهبی اصفهان در یک خانواده روحانی چشم به جهان گشود و تحت سرپرستی پدر و مادر مذهبی و مهربان خود پرورش و تربیت یافت وی از همان طفولیّت علاقه وافر به مجالس مذهبی و علماء و اولیاءاللّه داشت و همین ویژگیها، موجب شد که در سال ۱۳۵۵ پس از اخذ دیپلم وارد حوزه علمیه اصفهان و قم شود و دروس مقدمات و سطح را شروع کند و سرانجام پس از طی ده سال دوره مقدمات و سطح وارد مرحله دروس خارج شد و نزد آیات عظام و حجج اسلام آقایان ۱ سیّد محمّدعلی صادقی(ره)، ۲ حاج آقا حسن صافی(ره)، ۳ حاج سیّد محمّدعلی موحّد ابطحی(ره)، ۴ حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی، ۵ حاج شیخ جعفر سبحانی، ۶ حاج آقا احمد امامی(ره)، ۷ حاج آقا

حسن امامی، ۸ حاج شیخ حسین مظاهری(۱)، ۹ حاج شیخ محمد ناصری(دامت برکاتهم)، توانست تلمذ و استفاده های فراوان کند و همچنین وی در کنار تحصیل مشغول تدریس(در حوزه و دانشگاه) و تحقیق و نویسندگی گردید و ثمره آن زحمات و فعالیتها، دهها کتاب و صدها مقاله در روزنامه های کثیرالانتشار شد. در انتها ضمن فهرست کتابهای مؤلف گرامی از خداوند منّان توفیق روزافزون در تألیف و طبع سایر آثار ایشان را خواستاریم.

فهرست تألیف ها

۱ انسان نمونه در جهان بینی اسلامی(۵ ج)

۲ انسان در پرتو اخلاق

۳ نقش گناه در زندگی انسان

۴ فلسفه امتحانات الهی

۵ مبانی اعتقادی بشر

۶ انسان از دیدگاه نهج البلاغه

۷ نقش موعظه در زندگی انسان

۸ نقش دین در زندگی انسان

۹ روش نویسندگی

۱۰ ارزش کتاب و مطالعه

۱۱ شیوه سخنوری در اسلام

۱۲ شیوه تدریس

۱۳ روابط اجتماعی در اسلام

۱۴ حقوق خانواده در اسلام

۱۵ اربعین از دیدگاه قرآن و

۱- (۱۰) حاج سید حجّت موحّد ابطحی(۱۱) حاج شیخ علی اکبر فقیه.....

روایات

۱۶ سیره پیامبر اسلام(ص)

۱۷ سیره عملی اهلبیت علیهم السلام(موضوعی ۳ ج)

۱۸ معاد از دیدگاه اسلام

۱۹ تعلیم و تربیت در اسلام

۲۰ عوامل هدایت و ضلالت از دیدگاه اسلام

۲۱ شناخت و معرفت

۲۲ ویژگیهای اسلام

۲۳ خودسازی در پرتوی اخلاق و عرفان

۲۴ نقد و بررسی مکاتب مادی و سکولاریسم

۲۵ عوامل نهضت امام حسین(ع)

۲۶ روش شناخت قرآن

۲۷ فلسفه احکام

۲۸ نقش دعا در زندگی انسان

۲۹ مجادله و بحث در اسلام

۳۰ صدها مقاله در روزنامه های کثیرالانتشار......

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

مقدمه مؤلف

یا ایُّها الَّذینَ امَنُوا اِتَّقُوااللّهَ وَ کوُنوُا مَعَ الصّادِقین.(۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه خودسازید و با راستان باشید.

امروزه یکی از مباحث مهم تربیت، نقش الگوپذیری انسان می باشد و بافت شخصیت وی بستگی به نوع انتخابی است که در این راستا و منظر پیدا می کند.

متأسّفانه جهان استکباری عصر ما با تکنولوژی مُدرنی که در اختیار دارد، مانند رسانه ها و ماهواره ها، بدترین الگوهای تربیتی را به نسل جوان ما معرفی کرده اند و او را از فرهنگ اصیل اسلامی خود فرسنگها دور کرده و می کند. تو گویی او را مانند یک رُباط در اختیار خود قرار داده اند، که هیچ اختیار و اراده ای از خود ندارد مگر آنچه به نفع جهان غرب تمام می شود، چرا که با شیوه های مختلف تحت

۱- توبه / ۱۱۹

عنوان ورزش، انسـان دوستی، حقوق بشـر، آزادی، روشـنفکری، صوفگیری، ترویـج و دامن زدن به التقاط و شـبهات، تسامـح، تساهل و صدها نیرنگ دیگر انسانهای زیادی را به انحراف و فساد سوق داده و می دهند!

لذا اسلام عزیز برای مبارزه با این انحراف ها تدابیری را عرضه می کند:

۱ رجوع به فطرتهای پاک

۲ تحکیم اعتقادات

۳ احکام

۴ اخلاق و تربیت

۵ سنت و ولایت(سیره عملی پیامبر و اهلبیت(ع)).

که ما فعلاً بخاطر ضرورت بیشتر به بخش یا موضوع آخر می پردازیم امید است با این سلسله مباحث توانسته باشیم روزنه ای به انوار هدایت الهی داشته باشیم و قسمتی از دِین خود را به جامعه و نسل جوان ایفا کنیم.

اقلّ الطلّاب سیّد محمّدرضا هاشم زاده

۱۴/۴/۷۷ حوزه علمیه اصفهان

بهترین الگو

در طی قرون گذشته دانشمندان شیعه و سنّی درباره مهر و ولای آل محمد علیهم السلام از جوانب مختلف روایات، مطالب مختلفی ارائه داده اند.

ولی در طول تاریخ کمتر در سیره عملی اهلبیت(علیهم السلام) بصورت موضوعی یا ترتیبی مطالب بدست ما رسیده، لذا ما در این مختصر سعی بر آن داریم، بعضی از فرازهای ائمه(علیهم السلام) را به زبان ساده برای نسل جوان امروزمان به قلم تحریر درآوریم تا بدینوسیله بهترین الگوها را به آن معرفی کرده باشیم، چرا که خداوند آنها را به پاکی در قرآن یاد می کند.

اِنّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ و یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا.(۱)

ترجمه: خداوند اراده کرده است که ناپاکی و پلیدی را از شما(اهل بیت پیامبر) دور کند، و شما را از هر نظر پاک سازد.

۱- احزاب / ۳۳

شیخ مفید در بحث عصمت چنین می گوید:

اِنَّ الأَئِمَّهَ القائمینَ مقامَ الاَنْبیاء فی تَنْفید الاَحْکامَ وَ اِقامَهِ الحُدودِ وَ حِفْظ الشَّرایع وَ تَأدیبِ الاَنام مَعصُومُونَ کَعِصْمَهِ اَلْاَنبیاء.(۱)

ترجمه: امامان که جانشینان پیامبران در اجرای احکام و اقامه حدود و حفظ شریعت و تربیت مردمند و معصوم(از گناه و خطا) هستند، همچون معصوم بودن انبیاء.

مطابق این تعریف که با اعتقاد پیروان مکتب هماهنگ است امامت و ولایت چیزی فراتر از ریاست و حکومت بر مردم می باشد. که از همه مهمتر نقش تربیتی و الگوی آن بزرگواران است که وظایف تمام انبیاء می باشد.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین آمده است.

اِنَّ الاِمامَهَ زَمامُ الدِّینِ وَ نَظامُ المُسلمینَ وَ صَلاح الدُنیا و عِزَّ المُؤمنینَ اِنَّ الإمامَهَ اُسَّ الْاَسْلامِ النّامی وَ فَرعُهُ السّامی....(۲)

۱- اوائل المقالات ، ص ۷۴

۲- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۲۰۰

ترجمه: امامت زمام دین و نظام مسلمین، و صلاح دنیا و عزّت مؤمنان است امامت اساس اسلام بارور، و شاخه بلند آن است، با امام نماز و زکات و روزه و حج و جهاد کامل می شود، و اموال بیت المال و انفاق به نیازمندان فراوان می گردد، و اجرای حدود و احکام و حفظ مرزها و جوانب کشور اسلام به وسیله امام صورت می گیرد.

امام حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام می شمرد(و تحقق می بخشد) و حدود الهی را برپای می دارد و از دین خدا دفاع می کند، و به سوی راه پروردگارش به وسیله دانش و اندرز نیکو و دلیل رسا و محکم دعوت می کند.

در این روایت ابعاد رهبری امام که نقش الگو برای فرد و جامعه اشاره شده است و علت اینکه خود را پیرو این خاندان می دانیم. و این واژه را پیامبر اسلام(صلی اللّه علیه و آله) درباره پیروان علی(علیه السلام) بکار بردند:

از جمله ابن عباس نقل می کند هنگامی که آیه اِنَّ الَّذینَ آمنُوا و عَملُوا الصّالِحات اُولئکَ هُمْ خَیْرُ البَریَّهِ نازل شد، پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) به علی(علیه السلام) فرمود: هُوَ اَنْتَ وَ شیعَتُکَ.....

منظور از این آیه تو و شیعیانت هستید.(۱)

منطق در شیعه

منطق در شیعه

آن کس که امام(علیه السلام) را نشناسد در حقیقت پیامبر اسلام(صلی اللّه علیه و آله) را نشناخته است. چرا که پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) فرمودند:

اَنَا مَدینَهُ العِلْم وَ عَلیٌ بابُها فَمَنْ اَرادَ المَدینَهَ فَلْیأتِ الباب.(۲)

ترجمه: من شهر علم هستم و علی(علیه السلام) در آن شهر، پس هر آنکس که خواهان ورود در شهر است نزد آن درآید تا وارد شهر گردد.

آری امامان علیهم السلام اوصیاء دوازده گانه پیامبر اسلام هستند، و در آینه تمام نمای سیمای معنوی پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) می باشند و مطابق حدیث ثقلین، آنها در کنار قرآن، دو یادگار ارزشمند و گرانبهای پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) هستند، پس آشنائی با شیوه زندگی و خط سیر آنها، همان آشنائی با روش پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) و مسیر زندگی آن حضرت است.

۱- شواهد التنزیل ، ج ۲ ، ص ۳۵۷

۲- مستدرک حاکم ، ج ۳

و وجود حضرت زهرا سلام اللّه علیها نیز، از این مجموعه نور جدا نیست، او پاره تن پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) و مادر امامان(علیهم السلام) است، و در همه ابعاد زندگی با آنها هم خط و هم سو است تا جایی که امام زمان(علیه السلام) درباره مادر خود چنین می فرمایند.

و فی اِبنَهِ رَسولُ اللّه(صلی اللّه علیه و آله) لی اُسوهً حَسَنه.(۱)

ترجمه: حضرت فرمودند دختر رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله) برای من الگوی نیکوئی است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده:

اِنّا لا نَعُدُّ الرَّجُلَ مُؤمِنا حَتّی یَکُونَ بِجَمیعِ اَمْرِنا مُتَّبِعا مُریدا....(۲)

ترجمه: ما انسان را به عنوان «مؤمن» نمی شمریم، مگر اینکه در همه امور ما، از ما پیروی کند، و ما را مراد خود قرار دهد.

از این گونه روایات به روشنی فهمیده می شود که یک فرد شیعه بطور قطع باید مجموعه فرهنگ و شیوه زندگی اهلبیت

۱- بحار ، ج ۵۳ ، ص ۷۸

۲- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۷۸

(علیهم السلام) را بشناسد و با اعتمادی صحیح و نیّتی خالص بدنبال آن حرکت کند وگرنه نام او در زمره شیعیان امام(علیه السلام) و امامان دیگر نخواهد شد، چنانکه امام باقر(علیه السلام) در ضمن گفتاری به جابر جُعفی فرمود:

..... فَوَ اللّهِ ما شیعَتُنا اِلّا مَنْ اتَّقَی اللّهَ وَ اَطاعَهُ.(۱)

ترجمه: سوگند به خدا، شیعه ما نیست مگر کسی که پرهیزکار بوده، و از خدا اطاعت کند.

و امام سجاد(علیه السلام) فرمود:

اَلا وَ اِنَّ اَبْغَضَ النّاسِ اِلَی اللّهِ مَنْ یَقْتِدَیَ بِسُنَّهِ اِمامٍ وَ لا یَقْتَدی بِاَعْمالِهِ.(۲)

ترجمه: مبغوض ترین انسانها در پیشگاه خدا کسی است که امام را مقتدای خود در سنتها قرار دهد(تنها به اعتقاد اکتفا کند) ولی از رفتار و اعمال امام پیروی نکند.

نام شیعه بودن، کافی نیست، باید در عمل و رفتار، شیعه امامان(علیهم السلام) باشیم و به قول مولوی:

نام فروردین نیارد گل به باغ شب نگردد روشن از اسم چراغ

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۷۴

۲- تحف العقول

اسم گفتی رو مسمّی را بجوی ماه در بالا است نه در آب جوی

هیچ اسمی بی مسمی دیده ای؟ یا ز گاف و لام گل، گل چیده ای؟

تا قیامت عارف اَر مِی مِی کند تا ننوشد باده، مستی کی کند

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

ص: ۲۵

گفتار اول

عبودیت

گفتار اول: عبودیت

اشاره

۱ عبودیت

عبودیت یعنی اطاعت و تـذلّلی که توأم با تقـدس باشـد. یعنی بنـده در اثر اطاعت نهایت خضوع و ذلت را در برابر حق و خالق اظهار می دارد و در عین حال او را از تمام نواقص پاک و باکمال می داند.

خداوند متعال جن و انس را برای بندگی خلق کرده لذا عبودیت غایت خلقت شمرده شده است و در این زمینه قرآن کریم می فرماید:

و ما خَلَقْتُ الجِنَّ وَ الاِنْسِ اِلاّ لِیَعْبُدُون.(۱)

ترجمه: جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه مرا بندگی و پرستش کنند.

و چون کمالات معنوی و روحانی حاصل نمی شود، مگر به بندگی و اطاعت و عبادت نیز متوقف بر معرفت است گویا عبادت غایت خلقت واقع شده است.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: روزی حضرت ابا عبداللّه الحسین«علیه السلام» بر اصحابشان وارد شدند و فرمودند:

ای مردم خداوندی که منزه است، بندگان را خلق نفرموده مگر

۱- الذّاریات / ۵۶

برای اینکه او را بشناسند و معرفت پیدا کنند، پس هنگامی که او را شناختند، مشغول بندگی و عبادتش می شوند و هرگاه او را پرستش کردند از اطاعت و عبادت غیر او بی نیاز خواهند شد.(۱)

و در حدیثی قدسی می فرماید:

کُنْتُ کنزا مَخفیا فَاَحْبَبْتَ اَنْ اَعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلقِ لَکَیْ اَعْرَفْ.(۲)

یعنی: من گنجی پنهان بودم و خواستم که شناخته شوم خلق را آفریدم تا شناخته شوم.

از این جهت است که پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) فرمودند:

اِنَّ اوَّلَ عِبادَهِ اللّه المَعرفَهُ بِهِ.(۳)

یعنی: بدرستی که اوّل عبادت خداوند معرفت و شناسائی اوست.

همچنین در اهمیت آورده اند که حضرت عیسی(علیه السلام) کوری را دید که علاوه بر کوری مبتلا به فلج و جذام بود و در عین حال حمد و شکر خداوند می کرد.

حضرت عیسی(علیه السلام) از او پرسید: دیگر برای چه حمد

۱- بحارالانوار ، ج ۵ ، ص ۳۱۲

۲- بحارالانوار ۷ ج ۷۴ ، ص ۱۹۹

۳- بحارالانوار ، ج ۷۴ ، ص ۷۵

می کنی؟!

عرض کرد: زیرا خداونـد مرا از بسـیاری گرفتاریهـائی که دیگران به آنها مبتلا هسـتند، نجات داده است. حضـرت عیسـی(علیه السلام) پرسیدند: نعمتی که خداوند به تو داده است چیست؟

عرض کرد: خداوند متعال نعمت «معرفت خویش» را به من عطا فرموده است.

آنگاه حضرت عیسی(علیه السلام) دست بر بدن او کشید و او را از تمام امراض ظاهری شفا داد.

این شـخص بطور کلی نظر به جزئیات ظاهری زنـدگی نـدارد، چون اگر تمام نعمتهای ظاهری و مادی را داشـته باشد و معرفت پروردگارش را نداشته باشد مثل این است که هیچ چیز ندارد.

مراحل و منازل عبودیت

مراحل و منازل عبودیت

هرچند این بحث خود نیاز به کتاب مستقلی دارد ولی ما در اینجا بطور اختصار اشاراتی در این زمینه خواهیم داشت.

کمال و قدرتی که در اثر عبودیت و اخلاص و پرستش واقعی نصیب بشر می گردد، منازل و مراحلی دارد.

اولین مرحله این است که الهام بخش و تسلط انسان بر نفس خویشتن است. به عبارت دیگر، کمترین نشانه قبولی عمل انسان در نزد پروردگار این است که اول بینش نافذ پیدا می کند، روشن و بینای خود می گردد. قرآن کریم می فرماید:

اِنْ تَتَّقُوا اللّهَ یَجعَلْ لَکُمْ فُرقانا.(۱)

ترجمه: اگر تقوای الهی را داشه باشید، خداوند برای شما بصیرت و روشنی قرار می دهد.

و نیز می فرماید:

وَ الَّذینَ جاهَدوا فینا لَنَهْدیَنَّهُمْ سُبُلَنا.(۲)

۱- انفال / ۲۹

۲- عنکبوت / ۶۹

ترجمه: آنان که در راه ما بکوشند، ما راه های هدایت خویش را به آنها می نمایانیم.

مرحوم طُریحی در کتاب مجمع البحرین می گوید:

تقوی یعنی: امتناع کردن از بدیها و پرهیز کردن از آنچه که هوای نفس به سوی آن انسان را دعوت کند.

و دوّم اینکه انسان براثر تقوی بر نفس و قوای نفسانی خویش غالب و قادر می گردد.

اراده انسان در برابر خواهشهای نفسانی و حیوانی نیرومند می گردد، آدمی حاکم وجود خویش می شود، مدیریت لایقی نسبت به دایره وجود خودش کسب می کند.

در حدیثی امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرمایند:

فَانَّ تَقْوَی اللّهِ مِفْتاحُ سَدادٍ وَ ذَخیرَهُ مَعادٍ وَ مِنْ کُلِّ مَلَکَهٍ وَ نَجاهٌ مِنْ کُلِّ هَلَکَهٍ بِها یَنْجَحُ الطّالِبُ وَ یَنْجُو الْهارِبْ وَ تَنالُ لرغائِبْ.(۱)

ترجمه: تقوی کلید دوستی و پس انداز روز قیامت است، آزادی است از هر قید و رقبت و بندگی، نجات است از هر بدبختی، بوسیله تزکیه و تقوی انسان به هدف خویش می رسد و از دشمن نجات پیدا می کند

۱- نهج البلاغه ، خ ص ۲۳۰

و به آرزوهای خویش نائل می گردد.

سپس می فرماید:

دَواءُ داءِ قُلُوبِکُمْ وَ شِفاءُ مَرَضِ اَجْسادِکُمْ وَ صَلاحُ فَسادِ صُدُورَکُمْ وَ طُهُورَ دَنِسَ اَنْفُسِکُمْ.(۱)

ترجمه: تزکیه و تقوی، داروی بیماری دلهای شما و شفای مرض بدنهای شما و اصلاح خرابی سینه های شما و مایه پاک شدن نفوس شما است.

آری تقوا موجب بیداری از خواب غفلت می شود، و آدمی را به فکر تزکیه نفس خود می اندازد تا چشم ملکوتی او باز شود و مورد رحمت و توحید الهی قرار گیرد.

بیدار شو ای یار از این خواب گران بنگر رُخ دوست را به هر ذرّه عیان

تا خوابی در خودیِ خود پنهانی خورشید جهان بود ز چشم تو نهان

مرحله دوم: تسلط و ولایت بر اندیشه های پراکنده یعنی تسلط بر نیروی متخیّله است به موجب این قوه است که ذهن ما هر لحظه از موضوعی متوجه موضوعی دیگر می شود.

۱- نهج البلاغه، خ ص ۲۲۸

و به اصطلاح تداعی معانی و تسلسل خواطر صورت می گیرد.

این قوه در اختیـار مـا نیست، بلکه مـا در اختیار این قوه عجیب هستیم و لـذا هرچه بخواهیم ذهن خود را در یک موضوع معین متمرکز کنیم، که متوجه چیز دیگر نشود برای مـا میسـر نیست. لـذا می بینیم بی اختیـار قوه متخیله ما را به این سو و آن سو می کشاند.

بطور مثـال هرچه می خواهیم در نمـاز «حضور قلب» داشـته باشـیم، یعنی هرچه می خواهیم این شـاگرد را بر سـر کلاـس نمـاز حاضـر نگه داریم، نمی توانیم، یـک وقت متوجه می شویم که نمـاز به پایـان رسـیده است و این شـاگرد در سراسـر این مـدت «غایب» بوده است.

رسول اکرم(صـلی اللّه علیه) تشبیه لطیفی دارد در این زمینه، دل را هماننـد دل افرادی که مسـخّر قوه متخیّله است به پری تشبیه می کند که در صحرایی بر درختی آویخته شده باشد، که هر لحظه باد او را پشت و رو می کند. فرمود:

مَثَلُ القَلْبِ مَثَلُ ریشَهٍ فی الفَلاهِ، تَعَلَّقَتْ فی اَصْلِ شَجَرَهٍ یُقَلِّبُها الرِّیحُ ظَهْرا لِبَطنٍ(۱)

گفت پیغمبر که دل همچون پری است در بیابانی اسیر صرصری است

۱- نهج الفصاحه

باد پر را هر طرف راند گزاف گه چپ و گه راست با صد اختلاف

البته یکی از وظایف بشر تسلط بر هوسبازی خیال است، وگرنه این قوه شیطان صفت مجالی برای تعالی و پیمودن صراط قرب نمی دهد و تمام نیروها و استعدادها را در وجود انسان باطل و ضایع می گرداند.

جان همه روزه لگدکوب خیال وز زیان سود و از خوف زوال

نی صفا می ماندش نی لطف و فر نی به سوی آسمان راه سفر(۱)

ساکنان راه عبودیت، در دومین مرحله، این نتیجه را می گیرند که باید بر قوه متخیله خویش ولایت و ربوبیت پیدا کنند و آن را برده و مطیع خویش می دهند و بر اثر این مطیع ساختن این است که روح و ضمیر به سائقه فطری خداخواهی هروقت میل بالا کند، این قوه با بازیگریهای خود مانع و مزاحم نمی شود.

لذا ما در سیره عملی اهل بیت علیهم السلام می بینیم همه آن بزرگواران چنین بودند. مانند علی(علیه السلام) و

۱- مولوی

زین العابدین(علیه السلام) که چنان در حال نماز مجذوب می شدند که از اطراف خود بی توجه می شدند و از شدت استغراق به خود باز نمی گشتند لذا می بینیم در حالت نماز تیری را از پای مولای متقین علی(علیه السلام) درآوردند و آن حضرت متوجه نشد!

یا هنگامی که امام سجاد(علیه السلام) به نماز می ایستاد رنگش تغییر می کرد و حال او در نماز همچون بنده ذلیل در برابر پادشاه بزرگ بود. اعضای بدنش می لرزید و به گونه ای نماز می خواند که گوئی آخرین نماز او است و هرگز بعد از آن زنده نمی ماند.

شبی حضرت مشغول نماز بود، یکی از پسرانش در کنارش به زمین افتاد و دستش شکست اهل خانه جیغ و فریاد کشیدند.

همسایه ها آمدند و شکسته بند آوردند. آن کودک از شدّت درد فریاد می کشید، شکسته بند آمد و دست او را بست، ولی امام سجاد علیه السلام هیچ کدام از این فریادها و صداها را نشنید تا اینکه صبح آن شب متوجه شد، دست پسرش به گردنش آویزان است فرمود: «چه شده؟» ماجرا را به آگاهی آن حضرت رساندند.

در مورد دیگری آورده اند: امام در حال سجده نماز بود، آتش سوزی سختی در خانه رُخ داد، حاضران فریاد می زدند: یَابْنَ رَسُولِ اللّهِ النّارُ النّارُ. ای پسر رسول خدا! آتش! آتش

آن حضـرت سـرش را بلند نكرد تا اينكه آتش خاموش گرديد. پس از اتمام سـجده به آن حضرت گفته شد چه چيز شما را از آتش سوزی باز داشت؟ در پاسخ فرمود:

اَلَهْتَنی عَنْها النّارُ أَلكُبْری.(۱)

آتش عظيم دوزخ، مرا از اين آتش سوزی(خانه) سرگرم و غافل ساخت.

آری برای كسب اين پيروزی هيـچ چيزی ماننـد عبادت كه اساسـش توجه به خـدا است، نمی باشـد توجه دل به خـدا و تـذكر اينكه در برابر رب الارباب و خالق و مديركل قرار گرفته است، زمينه تجمع خاطر و تمركز ذهنی را فراهم می كند.

زلف آشفته او باعث جمعيت ماست چون چنين است پس آشفته ترش بايد كرد

مرحله سوم: اين است كه روح در مراحل قوت و قـدرت و عبوديت به مرحله ای می رسـد كه در بسـياری از چيزها، از بدن بی نياز می گردد، در حالی كه بدن صددرصد نيازمند به روح است روح و بدن نيازمند به يكديگرند. حيات بدن به روح است.

روح صورت و حافظ بدن است، سلب علاقه تدبيری روح به بدن

۱- بحار ، ج ۴۶ ، ص ۸۰

مستلزم خرابی و فساد بـدن است. و از طرف دیگر روح در فعالیتهای خود نیازمنـد به اسـتخدام بـدن است، بـدون به کار بردن اعضا و جوارح و ابزارهای بدنی قادر به کار نیست.

بی نیازی روح از بدن این است که در برخی از فعالیتها از استخدام بدن بی نیاز می گردد.

این بی نیازی گاهی در چند لحظه و گاهی مکرّر و گاهی بطور دائم صورت می گیرد. این همان «خلع بدن» معروف است.

«سهروردی حکیم اشراقی» معروف گفته است: ما حکیم را حکیم نمی دانیم، مگر آنکه خلع بدن کند. «میرداماد» می گوید: ما حکیم را حکیم نمی دانیم مگر آنکه خلع بدن(جدائی روح از بدن) برای او ملکه شده باشد و هروقت اراده کرد عملی گردد.

همانطور که محققان گفته انـد خلع بـدن دلیل بر کمال زیادی نیست، یعنی افرادی که هنوز از عالم «مثال» عبور نکرده و قـدوم به غیب معقول نگذاشته اند، ممکن است به این مرحله برسند.(۱)

مرحله چهـارم: این است که خود بـدن در تحت فرمان و اراده شـخص درمی آیـد بطوریکه در حوزه بـدن خود شـخص اعمال خارق العاده سر می زند. این مطلب دامنه بحث زیادی دارد. امام

۱- ولاء و ولایت ها ، استاد مطهری

صادق علیه السلام فرمود:

ما ضَعَفَ بَدَنٌ عَمّا قَوِیْتَ عَلَیْهِ النِّیَّهُ.(۱)

ترجمه: آنچه که همت و اراده نفس در آن نیرومنـد گردد و بطور جـدی مورد توجه نفس واقع شود، بـدن از انجام آن ناتوانی نشان نمی دهد.

مرحله پنجم: که بالاـترین مراحـل است این است که حتی طبیعت خـارجی نیز تحت نفوذ اراده قرار می گیرد و مطیع انسان می شود. معجزات و کرامت های انبیاء و اولیاء حق از این مقوله است.

در خاتمه این قسمت این نکته را یادآوری می کنیم که در اوّل بحث اشاره کردیم و آن عبودیت و تقرب است، که باید بدانیم همه این مراحـل نتیجه «قرب» به پروردگار است و نزدیکی به حق یک حقیقت واقعی است نه یک تعبیر مجازی و اعتباری. در حدیث معروف و مشهور قدسی که شیعه و سنی آن را روایت کرده اند، به صورت بسیار زیبایی این حقیقت بیان شده است.

امام صادق(علیه السلام) از رسول اکرم(صلی اللّه علیه و اله) روایت می کند که:

قال اللّهُ عزَّ وَ جَلَّ: ما تَقَرَّبَ اِلَیَّ عَبْدٌ بِشَیْ ءٍ اَحَبَّ اِلَیَّ مِمّا

۱- امالی صدوق ، ص ۲۹۳

افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ ـ اِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ اِلَیَّ بِالنّافِلَهِ حَتّی اُحِبَّهُ فَاِذا اَحْبَبْتَهُ کُنْتُ سَمْعَهُ اَلَّذی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ اَلَّذی یَبْصُرُ بِهِ وَ لِسانَهُ اَلذَّی یَنطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ اَلَّذی یَبْطُشُ بِها. اِنْ دَعانی اَجَبْتُهُ و اِنْ سَأَلَنی اَعْطَیْتُهُ.(۱)

ترجمه: خداوند می فرماید: هیچ بنده ای با هیچ چیز به من نزدیک نشده است که از فرائض نزد من محبوبتر باشد. همانا بنده من به وسیله نوافل و مستحبات که من بر او واجب نکرده ام. ولی او بخاطر محبوبیت آنها نزد من انجام می دهد به من نزدیک می شود تا محبوب من گردد. همین که محبوب من گشت، من گوش او می شوم که با آن می شنود، و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن می گوید و دست او می شوم که با آن حمله می کند. اگر مرا بخواند اجابت می کنم و اگر از من بخواهد می بخشم.

در این حدیث جان مطلب ادا شده است: عبادت موجب تقرب، و تقرب موجب محبوبیت نزد خداست، یعنی با عبادت، انسان به خدا نزدیک می شود و در اثر نزدیکی قابلیت عنایت خاص می یابد و در اثر آن عنایتها گوش و چشم و دست و زبان او حقّانی می گردد، با قدرت الهی می شنود و می بیند و می گوید و حمله می کند، دعایش

۱- کافی ، ج ۱ ، ص ۳۵۲

مستجاب می شود.

عبودیت و شکرگزاری

عبودیت و شکرگزاری

یکی از ویژگیهای مهم امامان معصوم علیه السلام مقام بندگی و شکرگزاری آنها در برابر پروردگار می باشد.

آنها این اصل را محور همه امور و سنگ زیرین رشد و تعالی و کمال می دانستند.

عبادتشان به خاطر کسب بهشت و خوف از دوزخ نبود. بلکه ذات پاک خدا را سزاوار آن می دانستند و به عنوان شکر در برابر نعمتهایش، او را عبادت می نمودند، عبادتی پاک و خالص، همیشگی و بی وقفه.

گروهی خدا را از روی میل به بهشت پرستش می کنند و این عبادت سوداگران است، و گروهی خدا را از روی ترس از آتش دوزخ، عبادت می کنند، و این عبادت بردگان است، و گروهی خدا را به خاطر شکر نعمتها می پرستند و این عبادت آزادگان است.(۱)

این مطلب از امام حسین علیه السلام نیز نقل شده که در ذیل این حدیث فرمود:

۱- نهج البلاغه ، حکمت ص ۲۳۷

و هیَ اَفْضَلُ الْعِبادهِ.

و عبادت آزادگان بهترین عبادت است.

معنی شکرگزاری

راغب در کتاب مفردات می گوید: شکر، همان تصور نعمت و اظهار آن است. نقطه مقابل آن کفر است که عبارت از فراموشی نعمت و پوشاندن آن می باشد.

اقسام شکر

شکر بر دو گونه است ۱ شکر در برابر خالق ۲ شکر در برابر مخلوق.

شکر در برابر خدا، آن است که انسان نهایت خضوع را در برابر او بنماید و از هرگونه مخالفت با فرمان او بپرهیزد. مطابق بعضی از روایات. خداوند به موسی(علیه السلام) وحی کرد:

ای موسی! حق شکر مرا به جای آور، او عرض کرد: «چگونه؟ در حالی که هر شکری کنم به خاطر آن نعمت تازه ای به من داده ای». خداوند فرمود:

یا مُوسی اَلْآنَ شَکَرْتَنی حینَ عَلِمْتَ اَنَّ ذلِکَ مِنّی.(۱)

ترجمه: اکنون شکر را بجای آوردی، چون می دانی که همین توفیق از من است.

در فرازی از دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه، از زبان مناجات آن حضرت با خدا چنین آمده است:

..... لَوْ حاوَلْتُ وَ اجْتَهُدْتُ مَدَی الاَعْصارِ و الاَحْقابِ وَ عُمِّرْتُها اَنْ اُؤَدِّیَ شُکْرَ واحِدَهٍ مِنْ اَنْعُمِکَ ما اسْتَطَعْتُ ذلِکَ.

ترجمه: اگر تصمیم بگیرم و تلاش کنم در تمام اعصار و روزگارهازنده باشم و زندگی کنم و خواسته باشم یکی از نعمتهایت را شکرگذاری نمایم، توان آن را نخواهم داشت.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به در آید؟

همین اظهار عجز، مرحله ای از شکر الهی است. وانگهی شکر در برابر خدا دارای مراحلی و انواع مختلفی است.

۱ شکر قلبی: که عبارت است از تصور نعمتهای الهی در قلب و خشنودی باطنی به آن نعمتها.

۲ شکر زبانی: که انسان با زبان خود به حمد و سپاس الهی بپردازد.

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۹۸

در حـدیثی آمـده روزی امام صادق علیه السـلام از مسـجد بیرون آمد. دید مرکبش گم شده، فرمود: اگر خداوند آن را به من برگرداند. حق شکر او را بجا می آورم.

طولی نکشید که مرکب پیدا شد و آن را نزد امام آوردند. آن حضرت فرمود: اَلْحَمْدُ لِلّهِ. شکر و سپاس مخصوص خداست.

یکی از حاضران عرض کرد: فدایت شوم، مگر نفرمودی که اگر مرکبم پیدا شد شکر الهی را بجای آورم؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود:

اَلَمْ تَسْمَعَنی قُلْتُ اَلْحَمْدُ لِلّهِ.(۱)

ترجمه: آیا نشنیدی که گفتم الحمدللّه.

ارزش شکرگزاری در قرآن

در قرآن بـا تعبیرات گونـاگون حـدود هفتاد بار از شـکرگزاری، لزوم و نتیجه آن سـخن به میان آمـده است. از جمله در آیه ۷ سوره ابراهیم می خوانیم:

لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزیدَنَّکُمْ و لئِنْ کَفَرْتُمْ اِنَّ عَذابی لَشَدیدْ.

ترجمه: اگر شکرگزاری کنید، نعمت خود را بر شما خواهم افزود و

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۹۷

اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است.

شکر نعمت، نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

وَ مَنْ شَکَرَ فَاِنَّها یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ، وَ مَنْ کَفَرَ فَاِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَریمٌ.(۱)

ترجمه: و هرکس شکر کند به نفع خود شکر می کند و هرکس کفران نماید(به زیان خود نموده است که) پروردگار من غنی و کریم است.

قابل ذکر است که قرآن حضرت نوح علیه السلام را به عنوان بنده سپاسگزار معرفی کرده:

اِنَّهُ کانَ عَبْدا شَکُورا.(۲)

ترجمه: نوح(علیه السلام) بنده شکرگزاری بود.

در مورد شکرگزاری حضرت نوح(علیه السلام) از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمودند: حضرت نوح(علیه السلام) هر روز بامداد و عصر، این دعا را می خواند:

اَللّهُمَّ اِنِّی اُشْهِدُکَ اَنَّ ما صَبَحَ اَوْ اَمْسی بی مِنْ نِعْمَهٍ فِی دینٍ اَوْ دُنیا فَمِنْکَ وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ، لَکَ الحَمْدُ وَ لَکَ الشُکْرُ

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۹۷

۲- اِسراء / ۳

بِها عَلَیَّ حَتّی تَرْضی، وَ بَعْدَ الرِّضا.(۱)

ترجمه: خداوندا: من تو را گواه می گیرم که هر نعمتی که صبح و شام، چه دینی و چه دنیایی به من می رسد، همه از سوی تو است. تو یکتا و بی همتایی. حمد و سپاس مخصوص تو است آن قدر تو را در برابر نعمتهایت شکر گویم که از من خشنود شوی و حتی بعد از خشنودی.

شکرگزاری در زندگی اهل بیت(علیهم السلام)

این بزرگواران در همه لحظه های عمر خود، نهایت شکرگزاری در پیشگاه خداوند را در عالیترین مراتبش می نمودند. آنها اُسوه شکر و بندگی و اطاعت بودند و شکر خود را به صورت عبادت و نهایت خضوع در برابر خدا آشکار می ساختند.

در این جا نمونه هائی از مقام عبودیت و شکرگزاری آنها را ذکر می کنیم.

فراز اول

روزی عمربن خطاب به محضر رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله)

۱- مجمع البیان ، ج ۵ ، ص ۷ ۳۹۶

آمد و آن حضرت به بیماری تب مبتلا بود. عمر گفت: «ای رسول خدا تب شما چقدر شدید است؟»

حضرت فرمود: در عین حال همین کسالت امشب مرا از تلاوت سی سوره قرآن که هفت سوره طولانی قرآن در آن بود باز نداشت.

عمر گفت: ای رسول خدا! خداوند گناه گذشته و آینده شما را بخشیده در عین حال چرا آن قدر خود را به زحمت می افکنی؟ پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) فرمود:

اَفَلا اَکُونُ عَبْدا شَکُورا.(۱)

ترجمه: آیا بنده شاکر خدا نباشم.

فراز دوم

ابن ابی یعفور می گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم دستهایش را به سوی آسمان دراز کرده بود و می گفت:

رَبِّ لا تَکِلْنی اِلی نَفْسی طَرْفَهَ عَیْنٍ اَبَدا، لا اَقَلَّ مِنْ ذلِکَ و لا اَکْثَرَ.

ترجمه: پروردگارا مرا به اندازه یک چشم بهم زدن هرگز به خودم واگذار نکن و نه به اندازه کمتر از آن و نه به اندازه زیادتر از آن.

۱- امالی شیخ طوسی ، ج ۲ ، ص ۱۸

همان وقت دیدم قطرات اشک از دو سوی محاسنش سرازیر شد، سپس به من رو کرد و فرمود:

«ای ابن ابی یعفور! خداوند به اندازه کمتر از یک چشم بهم زدن، یونس پیامبر(علیه السلام) را به نفس خودش واگذار کرد، و آن ماجرای(ترک اولی و قرار گرفتن در درون نهنگ....) برایش پیش آمد.

ابن ابی یعفور گفت: آیا کار یونس(علیه السلام) به کفر رسید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: نه! ولی اگر کسی در این حال بمیرد، به هلاکت رسیده است.(۱)

و از سخنان امام صادق علیه السلام است:

اَلا ـ وَ اِنَّکَ لَوْ وَجِدْتَ حَلاوَهَ عِبادَهِ اللّهِ، وَ رَأَیْتَ بَرَکاتِها وَ اسْتَضَأْتَ بنُورها لَمْ تَصْبِر عَنْها ساعَهً واحدهً، وَ لَوْ قَطَّعْتَ اِرْبا اِرْبا فَما اَعْرَضَ مَنْ اَعْرَضَ عَنْها اِلاّ بحِرْمان فَوائِدِ السَّبْقِ مِنَ العِصْمَهِ و التَّوفیق.(۲)

ترجمه: آگاه باش! اگر شیرینی عبادت خدا را می یافتی، و برکات آن را می دیدی و از پرتو نور آن بهره مند می شدی، یک لحظه از آن دور

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۵۸۱

۲- مصباح الشریعه ، ص ۵۵ / بحار ، ج ۷۰، ص ۶۹

نمی شدی، هرچند قطعه قطعه گردی، آن کس که از عبادت خدا روی گردان است. علت آن جز این نیست که از آثار و بهره های پیشتاز عصمت و توفیق محروم است.

اهمیت سپاسگزاری از همدیگر

یکی از ویژگیهای اخلاقی که در استحکام روابط اجتماعی نقش بسزایی دارد و موجب راستی و صمیمیت می شود، و به پیوندها، صفا می بخشد. خصلت قدردانی و سپاسگزاری ازخدمات همدیگراست.

روحیه قدرشناسی و سپاسگزاری از نیکان و خدمتکاران آنها را به خدمت و نیکی تشویق نموده و پشتوانه محکمی برای گسترش ارزشها و نیکی است.

و به عکس روحیه ناسپاسی و بی اعتنایی نسبت به خدمتگزاران و حقداران موجب ترک خدمت و دلسردی و کدورت خواهد شد.

قرآن در موارد متعدد از خداوند به عنوان شکور و شاکر یاد کرده.

وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرا فَإِنَّ اللّهَ شاكِرٌ عَليمٌ.(۱)

ترجمه: کسی که فرمان خدا را در تمام کارهای نیک اطاعت کند خداوند(دوبرابر عمل او) شکرگزار و داناست.

۱- بقره

اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ شکُورٌ.(۱)

ترجمه: همانا خداوند آمرزنده و بسیار سپاسگذار است.

یعنی انسانهایی که کارهای نیک انجام می دهند. خداوند از آنها تشکر می کند و با نیکی و پاداش رسانی به آنها، تشکر خود را اظهار می کند.

در روایتی از پیامبر گرامی(صلی اللّه علیه و آله) آمده:

وَ مَنْ لَمْ یَشْکُرُ النّاسَ لَمْ یَشْکُرِ اللّهَ.(۲)

کسی که از انسان ها تشکر نکند از خدا تشکر نکرده است.

امام سجاد علیه السلام فرمود: خداوند در روز قیامت به بنده اش می فرماید:

اَشَکَرْتَ فُلانا فَیَقُولُ، بَلْ شَکَرْتُکَ یا رَبِّ فَیَقُولُ کَمْ تَشْکُرْنی اِذْ لَمْ تَشْکُرْ.

ترجمه: آیا از فلان کس تشکر نمودی؟ او عرض می کند. پروردگارا بلکه تو را شکر نمودم. خداوند می فرماید: چون از او سپاسگزاری ننمودی، از من هم سپاسگزاری نکرده ای.

۱- شوری / ۲۳

۲- آثار الصادقین ، ج ۹ ، ص ۴۶۵

آنگاه حضرت فرمود:

اَشْكَرُكُمْ لِلّه اَشْكَرُكُمْ لِلنّاس.(۱)

ترجمه: شکرگزارترین شما نسبت به خدا، شکرگزارترین شما نسبت به مردم است.

در زندگی پیامبر و اهلبیت علیهم السلام موارد زیادی مشاهده می شود از باب نمونه:

فراز اول

حضرت خدیجه(سلام اللّه علیها) نخستین همسر پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) بسیار به رسول اکرم(صلی اللّه علیه و آله) محبت و خدمت کرد و تمام اموال خود را در اختیار حضرت گذاشت و ایشان همه آن اموال را در راه گسترش اسلام مصرف نمود.

پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) پس از فوت خدیجه(سلام اللّه علیها) همواره از او یاد می کرد و از خدمتهای فراوان وی قدردانی و تشکر می نمود، و درود بر او می فرستاد و از درگاه خدا برای او طلب آمرزش می نمود و می فرمود: خدیجه(سلام اللّه علیها) وقتی به من پیوست که همه از من دور می شدند. او در راه اسلام، هرگز مرا تنها نگذاشت و همواره از من حمایت می نمود. خدا او را رحمت کند، که

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۹۹

بانوی پربرکتی بود و من از او دارای شش فرزند شدم.(۱)

فراز دوم

پیرمردی نابینا و مسیحی به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و تقاضای کمک کرد. حاضران چنین وانمود کردند که نباید به او کمک کرد.

امیرالمؤمنان علی علیه السلام پس از تحقیق دریافت که او هنگام توانمندی برای مسلمانان کار کرده و خدمت نموده است، فرمود:

شگفتا! او تا وقتی که توان داشت از او کار کشیدند، اکنون که پیر و ناتوان شده او را به حال خود واگذارده اید.

آنگاه دستور داد از بیت المال به او کمک کردند و حقوق ماهیانه برای او مقرر فرمودند.

به این ترتیب، از کار او در ایام جوانی قدردانی کرد گرچه او مسیحی بود.(۲)

فراز سوم

۱- بحار ، ج ۱۶ ، ص ۱۲

۲- تهذیب شیخ طوسی/ ج ۶، ص ۱۰۱

یونس بن یعقوب یکی از شاگردان و ارادتمندان امام صادق(علیه السلام) و پدر بزرگوارشان بود و عمرش تا عصر امامت حضرت رضا(علیه السلام) ادامه یافت.

او از اهالی عراق و در سفری به مدینه نمود، همانجا از دنیا رفت. در آن عصر، افراد عراقی را در قبرستان بقیع دفن نمی کردند و قبرستان را برای افراد مخصوص اهل حجاز قرار داده بودند و دیگران را در جاهای دیگر به خاک می سپردند.

حضرت رضا(علیه السلام) وقتی که از فوت یونس بن یعقوب اطلاع یافت. به پاس سابقه و خدماتش، احترام شایانی به او کرد و برای سرپرستان قبرستان بقیع چنین پیغام داد:

یونس از غلامان آزاد شده امام صادق(علیه السلام) می باشد. جنازه او را در بقیع به خاک بسپارید. اگر از دفن او در بقیع جلوگیری نمایید ما نیز نمی گذاریم غلامان آزاد شده شما را در بقیع دفن کنند.

این پیغام باعث شده که جنازه یونس را در بقیع به خاک بسپارند. لذا امام رضا(علیه السلام) حنوط و کفن او را فرستاد و به شاگردان پدرش اعلام کرد، که در تشییع جنازه او حاضر شوند و برای دوست او به نام محمدبن حباب پیام فرستاد که نماز میت را بخواند.

شخصی به نام علی بن الحسین می گوید: روزی در قبرستان بقیع

کنار قبر یونس رفتم، محافظ قبرستان به من گفت صاحب این قبر کیست؟ و در توضیح جواب خود گفت:

اِنَّ اَبَالْحَسَن عَلیَّ بنَ مُوسی(علیه السلام) اَوْصانی بِهِ وَ اَمَرَنی اَنْ اَرْشُّ قَبْرَهُ اَرْبَعینَ یَوما(۱)

ترجمه: همانا حضرت رضا(علیه السلام) در مورد قبر یونس، به من سفارش کرده، و به من دستور داده تا چهل روز آب بر روی قبرش بپاشم.

به این ترتیب ائمه معصومین(علیهم السلام) از دوستان خود اینگونه قدردانی و سپاسگزاری می کردند.

۱- اقتباس از منتهی الآمال ، ج ۷ ص ۳۷۳

ص: ۵۳

گفتار دوم

عزّت نفس

گفتار دوم: عزّت نفس

۲ عزّت نفس

عزت در لغت به معنی شکست ناپـذیری است، «عزیز» یکی از صـفات خداوند است که در قرآن، ذات پاک خدا نودونه بار با این صفت یاد شده است.

عزت در مورد انسان نیز از همین ریشه سرچشمه می گیرد و به معنی حفظ آبرو و شخصیت و عدم کُرنش در برابر صاحبان زر و زور و تزویر است که یک نوع شکست ناپذیری است چنین عزتی را بطور قطع در پرتو ارتباط محکم با صاحب عزّت مطلق، خدای عزیز، می توان به دست آورد اتّکا به قدرتی که با داشـتن آن هرگز انسان، اسیر و ذلیل هوا و هوس نمی شود و در برابر طاغوت درون و برون سر خم نمی کند، به قول اقبال لاهوری:

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد آنچه خود داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی از خوی غلامی ز سگان پست تر است من ندیدم که سگی پیش سگی قد خم کرد

بنـابراین حقیقت عزت در درجه نخست در دل و جـان انسـان ظاهر می شود و او را از خضوع و سازش و خودباختگی در برابر طاغیان و یاغیان باز می دارد، و چنین خصلتی از خصال جوانمردان غیور است.

لـذا در زنـدگی همه امامـان(علیهم السـلام) عزت نفس، بطور مشترک و آشـکار به چشم می خورد که آنها دارای درجه عالی آن بودنـد، و از هرگونه اموری که موجب ذلت، یـا نشـانگر آن بود دوری می جسـتند. آنهـا عزت واقعی را در پرتو اطـاعت و عبودیت پروردگار می دانستند.

در قرآن مجید در چند مورد، همه عزت را از آن خدا می داند و می فرماید:

اِنَّ العِزَّةَ لِلّهِ جمیعا(۱)

ترجمه: همانا همه عزت از آن خدا است.

وَ لِلّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُومِنِینَ.

ترجمه: عزت، مخصوص خدا و رسول او مؤمنان است.

این آیات بیانگر آن است که خصـلت عزت از صـفات الهی است، و تجلی بارز آن در سیره اهلبیت(علیهم السلام) مشاهده می شود.

۱- نساء / ۱۳۹

بنابراین آنانکه دارای این خصلت بزرگ هستند، در حقیقت مظهر یکی از صفات الهی می باشند.

عزت براساس روایات اسلامی تنها در پرتو تقوا و بندگی خالص خدا و بستگی به او بدست می آید.

قال علی علیه السلام:

لا عِزَّ اَعَزُّ مِنَ التَّقْوی.(۱)

ترجمه: عزتی عزیزتر از تقوا و پرهیزکاری نیست.

از این رو آن بزرگوار در مناجات با خدا عرض می کرد:

اِلهی کَفی بی عِزّا اَنْ اَکُونَ لَکَ عَبْدا.(۲)

خدایا برای من همین عزت کافی است که بنده تو هستم.

در حدیثی از امام حسن(علیه السلام) آمده:

اِذا اَرَدْتَ عِزّا بلا عِشیَرهٍ، وَ هیْبَهً بِلا سُلْطانٍ، فَاخْرُجْ مِنْ ذُلٍّ مَعْصیَهِ اللّهِ اِلی عِزِّ طاعَهِ اللّهِ.(۳)

ترجمه: هرگاه خواستی عزت بدون داشتن فامیل و شکوه بدون سلطنت را بیابی، از ذلت نافرمانی خدا به سوی عزت اطاعت خدا

۱- نهج البلاغه / حکمت ۳۷۱
۲- بحار ، ج ۷۷ ، ص ۴۰۰
۳- بحار، ج ۴۴ ص ۱۳۹

خارج شو!

فراز اوّل:

در اسـلام از هر چیزی که زمینه سـاز برای ذلت انسـان می شود، و یـا کمترین رابطه ای بـا ذلت انسان دارد نهی شـده است، از جمله تقاضا و درخواست از اشخاص نهی شده تا آنجا که روزی پیامبر اسلام(صلی اللّه علیه و آله) به اصحاب خود فرمود:

اَلا تُبایعُونی.

آیا با من بیعت نمی کنید.

اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا با تو بیعت می کنیم.

تُبایعُونی عَلیَّ اَنْ لا تَسْأَلُوا النّاسَ شَیْئا.(۱)

ترجمه: با من چنین بیعت کنید که هیچ چیز را از مردم تقاضا نکنید.

از این ماجرا به بعـد، اصـحاب به قـدری مراقب بودنـد که از کسـی سؤال و تقاضا نکننـد که حتی اگر سوار بر مرکب بودند، و تازیانه از دستشان بر زمین می افتاد، به کسی نمی گفتند آن را به ما بده، بلکه خودشان پیاده شده و آن را برمی داشتند.

سپس آن حضرت فرمود: اگر یکی از شما ریسمانی بردارد و به

۱- بحار ، ج ۹۶ ص ۱۵۸

بیابان برای جمع کردن هیزم برود کوله باری از هیزم بر دوش گیرد و آن را بیاورد و بفروشـد، و از مزد آن معاش زندگی خود را تأمین کرده و آبرویش را حفظ کند، برای او بهتر از سؤال کردن است.

قال الصادق علیه السلام:

شَیعتُنا مَنْ لا یَسْئَلُ النّاسَ شَیْئا وَ لَوْ ماتَ جُوعا.(۱)

امام صادق(علیه السلام) فرمود: شیعه ما از مردم چیزی را تقاضا نمی کند گرچه از گرسنگی بمیرد.

در روایتی دیگر امام سجاد(علیه السلام) فرمود:

ما اُحِبُّ اَنَّ لی بِذُلِّ نَفْسی حُمُرُ النَّعَمِ.(۲)

ترجمه: دوست ندارم دارای شتران سرخ مو(و ثروت کلان) باشم، ولی در برابر تحصیل آن لحظه ای تن به ذلت دهم.

فراز دوم:

یکی از یاران امام صادق(علیه السلام) به نام مفصل بن قیس به محضر آن حضرت رسید و به بیان گرفتاریها و رنجهای زندگی خود پرداخت، امام صادق(علیه السلام) به کنیز خود دستور داد کیسه ای که محتوای آن چهارصد درهم بود به او داد، و آنگاه به او فرمود: «با این

۱- بحار ، ج ۹۶ ص ۱۵۸

۲- مستدرک الوسائل ، ج ۲ ، ص ۴۶۴.

پول زندگیت را بهبود بخش».

مفصل عرض کرد: «منظورم از شرح حال خود این بود که در حق من دعا کنید».

امام صادق(علیه السلام) فرمود: بسیار خوب، دعا هم می کنم و در پایان به مفصل فرمود:

اِیّاکَ اَنْ تُخْبِرَ النّاسَ بِکُلِّ حالِکَ فَتُهَوَّنَ عَلَیْهِمْ.(۱)

ترجمه: از بازگو کردن شرح حال خود برای مردم، دوری و پرهیز کن، که اگر چنین کنی نزد مردم ذلیل و خوار می شوی(بنابراین برای دوری از ذلت، درد دلت را برای مردم بیان نکن.)

قال الباقر(علیه السلام): طَلَبُ الحَوائِجِ اِلَی النّاسِ اِسْتِلابٌ لِلْعِزِّ.... وَ الیَأْسُ عَمّا فی اَیْدِی النّاسِ عِزُّ المُؤمِنِ فی دِینِهِ.(۲)

ترجمه: حاجت خواستن از مردم، موجب سلب عزت خواهد شد، و قطع امید از آنچه در دست مردم است، مایه عزت مؤمن در دینش می باشد.

۱- بحار ، ج ۴۷ ، ص ۴۴

۲- بحار ، ج ۷۵ ، ص ۱۱۲

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

گفتار سوم

ارزش های اخلاقی

گفتار سوم: ارزش های اخلاقی

اشاره

۳ ارزش های اخلاقی

واژه اخلاق(جمع خُلق) در اصل به معنی نهاد، باطن و سیرت است. بنابراین می توان گفت: «اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است چرا که انسان موقعی که دارای حسن اخلاق باشد به معنای آن است که دارای نهاد و باطنی پاکیزه و ارزشمند است.

در مکتب اسلام، حُسن خلق و فضیلت، عبارت است از کرامت نفس، و بدخُلقی ناشی از دنائت نفس است.

افرادی که روحشان از خصلت بزرگواری شکل گرفته و شریف النفس بار آمده اند دارای فضائل اخلاقی و ملکات انسانی هستند، اینگونه افراد با طبع عالی که دارند، پیرامون رذائل اخلاقی نمی گردند و زیر بار کارهای پست و ذلت بار نمی روند، بنده دنیا و برده شهوت خود نمی شوند و خویشتن را به پلیدی های گناه آلوده نمی کنند.

عَنْ عَلیٍّ(علیه السلام) قال: مَنْ شَرُفَتْ نَفْسُهُ نَزَّهَها عَنْ دَنائهِ الْمَطالِب.(۱)

۱- فهرست غرر ، ص ۱۷۴

ترجمه: حضرت علی(علیه السلام) فرمودند: کسی که دارای شرافت نفسانی است ضمیر خودش را از خواسته های پست و ذلت آور منزه می دارد.

برعکس افرادی که طبعشان از فرومایگی شکل گرفته و با پستی و خواری نفس بار آمده اند همواره در معرض گناه و رذائل اخلاق قرار دارند و جامعه از بدرفتاری آنان احساس ناامنی و نگرانی می کند.

عَنْ اَبی الْحَسَن الثالِثِ(علیه السلام): قالَ مَنْ هانَتُ عَلَیْهِ نَفْسُهُ فَلا تَأمَنْ شَرَّهُ.(۱)

ترجمه: حضرت امام هادی(علیه السلام) فرمود: کسی که نزد خودش پست و موهون است و در باطن، خویشتن را حقیر و خوار می داند، از شر او ایمن مباش.

توضیح اینکه: انسان دو چهره دارد: ۱ چهره ظاهر ۲ چهره باطن. به عبارت دیگر صورت و سیرت، جسم و روح.

یک انسان تربیت شده مکتب وحی، انسانی است که هر دو چهره او پاکیزه، سالم و زیبا باشد.

شاید بتوان گفت نود درصد از شخصیت و کمال آدمی در سیرت باطنی او بستگی دارد و آنچه که کارساز است و نقش بسزائی در

۱- بحار ، ج ۷۸ ، ص ۳۶۵

سعادت و ارتقاء و تکامل انسان دارد، ارزشهای معنوی و کمالات نفسانی است.

صورت زیبا نمی آید به کار حرفی از معنی اگر داری بیار

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ای برادر سیرت زیبا بیار

در شایستگی علم اخلاق همین قدر بس! که حضرت امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) می فرمایند:

لَوْ کُنّا لا ـ نَرْجُوا جَنَّةً و لا ـ نَخْشی نـارا و لا ـ ثَوابـا وَ لا ـ عِقابـا لَکـانَ یَنْبَغی لَنا اَنْ نَطْلُبَ مَکارِمَ الْاَخلاقِ فَاِنَّها مِمّا تَـدُلُّ عَلی سَبیلِ النَّجاحِ.(۱)

اگر به بهشت و ثواب امیدوار نباشـیم و اگر از جهنم هم نترسیم شایسته است که در جستجوی مکارم اخلاق باشیم، زیرا مکارم اخلاق ما را به پیروزی و رستگاری راهنمائی می نماید.

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۲ ، ص ۲۸۳

شیوه اکتساب مکارم اخلاقی

شیوه اکتساب مکارم اخلاقی

اشاره

اخلاق خوب و بـد، در اکثر موارد، جنبه اکتسابی دارد و همان عادت های خوب و بـدی است که در انسان پدیـد آمده و رفته رفته صـورت خُلـق و خـوی را به خـود گرفته و در عین حـال انسـان بـا کمی توجه و مراقبت، می توانـد آن را تغییر دهـد و در اخلاق خود، تحول و دگرگونی بوجود آورد.

دلیل اینکه عقل و شـرع، دارنده اخلاق خوب را سـتایش، و دارنده خصلت های ناپسند را نکوهش می کنند، بخاطر آنست که دارنـده هریـک از آنهـا قـادر به تغییر آن هست و اگر اراده او اثر نـداشت و قـدرت تحـول در او نبود، تمجیـد و انتقـاد موردی نداشت.

یکی از راههـایی که مـا را به اصـلاح اخلاـق، کمک می کنـد. توجه به ارزش خارق العاده اخلاق خوب می باشـد و همچنین توجه به پستی و زشتی اخلاق بد، که برای دارندگان آنها بوجود می آورد!

لـذا بیانات اهلبیت(علیهم السـلام) بهترین راهنمائی هسـتند، که می تواند در این مسائل، ما را هدایت و رهبری کند و پیامدهای خوب

و بد اخلاق را که در زندگی دنیا و آخرت دارد برای ما، بازگو نمایند.

قالَ رسول الله(صلی اللّه علیه و آله): لَوْ یَعْلَمُ الْعَبْدُ ما لَهُ فی حُسْنِ الخُلْقِ لَعَلِمَ اَنَّهُ یَحْتاجُ اَنْ یَکُونَ لَهُ حُسْنُ الْخُلْق.(۱)

ترجمه: اگر مردم می دانستند که حُسن خُلق چه اهمیتی در زندگی آنها و چه اثری در سعادت آنها دارد، خود را به داشتن اخلاق خوب، نیازمند و محتاج می دانستند.

اکثر مردم از نتایج اخلاق خوب غافلند و خود را از آن بی نیاز می دانند، بخصوص افرادی که از نظر ثروت یا علم یا مقام و نظائر آنها، خود را برتر از دیگران می پندارند، اخلاق خوب را یک امر زائد و بی ثمر تلقی می کنند.

در حالیکه هیچیک از مزایای نامبرده نمی توانند جای خالی اخلاق را پر کنند و کسی که از اخلاق خوب بی بهره باشد از انسانیت واقعی بی بهره است.

به بیانی دیگر: اگر کسی فاقد مال و مقام و علم باشد، ولی اخلاق خوب داشته باشد از کسانی که اخلاق ندارند و همه چیز دارند، به مراتب بهتر است، زیرا همان اخلاق خوب، او را برای رسیدن به سایر مزایا راهنمائی و کمک می کند.

۱- بحار ، ج ۷۷ ، ص ۳۸۹

قال رسول الله(صلی اللّه علیه و آله):

اِنَّ حَسَنَ الْخُلْقِ ذَهَبَ بِخَیْرِ الدُّنیا و الآخِرَه.(۱)

ترجمه: همانا دارنده اخلاق خوب، برنده سعادت دنیا و آخرت است.

آری! آسایش در زنـدگی، از بزرگترین موهبتهای الهی است که در پرتو حسن خلق بـدست می آیـد و اشـخاص بداخلاق، به دست خود، خویشتن را از این نعمت بزرگ محروم می سازد.

قال الصادق(علیه السلام):

لا عَیْشَ اَهْنَا مِنْ حُسْنِ الخُلْقِ.(۲)

ترجمه: هیچ زندگی، گواراتر و لذتبخش تر از حسن خُلق نیست.

اقوام روزگار به اخلاق زنده اند قومی که گشت فاقد اخلاق مُردنی است

فوائد و آثار اخلاق خوب

اخلاق خوب در دنیا جمال و شخصیت انسان است، موجب تقرب به حق و پیامبر و ولی او می شود، بوسیله آن دین صاحبش

۱- جامع السعادات ، ج ۱ ، ص ۲۷۳

۲- علل الشرایع ، ج ۲ ، ص ۲۴۶

کامل می گردد. همچنین موجب گشایش در زندگی مادی و معنوی وی خواهد شد. و سرانجام اخلاق نیک میزان اعمالش را سنگین می کند. پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) فرمود:

«حاتم» زمان ما کسی است که خوش اخلاق باشد، و سوء اخلاقِ صاحبش را به فشار قبر و جهنم مبتلا می کند و در دنیا هم دوست داران کمی خواهد داشت.

آری میزان شناخت افراد فقط علم یا پول یا ریاست نیست، بلکه صفات پسندیده ایست که دارنده آن نزد حق مقبول و نزد خلق ممدوح و ممتاز می باشد.(۱)

حدّ اخلاق خوب

امام صادق(علیه السلام) به [ابن جُنْدَب] در زمینه حدود اخلاق نیک فرمودند:

۱ اتصال و پیوند به کسی که با تو قطع رابطه کرده ۲ بذل و عطا و بخشش به آنکه محرومت کرده ۳ احسان و نیکی درباره کسی که به شما بدی نموده ۴ سلام و ادب و احترام درباره کسی که دشنامت داده ۵ انصاف دادن نسبت به دشمنت ۶ عفو کسی را که

۱- تذکره الحقایق، ص ۵۷

در حق تو ظلم کرده.(۱)

محور شخصیت انسان

محور شخصیت انسان

همانگونه که در مباحث قبل اشاره کردیم شرافت و شخصیت انسان مربوط به قلب و روانش می باشد نه به ظاهر و صورت او. چنانکه سعدی با الهام از آیات و روایات اسلامی می گوید:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیبا است نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی چه میان نقش دیوار و نشان آدمیت

بنابراین محور شخصیت انسان، روح و روان اوست که از آن گاهی به قلب و نفس و سیرت تعبیر می شود.

خداوند در قرآن به روح و نفس انسانی که خوب و بد را می فهمند و زمینه ساز پاکیها و ارزشها است سوگند یاد کرده، می فرماید:

وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها.(۲)

۱- تحف العقول، ص ۳۰۵

۲- شمس / ۷

ترجمه: و سوگند به نفس آدمی و آن کس که آن را آفریده و منظم ساخته است.

این روح و نفس انسانی به قدری عظیم و ارجمند است که خداوند وقتی روح را در کالبد حضرت آدم دمید به همه فرشتگان دستور داد به آدم سجده کنند. یعنی خدا را به شکرانه اینکه چنین روح عظیمی به انسان عنایت فرموده سجده نمایند.

فَاِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ روُحی فَقَعُوا لَهُ ساجِدینَ.(۱)

ترجمه: هنگامی که کار(آفرینش کالبد آدم) را به پایان رساندم و در او از روح(شایسته) خود دمیدم، همگی بر او سجده کنید.

به گفته فلاسفه، انسان دارای سه نوع روح است:۱ روح نباتی ۲ روح حیوانی ۳ روح نورانی

در مورد روح نباتی(عامل رشد جسم) و روح حیوانی(رهبری غرائز)، انسان و حیوان ها مشترک هستند ولی روح نورانی، مخصوص انسان است و همین روح موجب شد که خداوند فرمان سجده کردن فرشتگان را در برابر آدم(علیه السلام) صادر کرد.

آری محور شخصیت و امتیاز آدمی، روح نورانی اوست، روحی که خداوند به آن سوگند یاد نموده روحی که انسان را از آلودگیهای

۱- حجر / ۲۹

گناه بازمی دارد و او را به ارزشهای اخلاقی و کمالات هدایت و ارشاد می نماید.

ولی بایـد توجه داشت که این روح همواره به تعالیم و آموزشـهای عالی که از قرآن و مکتب اهلبیت(علیهم السـلام) سرچشـمه می گیرد، نیاز دارد که اگر لحظه ای این مخزنها جـدا گردد، به روح حیوانی و بـدتر از آن تبـدیل و مسـخ خواهد شد، چنانکه در قرآن آمده:

مَثَلُهُمْ کَمَثلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نارا فَلَمّا اَضائَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکَهُمْ فی ظُلُماتٍ لا یُبْصِروُنَ.(۱)

ترجمه: منافقان تیره دل هماننـد کسانی هسـتند که آتشـی افروخته(تا در بیابان تاریک راه خود را پیـدا کننـد) ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت خداوند(طوفانی می فرسـتد) و آن را خاموش می کند و در تاریکیهای وحشـتناکی که چشـم کار نمی کند آنها را رها می سازد.

احترام شایان پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) به ارزشهای اخلاقی

رسول گرامی(صلی اللّه علیه و آله) به ارزشهای اخلاقی توجه خاصی داشت، و اگر شخصی بعضی از این صفات در او یافت

۱- بقره / ۱۷

می شد، به دیده احترام و تکریم به او نگاه می کرد.

در تاریخ نقل است، در سال نهم هجری حاتم طایی، یعنی قبیله طیّ، به سرپرستی عدی بن حاتم هنوز تسلیم اسلام نشده بودند.

از طرف پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) سپاهی به فرماندهی امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) به این دودمان سرکش حمله کرده، آنها را شکست داند. عدی بن حاتم به شام گریخت ولی خواهرش همراه عده ای به اسارت اسلام درآمد.(۱)

هنگامی که خواهر عدی نزد رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) آمد، گفت:

ای محمد(صلی اللّه علیه و آله)! پدرم(حاتم) از دنیا رفت و نگهبانم(عدی) ناپدید شد. اگر صلاح می دانی مرا آزاد کن و شماتت و سرزنش قبیله های عرب را از من دور ساز، همانا پدرم بردگان را آزاد می ساخت. از همسایگان نگهبانی می نمود و به مردم غذا می رسانید و آشکارا سلام می کرد و در حوادث تلخ روزگار، به مردم کمک می کرد.

پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) که به ارزشهای ارجمند اخلاقی احترام بسیار می گذاشت به دختر حاتم فرمود:

۱- سیره ابن هشام ، ج ۴ ، ص ۲۲۵

یا جاربَهِ هذِهِ صِفَهُ المُؤمنینَ حَقّا، لَوْ کانَ اَبُوکِ مُسْلِما لَتَرحَّمْنا علیه.

ای کنیز! این صفات از صفات مؤمنان راستین است اگر پدرت مسلمان بود ما به او رحمت می فرستادیم.

سپس به مسئولین امر فرمود:

خَلُّوا عَنْها فَاِنَّ اَباها کانَ یُحِبُّ مَکارِمَ الاَخْلاق.(۱)

ترجمه: به پاس احترام ارزشهای اخلاقی پدر این دختر، او را آزاد سازید.

این فراز، بیانگر نهایت احترام پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) به خصال و اصول اخلاقی است، که حتی بودن آن در زندگی کافری مانند حاتم، موجب شد که پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) دختر او را آزاد فرمود و به دخترش احترام شایان نمود.

حتی رسول گرامی(صلی اللّه علیه و آله) در بعضی از دعاهای خویش تعالی محاسن و مکارم اخلاق از پروردگار خویش طلب می کردند.

کان النبی(صلی اللّه علیه و آله) کثیرُ الضَّراعَهِ و الْاِبْتهالِ، دائِمُ السُّئوالِ مِنَ اللّهِ تعالی اَنْ یَزَیِّنَهُ بِمَحاسِنِ

۱- زهر الربیع ، ص ۸۹

الآداب وَ مَکارِمِ الْأخلاقِ. فَکانَ یَقُولُ فی دُعائِهِ اَللّهُمَّ حَسِّنْ خَلْقی وَ خُلْقی و یَقُولُ: اللّهُمَّ جَنِّبْنی مُنْکَراتِ الاَخْلاق.(۱)

ترجمه: حضرت رسول اکرم(صلی اللّه علیه و آله) زیاد تضرع و زاری می کرد و پیوسته از خداوند متعال می خواست که او را به محاسن و مکارم زینت بدهد و همیشه در دعای خود می گفت خدایا خلقت و خویم را نیکو قرار بده و نیز می فرمود: پروردگارا مرا از زشتیهای اخلاق دور بدار.

تذکر چند نکته:

مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بوده، ولی در عصر و زمان ما از اهمیت ویژه ای برخوردار است زیرا:

۱ انگیزه های فساد و انحراف در عصر ما از هر زمانی بیشتر است و اگر در گذشته برای تهیه مقدمات بسیاری از مفاسد اخلاقی هزینه ها و زحمتها لازم بود، در زمان ما به کمک فیلمهای مبتذلی که از ماهواره در سراسر دنیا منتشر می شود، و اخیرا به برکت «اینترنت» هرگونه اطلاعات مضر در اختیار تمام مردم جهان قرار می گیرد، لذا می بینیم مفاسد اخلاقی بسیار گسترش پیدا کرده و مرزها را درهم

۱- کُحَل البصر ، چاپ بیروت ، ص ۸۱

شکسته و تا اقصا نقاط دنیا پیش رفته، تا آنجا که صدای بنیانگذاران مفاسد اخلاقی نیز درآمده است!

۲ از سوی دیگر یکی از علل عقب افتادگی مسلمین، فقر اخلاقی و آلوده شدن آنان به صفات رذیله و خصلت های ناپسند است.

۳ در چنین شرایطی توجه به مسائل اخلاقی و سیره عملی اهلبیت(علیهم السلام) که نمونه های بارز آن می باشند از هر زمانی ضروری تر به نظر می رسد و هرگاه به آن کوتاهی شود فاجعه و ناگواریهایی در انتظار است.

اینک وظیفه هر انسان مسلمان و خردمند است که با اخلاق اسلامی و سیره بزرگواران دین توجه بیشتری داشته باشد، و از شیوه خوب برای تهذیب نفس خود و همنوعانش بخصوص نسل جوان کوشش بعمل آورد.

خداوند به همه ما و افراد جامعه ما توفیق دهد که آن رذائل اخلاقی، که جامعه بشری را به جهنمی سوزان تبدیل می کند، از اعماق جان ریشه کن کنیم، و فضائلی که به جامعه ما روح صفا و آرامش و پیشرفت می بخشد، و بزرگترین سعادت و کمال(قرب الی الله) را برای ما فراهم می کند، آراسته شویم.

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

گفتار چهارم

شیوه معاشرت اهلبیت

علیهم السلام با مردم

گفتار چهارم: شیوه معاشرت اهلبیت(علیهم السلام) با مردم

۴ شیوه معاشرت اهلبیت(علیهم السلام) با مردم

اسلام که یک آئین آسمانی است به معاشرت و روابط اجتماعی، اهمیت فراوان داده و برای تحکیم رشته های برادری و پیوستگی افراد با یکدیگر دستورهای کامل و جامعی داده است تا جائی که در قرآن آمده:

یا اَیُّها الَّذین امَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا و رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون.(۱)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید شکیبائی پیشه سازید و در مشکلات باهم صبر کنید و با یکدیگر رابطه داشته باشید تا رستگار شوید.

همچنین یکی از اصول اخلاقی امامان معصوم(علیه السلام) شیوه معاشرت و برخورد خوب آنها با مردم می باشد. که ما باید با الگو قرار دادن آن روش ها، روابط اجتماعی و برخورد اسلامی آن بزرگواران را بیاموزیم و در زندگی عملی خود تحقق دهیم.

۱- آل عمران / ۲۰۰

خداوند در قرآن مجید، از شیوه معاشرت پیامبر اسلام(صلی اللّه علیه و آله) با مردم تمجید می کند و می فرماید:

فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظا غلیظَ الْقَلْبَ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ.(۱)

ترجمه: ای پیامبر! به(برکت) رحمت الهی در برابر مردم نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب و در کارها با آنان مشورت کن.

فراز اول احترام به شخصیت مردم

یکی از نکات مهم در آئین معاشرت، احترام به شخصیت مردم است که مورد توجه اسلام و اهلبیت(علیهم السلام) قرار گرفته است.

پیغمبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) در احترام به مردم به جزئی ترین امور توجه داشت و از کوچکترین وظیفه خودداری نمی کرد.

کانَ(صلی اللّه علیه و آله) یُکْرِمُ مَنْ یَدْخُلُ عَلَیْهِ حَتی رُبَّما

۱- آل عمران / ۱۵۹

سَبَطَ ثَوْبَهُ وَ یُؤثِرُ الدّاخِلَ بِاَلْوسادَهِ اَلَّتی تَحْتَهُ و....(۱)

ترجمه: یعنی هرکس بر رسول گرامی اسلام وارد می شد، آن حضرت به او احترام می گذاشت و چه بسا عبای خود را به جای فرش، زیر پای او می گسترانید و بالشی که خود به آن تکیه داشت به وی می داد.

روزی پیغمبر اسلام(صلی اللّه علیه و آله) تنها در مسجد نشسته بود، شخصی وارد شد و به جانب آن حضرت آمد، ایشان از جای برخاست و قدری عقب رفت و جای خود را به او داد.

عرض کرد یا رسول اللّه مسجد خالی و جا وسیع است، چرا قدمی به عقب رفتید؟ فرمود: از حقوق مسلمان بر مسلمان آن است که وقتی خواست نزد او بنشیند، قدمی به عقب برود و برای او حریم قائل شود. اگر چند نفر در حضور پیغمبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) می نشستند، آن حضرت برای حفظ احترام همگان، نگاههای مودّت آمیز خود را به طور مساوی متوجه تمام حضار می فرمود.

پیامبر اسلام هنگامیکه به مجلسی وارد می شد، در هر نقطه ای از مجلس که جای خالی وجود داشت می نشست و به صدر و ذیل مجلس اعتنائی نداشت. آری احترامی که رسول اکرم(صلی اللّه علیه

۱- بحار ، ج ۶

و آله) در معاشرتهایش به شخصیت دیگران می گذاشت، همه را مجذوب و فریفته خود ساخته بود.

احترام به شخصیت دیگران، در آئین معاشرت آنچنان حائز اهمیت است که قرآن کریم به پیامبر اسلام توصیه می کند:

قُل لِعِبادی یَقُولُوا الّتی هِیَ اَحْسَنُ.(۱)

ترجمه: ای پیامبر به بندگان من بگو در مقام سخن گفتن و مکالمه با مردم، از هر طبقه ای که باشند به نیکی سخن بگویند و از گفتارهای نامناسب و زشت بپرهیزند.

قال رسول(صلی اللّه علیه و آله):

لا تُحَقِّرَنَّ اَحَدا مِنَ المُسْلِمینَ فَأِنَّ صَغیرَهُمْ عِنْدَ اللّهِ کَبیر.

ترجمه: هیچ یک از افراد مسلمین را تحقیر نکنید و کوچک نشمارید، زیرا مسلمان هرقدر هم کوچک باشد نزد خداوند بزرگ است.

برخی از افراد با دوستان خود، به اصطلاح دوستانه رفتار می کنند و به بهانه دوستی، وظیفه ادب و احترام یکدیگر را زیر پا می گذارند، در حالی که همین روش غلط، اساس دوستی ها را متزلزل و دوستان را به یکدیگر دل سرد می سازد.

۱- اسراء / ۵۳

قال علی(علیه السلام):

لا تُضَیِّعَنَ حَقَّ اَخیکَ اِتکالاً عَلی ما بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ فَاِنَّهُ لَیْسَ لَکَ باخٍ مَنْ ضَیَّعْتَ حَقَّهُ.(۱)

ترجمه: هیچگاه حق دوستت را به خاطر مراتب دوستی که بین شما حکم فرما است ضایع مکن، زیرا کسی که حقش را ضایع کنی دیگر دوست تو نخواهد بود.

فراز دوم کیفیت برخورد با مردم

مردی به نام زُهْری با چهره غم آلود و قیافه گرفته به حضور امام چهارم وارد شد.

امام از او علت افسردگیش را پرسید، گفت یابن رسول اللّه غم و اندوه است که از هرطرف بر من وارد می شود.

از یک طرف حسودانی که نمی توانند رفاه و آسایش مرا ببینند، با کارهای خودشان مرا غمگین می کنند، از طرفی دشمنان و بدخواهان موجبات ناراحتی مرا فراهم می سازند، از جانب دیگر کسانی که به آنها خدمت کرده ام و انتظار دوستی از آنها داشته ام اینک مزاحم من می شوند.

۱- بحار ، ج ۷۴

امـام فرمود: ای زُهری: زبـان را حفظ کن و هر سـخنی را بر زبان جاری نکن. تا دوسـتانت را از دست نـدهی و آنان را با خود دشمن نکنی.

گفت: یابن رسول اللّه من با سخنانی که می گویم به آنها خدمت و احسان می کنم.

فرمود: چنین نیست، بپرهیز از اینکه سخنی بگوئی که اذهان مردم آماده پذیرش آن نیست.

سپس فرمود: ای زُهْری هرکس عقل و خردش کامل نباشـد به کوچکترین چیزی به هلاکت می رسـد. آنگاه امام یک دسـتور اساسی به زهری داد که با عمل کردن به آن، رفتار مردم او را افسرده و غمگین نسازد.

فرمود: ای زهری چه عیبی دارد اگر تو تمام مسـلمانان را به منزله خانواده و بسـتگان خودت بدانی؟ سالخوردگان را پدر خود، خردسالان را فرزند خود و همسالانت را برادر خود بشـماری. وقتی چنین حسابی نزد خودت کردی، به کدامیک حاضری ظلم کنی، به کدامیک حاضری نفرین کنی، حاضری آبروی کدامیک از آنها بریزد؟

ای زُهری اگر فکر کردی که من از فلانی بهترم، اینطور به خودت

تلقین کن، اگر او از تو سالخورده تر است به خودت بگو او در اسلام و ایمان بر من سبقت دارد و کارهای نیک پیش از من انجام داده است. و اگر از تو خردسال تر است به خودت بگو که او از من کمتر گناه کرده است. و اگر همسال تو است به خودت بگو من به گناهان خود یقین دارم و درباره گناهان او اطلاعی ندارم.

اگر مردم احترام و تعظیمت کردند بگو این از بزرگواری خود آنهاست. و اگر بی مهری و جفا دیدی بگو این بواسطه لغزش است که من مرتکب شده ام.

اگر این روش را در پیش گیری زندگی بر تو لذت بخش می شود و دوستان فراوان به دست خواهی آورد و از شماره دشمنانت کاسته خواهد شد. این نکته را نیز فراموش نکن که مردم آن کس را بیشتر احترام می کنند که خیرش بیشتر به مردم برسد و از مردم چیزی نخواهد.(۱)

بنابراین آنچه ذکر شد یکی از مهمترین رموز موفقیت در زندگی اجتماعی از نظر اسلام، احترام به شخصیت مردم و اداء مراتب ادب نسبت به همگان است و در این باره روایات بسیاری وارد شده و ما برای نمونه چند نمونه دیگر آن را نقل می کنیم.

۱- بحار ، ج ۷۴

شخصی به امام صادق(علیه السلام) عرض کرد: اندازه حُسن خلق چیست؟ حضرت فرمود:

تُلَیِّنَ جَناحَکَ و تُطَیِّبُ کَلامُکَ، و تَلْقی اَخاکَ بِبشرٍ حَسَنٍ.(۱)

ترجمه: فروتنی کنی، خوش سخن باشی و با برادرت با خوشرویی برخورد نمایی.

و عنه علیه السلام:

ثَلاثٌ مَنْ اَتَی اللّهَ بِواحِدَهٍ مِنْهُنَّ اَوْجَبَ اللّهُ لَهُ الْجَنَّهَ الاِنْفاقُ مِنْ اِقْتارٍ وَ البِشْرُ بِجَمیعِ الْعالَمِ والاِنْصافُ مِنْ نَفْسِهِ.(۲)

ترجمه: سه چیز است که هرکس یکی از آنها را نزد خدا برد، خداوند بهشت را بر او واجب کند

۱ انفاق در تنگدستی ۲ خوشرویی برای همه مردم ۳ انصاف دادن از خود(یعنی حق را بگوید اگرچه بر زیان او باشد)

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۳

۲- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۳

فراز سوم، تواضع و فروتنی

یکی دیگر از مسائلی که در آئین معاشرت، آثار نیکو داشته و ایجاد محبوبیت اجتماعی می کند تواضع و فروتنی است.

فروتنی، نه تنها به موقعیت افراد لطمه نمی زند، بلکه سبب ازدیاد موقعیت می گردد، آنچه شخصی را در نظر مردم منفور می سازد، تکبر و خود بزرگ بینی است، زیرا این صفت، انسان را از احترام و تجلیل دیگران باز داشته و تخم دشمنی در دلها می کارد. قرآن کریم در مقام ستایش و تمجید از مردم متواضع می فرماید:

وَ عِبادُ الرَّحْمنِ اَلَّذینَ یَمشُونَ عَلَی الْاَرْضِ هَوْنا وَ اِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاما.(۱)

ترجمه: بندگان شریف و بزرگوار خدا، کسانی هستند که در روی زمین با وقار و تواضع و بدون خودخواهی و تکلف راه می روند و وقتی از اشخاص نادان، سخنان ناروا می شنوند، سخن ناروا نمی گویند و مانند نادانان رفتار نمی کنند.

روش پیامبر اسلام و خاندان گرامیش بر همین اصل استوار بود. با طبقات ضعیف و تهیدست، معاشرت می کردند. با آنها بر سر یک سفره می نشستند و برادرانه با آنها رفتار می نمودند. رسول

۱- فرقان / ۶۳

اکرم(صلی اللّه علیه و آله) با خودپسندیهای مردم به شدّت مبارزه می کرد و درس فروتنی و تواضع را در هر موقع که مقتضی می دید به آنان می آموخت.

یکی از روزها که آن حضرت در مجلس خود نشسته و یارانش دورتادور مجلس نشسته بودند. مردی مسلمان که تهیدست بود و لباس کهنه ای به تن داشت وارد شد و طبق سنت اسلامی(که هر کس در هر مقامی هست وقتی وارد مجلس می شود، باید ببیند هرجا، جای خالی هست بنشیند و محل مخصوص را بعنوان اینکه شأن من چنین ایجاد می کند در نظر نگیرد.) نگاهی به اطراف مجلس کرد و در نقطه ای جائی خالی یافت، رفت و آنجا نشست بطور اتفاق در آن مکان، کنار مرد ثروتمندی قرار گرفت. مرد ثروتمند لباسهای خود را جمع کرد و خودش را به کناری کشید و از آن فقیر فاصله گرفت.

پیامبر اسلام(صلی اللّه علیه و آله) که مراقب رفتار او بود، رو به او کرد و فرمود: ترسیدی که از فقر او چیزی به تو بچسبد؟ نه یا رسول اللّه. ترسیدی از ثروت تو چیزی به او منتقل شود؟ نه یا رسول اللّه. ترسیدی لباسهایت در اثر تماس با او آلوده شود؟ پس چرا خودت را جمع و جور کردی و از او فاصله گرفتی؟ یا رسول اللّه اعتراف می کنم که مرتکب خطائی شده ام و اکنون برای جبران این خطا و

کفاره این گناه حاضرم نصف ثروتم را به این برادر مسلمان ببخشم. مرد فقیر وقتی سخنان او را شنید گفت: یا رسول اللّه من حاضر نیستم بپذیرم. حُضار با تعجب پرسیدند چرا؟ گفت: می ترسم من هم گرفتار غرور خودخواهی شوم و روزی با یکی از برادران مسلمان خود آن چنان رفتار کنم که امروز این مرد با من رفتار کرد.(۱)

حالا دقت بفرمائید، اگر کسی رفتارش چنین باشد، آیا می تواند در اجتماع دوستانی برای خود پیدا کند و آیا بطور اساسی مردم به چنین کسی اعتنا می کنند.

بدین جهت است که اسلام با خودخواهی و تکبر به مبارزه برخاسته و قرآن کریم صریح می فرماید:

اَلَیْسَ فی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْمُتَکَبِّرینَ.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: در جهنم محلی است بسیار ناراحت کننده که مخصوص متکبران است. قرآن کریم سخنان حکمت آمیز لقمان حکیم را که به فرزندش اندرزهائی سودمند داده نقل، و در ضمن آنها می فرماید:

و لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلناسِ وَ لا یَمْشی فِی الْاَرْضِ مَرَحا اِنَّ

۱- اصول کافی ، ج ۲

اللّهَ لا یُحِبَّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ.(۱)

ترجمه: هرگز از روز تکبر و ناز، از مردم رخ متاب و با غرور و تکبر در روی زمین راه مرو، زیرا خداوند مردم متکبر و خودستا را دوست نمی دارد.

امام صادق(علیه السلام) منشأ روانی تکبر و خودپسندی را عقده حقارت می داند و می فرماید:

ما مِن اَحَدٍ یَتیهُ اِلا مِنْ ذِلَّهٍ یَجِدُها فی نَفْسه.(۲)

ترجمه: هیچکس گرفتار بیماری تکبر نمی شود مگر بواسطه پستی و ذلّتی که در درون خویش احساس می کند.

فراز چهارم وفای به عهد

یکی دیگر از عواملی که در حُسن معاشرتهای اجتماعی تأثیر بسزائی دارد وفای به عهد می باشد چرا که وفای به عهد را انسان در نهاد خویش درک می کند و پیمان شکنی و تخلف از تعهدات را زشت و ناپسند می شمارد.

۱- لقمان / ۱۸

۲- کافی ، ج ۳

در زندگی اجتماعی، مقید بودن به انجام تعهدات، اثر بسیار نیکوئی دارد، زیرا اعتماد مردم به انسان جلب نموده، بلکه باید گفت یکی از ارکان سعادت اجتماع است که در تمام شئون زندگانی مردم مؤثر بوده و خود مقدمه پیشرفتها و موفقیتها است.

هر قراردادی که بین دو نفر بسته شود، از نظر اخلاقی قابل احترام و دارای ارزش است، اگرچه هیچگونه تضمین قانونی و رسمی نداشته باشد و موضوع تعهد نیز کوچک و بی اهمیت باشد.

قرآن کریم وفای به عهد را جزء شرایط ایمان و صفات مؤمنین دانسته و می فرماید:

قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤمِنُونَ * اَلَّذینَ هُمْ فی صَلوتِهِمْ خاشِعُونَ * وَالَّذینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعرِضُونَ.... وَالَّذینَ هُمْ لِاَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ *(۱)

ترجمه: همانا رستگار و نجات یافته و سعادتمند مردم با ایمان، آنانکه در نماز خود با تمام وجودشان خاضع و خاشعند و آنانکه از رفتار و گفتار لغو و بیهوده رو گردانید...... آنانکه به امانتها و عهد و پیمانهای خود وفادارند.

در آیه دیگری می فرماید:

۱- مؤمنون آیه های ۱ الی ۸

وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذا عاهَدُوا.(۱)

ترجمه: نیکوکاران کسانی هستند، که وقتی با کسی عهد و پیمانی بستند به آن وفا می کنند.

پیامبر بزرگوار اسلام در یکی از سخنانش فرمود:

مَنْ عامَلَ النّاسَ فَلَمْ یَظْلِمْهُمْ وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ یَکْذِبْهُمْ وَ عَدَهُمْ فَلَمْ یُخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِمَّنْ کَمُلَتْ مُرُوَّتُهُ و ظَهَرَتْ عَدالَتُهُ وَ وَجَبَتْ اُخُوَّتُهُ.(۲)

ترجمه: کسی که در معاشرت و داد و ستد با مردم، ظلم نکند و در سخن خود دروغ نگوید و به وعده ها و تعهدات خود وفادار باشد، چنین کسی در کمال جوانمردی و عدالت است و لازم است انسان با او طرح دوستی و برادری بریزد و روابط مودّت آمیز برقرار سازد.

امام پنجم حضرت باقر(علیه السلام) نیز فرموده اند:

ثَلاثُ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِاَحَدٍ فیهنَّ رُخْصَهً اَداءُ الْاَمانَهِ إلَی الْبِرِّ و الْفاجِرٌ وَ الوَفاءِ بِالْعَهْدِ لِلْبِرِّ وَ الفاجِرٌ وَ بِرُّ الوالدیْنِ بِرَّیْنِ کانا اَوْ فاجِرَیْنِ.(۳)

۱- بقره / ۱۷۷

۲- بحار ، ج ۷۵

۳- خصال ، ج ۱ ص ۶۶

ترجمه: سه چیز است که(از وظایف حتمی و قطعی هر مسلمانی است) و خداوند اجازه تخلف از آنها را به هیچکس نداده، اوّل اداء امانت، خواه صاحب امانت نیکوکار باشد یا گنهکار. دوّم وفای به عهد، چه با شخص درستکار باشد یا نادرست، سوّم نیکی در حق پدر و مادر، خواه نیکوکار باشد یا بدکار.

همانطور که وفای به عهد، حُسن اعتماد را در جامعه بیدار می کند و نظر در شئون مختلف زندگی برقرار می سازد، بی اعتنائی به وعده ها و پیمانها سبب بدبینی و بی نظمی و گاهی سبب از هم گسیختگی کارها می گردد.

متأسفانه در میان مردم افرادی یافت می شوند که نه تنها به وعده های خود عمل نمی کنند بلکه عهدشکنی و فریبکاری را زرنگی و وسیله پیشرفت دانسته و آن را هنر می پندارد، در صورتیکه عمل آنان با هیچیک از اصول اخلاقی و انسانی سازگار نیست و آنان بدون تردید جزء خیانتکاران به اجتماع اند.

اینک در پایان این بحث توجه شما خوانندگان عزیز و ارجمند را به طرز معاشرت پیامبر اسلام(صلی اللّه علیه و آله) با مردم جلب می کنم تا به فضل الهی با تأسی به آن بزرگوار بتوانیم پیرو واقعی آن پیشوای بزرگ انسانیت باشیم.

۱ پیامبر اسلام دعوت همه کس را می پذیرفت، خواه دعوت کننده آزاد باشد یا برده، ثروتمند باشد یا فقیر.

۲ هر حاجتمندی نزد او می آمد، حضرت برمی خواست و برای انجام تقاضایش می کوشید.

۳ عذرخواهان را می پذیرفت.

۴ کارهای بد دیگران را تلافی نمی کرد، بلکه از لغزش هایشان چشم می پوشید.

۵ به هرکس برمی خورد، ابتدا سلام می کرد.

۶ بر ناملایماتی که از دشمنان خود می دید صبر می کرد.

۷ بدون تکبر روی زمین می نشست.

۸ به هنگام احتیاج، کفش و لباس خود را شخصا اصلاح می کرد.

۹ در صورت کسی خیره نمی شد.

۱۰ بیماران را عیادت می کرد اگرچه راه منزلشان دور بود.

۱۱ با فقیران در یک مجلس و بر سر یک سفره غذا می خورد و آنان را مورد تفقد قرار می داد.

۱۲ در خوراک و لباس امتیازی برای خود قائل نمی شد، با مسلمانان مصافحه می کرد و با گرمی دست آنان را می فشرد.

۱۳ محبوبترین مردم نزد آن حضرت کسی بود که بیشتر به مردم

کمک کند و با مردم بجوشد.

۱۴ مجلسی که پیغمبر در آن نشسته بود، انجمن حلم، حیاء، صبر و امانت بود.

۱۵ در حضور آن حضرت سالخوردگان محترم بودند.

۱۶ و خردسالان مورد نوازش قرار می گرفتند.

۱۷ همیشه خوشرو و خوش اخلاق بود.

۱۸ سختگیر نبود.

۱۹ کینه کسی را در دل نمی گرفت.

۲۰ فریاد نمی کشید.

۲۱ هیچگاه سخن زشت و ناروا، حتی نسبت به کفار و بت پرستان، بر زبان نمی آورد.

۲۲ از کسی عیبجوئی نمی کرد.

۲۳ سخن کسی را قطع نمی نمود.

۲۴ از حال اصحاب خود، اگر غایب می شدند جویا می شد.

۲۵ هیچگاه در حضور کسی پاهای خود را دراز نمی کرد.

۲۶ نسبت به تمام بندگان خدا مهربان بود.

۲۷ صله رحم می کرد.

۲۸ و به خویشان خود محبت می نمود و در وفای به عهد از همه

مردم مقیدتر بود.

۲۹ اگر کسی با او سخن می گفت با نهایت دقت گوش می داد و تنها به گوش دادن قناعت نمی کرد، بلکه با تمام بدن متوجه او بود.

اینها نمونه ای از اخلاق و رفتار خاتم الانبیاء(صلی اللّه علیه و آله) بود که محدثین و مورخین اسلام نقل کرده اند امید است عموم پیروان آن حضرت توفیق پیروی و عمل به سیره عملی آن بزرگوار را پیدا کنند.

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

ص: ۹۷

گفتار پنجم

آئین دوستی

گفتار پنجم: آئین دوستی

اشاره

۵ آئین دوستی

همه انسانها در تمام مراحل زندگی، از آغاز کودکی و جوانی تا روزگار پیری، نیازمند به دوستی و رفاقت دیگران می باشند.

افراد بشر به واسطه خلق و خوی اجتماعی خویش ناگزیر هستند در اجتماع و باهم زندگی کند و برای رسیدن به مقاصد و هدفهای خود، از همکاری و یاری دوستان بهره بگیرند.

کسانی که دوستان شایسته دارند، هیچگاه در دنیا تنها و بی یار و یاور نخواهند بود، زیرا دوستان شفیق در روزگار خوشی و ناخوشی، همدم و یاور آنها هستند.

لذا یکی از اصول زندگی امامان(علیهم السلام) که همه آنها بطور مشترک اهمّیت بسیار به آن می دادند، دقت در انتخاب دوست بود، و دوستان واقعی را از ذخائر دنیا و آخرت می دانستند.

قالَ علی(علیه السلام):

عَلَیْکُمْ بِالْاِخْوانِ، فَاِنَّهُمْ عُدَّهُ فِی الدُّنیا و الآخِرَهِ.(۱)

۱- وسائل الشیعه ، ج ۴

ترجمه: برای خودتان دوستانی از میان برادران دینی بدست آورید، زیرا آنان ذخائر جهان و سرای آخرت می باشند.

بـدون تردیـد هر دوستی در امور مادی و معنوی رفیق خود اثر می گـذارد و هریک بطور آگاه یا ناآگاهانه بر عقاید و افکار و اخلاق و رفتار دیگری نفوذ می کند.

تجربه نشان داده است که بسیاری از دوستی ها سبب تغییر سرنوشت افراد شده و مسیر زندگی آنان را عوض کرده است.

دوستان در روش و مسلک و دین یکدیگر اثر می گذارند. پیامبر اسلام(صلی اللّه علیه و آله) می فرماید:

الْمَرءُ عَلی دینِ خَلیلَه وَ قَرینهِ.(۱)

ترجمه: انسان بر دین دوست و همنشین خود است.

حضـرت سـلیمان(علیه السـلام) فرموده است: دربـاره خوبی و بـدی هیچکس قضاوت نکنیـد تا رفقایش را ببینیـد، زیرا هرکس بوسیله امثال و همنشینانش شناخته می شود و به یاران و دوستانش منسوب می گردد.(۲)

امام سجاد(علیه السلام) به فرزندش فرمود:

جالسُوا اَهْلَ الدّینَ و المَعْرِفَهِ، فَاِنْ لَمْ تَقْدُروا عَلَیْهِمْ

۱- بحار ، ج ۷۴ ، ص ۱۵۴

۲- مستدرک الوسائل ، ج ۲

فَالْوَحْدَهُ آنَسٌ وَ اَسْلَمٌ.(۱)

ترجمه: بـا صاحبان دین و معرفت همنشـین شویـد، اگر چنین افرادی را نتوانستیـد بیابیـد اُنس گرفتن به تنهایی بهتر بوده و برای سلامتی دین انسان، شایسته تر است.

همنشین تو به ز تو باید تا تو را عقل و دین بیفزاید

امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) فرمود:

صُحْبَهُ الاَشْرارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ الرِّیحِ اِذا مَرَّتُ بالنَّتْنِ حَمَلَتْ نَتْنا.(۲)

ترجمه: همنشـینی بـا بـدان، موجب کسب بـدی می شود، ماننـد بـادی که هرگاه به چیز گندیـده بوزد بوی بـد را با خود حمل خواهد کرد.

تا توانی می گریز از یار بد یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها تو را بر جان زند یار بد بر جان و بر ایمان زند

ویژگیهای دوستان شایسته

ویژگیهای دوستان شایسته

ویژگیهای اخلاقی دوستان فوق العاده در سازندگی یا ویرانی شخص مؤثرند. به علاوه گاهی اثر محیط و دوستان آن قدر زیاد

۱- بحار ، ج ۷۴ ، ص ۱۹۶

۲- غررالحکم

است که اثر «وراثت» و تربیت خانوادگی را به کلی دگرگون می سازد. در بسیاری از توابع چنانچه فرزندان خانواده های پاک و باشخصیت با افراد ناشایست مصاحبت و همنشینی نمایند، دچار آلودگی و انحراف می شوند، برعکس، چنانچه دوستان فردی، آگاه، متعهد و مسؤول باشند، کمبودهای فرهنگی، تربیتی و خانوادگی اش، در اثر مصاحبت با چنین افراد جبران گردیده و به کمالات انسانی دست می یابد.

از این رو انتخاب دوستان بسیار مورد توجه شرع مقدس اسلام قرار گرفته است.

امیرالمؤمنین در وصیت خود به امام حسن(علیه السلام) فرمود:

ای پسرم! از دوستی با احمق بپرهیز، که می خواهد به تو منفعت برساند ولی زیان می رساند. و از دوستی با بخیل برحذر باش، زیرا او هنگام شدیدترین حاجت، تو را رها می کند. و از دوستی با انسان فاسق دوری کن، زیرا او تو را به چیز اندکی می فروشد. و از همنشینی با دروغگو بپریز، زیرا او مثل سراب است، دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را از نظر تو دور می سازد.(۱)

ناگفته نماند که از بررسی روایات، انتخاب دوستان صالح و دوری از دوستی با افراد ناباب چنین بدست می آید، دوستانی انتخاب کنید

۱- نهج البلاغه ، حکمت ۳۸

که دارای ویژگیهای زیر باشند:

۱ عاقل و دوراندیش بودن. ۲ باایمان و تقوا. ۳ راستگو. ۴ اهل ادب و معرفت. ۵ امین و خائف از خدا. ۶ سودمند برای علم و دین. ۷ وفاداری. ۸ آینه دوست بودن. ۹ اخلاق خوب. ۱۰ ایثارگر با مال و جان.

در اینجا نظر شما را به دو روایت جلب می کنم. امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) فرمود:

عَلیکَ بِاخْوانِ الصِّدْقِ، فَاکْثِرْ مِنْ اِکْتِسابِهِمْ، فَإِنَّهُمْ عُدَّهُ عِنْدَ الرَّخاءِ، وَ جُنَّهٌ عِنْدُ البَلاءِ.(۱)

ترجمه: بر تو باد به همنشینی با برادران راستین و در تحصیل این گونه دوستان، بسیار بکوش چه آنکه آنها هنگام آسودگی، نیرو و حامی هستند و هنگام بلا، سپر می باشند.

شخصی از رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) پرسید: «همنشینان نیک کیانند؟ پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) در پاسخ فرمود:

مَنْ ذَکَّرَکُمْ بِاللّهِ رُؤیَتُهُ، و زادَکُمْ مَنْطقُهُ، وَ ذَکَّرُکُمْ بالاخِرَهَ عَمَلُهُ.(۲)

۱- بحار ، ج ۷۴ ، ص ۱۸۷

۲- بحار ، ج ۷۴ ، ص ۱۷۶

ترجمه: آن کس که دیدارش شما را به یاد خدا بیندازد، و منطق و گفتارش بر علم شما بیفزاید، و عملش آخرت را به یاد شما بیاورد.

پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) و امامان(علیهم السلام) در مورد همنشین و انتخاب دوست بسیار محتاط و حسّاس بودند و در این راستا با قاطعیت برخورد می کردند، در این مورد به فرازهایی از زندگی آنها توجه کنید.

فراز اول

پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) با افراد پاک و باایمان مانند سلمان، بلال حبشی، عمّار، خَبّاب و صُهَیب، همنشینی می کرد و آنها همواره به عنوان دوست، در محضر آن حضرت بودند.

گروهی از سران مشرک قریش نزد پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) آمده و گفتند: ای محمد! آیا با مصاحبت با اینگونه افراد خشنود شده ای و توقع داری ما از آنها پیروی کنیم و در کنار آنها بیاییم؟! اگر آنها را از خود دور سازی، شاید نزد تو آییم و از تو پیروی کنیم و به عنوان دوستانت، در اطراف باشیم.

در این هنگام، آیه نازل شد و سخن آنها را محکوم نمود و روش پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) را تأیید و تثبیت کرد.

وَ لا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالغَداهِ وَ العَشِيِّ يُرِيدوُنَ وَجْهَهُ.(۱)

ترجمه: و کسانی را که صبح و شام خدا را می خوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند، از خود دور مکن.

فراز دوم

ابوهاشم جعفری، یکی از شیعیان برجسته بود. امام صادق(علیه السلام) روزی از روی اعتراض به او فرمود: «چرا با عبدالرحمن بن یعقوب همنشین می شود؟! ابوهاشم عرض کرد: او دایی من است. امام فرمود: عقیده او درباره صفات خدا، باطل است و در این باره سخن نادرست می گوید لذا فرمود:

فَاِمّا جَلَسْتَ مَعَهُ وَ تَرَکْتَنا و اِمّا جَلَسْتُ مَعَنا وَ تَرَکْتُهُ.

ترجمه: یا با او بنشین و ما را ترک کن، و یا با ما بنشین و او را ترک کن.

ابوهاشم عرض کرد: او هر عقیده ای دارد برای خودش است. من که عقیده درستی دارم عقیده باطل او چه زیانی به من می رساند؟!

امام صادق(علیه السلام) فرمود: آیا از این نمی ترسی که عذابی به

۱- انعام / ۵۲

سویش بیاید و تو را نیز به خاطر نزدیک شدن به او فراگیرد....(۱)

فراز سوم

نجاشی شاعر، یکی ازطرفداران و دوستان امیرالمؤمنین(علیه السلام) بود و با اشعارش سپاه علی(علیه السلام) را بر ضد معاویه تحریک می کرد و مکرر در سپاه علی(علیه السلام) با دشمن می جنگید. ولی همین شخص یک بار در ماه رمضان شراب خورد و شرابخواریش ثابت شد. علی(علیه السلام) خودش هشتاد تازیانه به او زد. سپس او را یک شب زندانی کرد. روز بعد دستور داد او را آوردند و حضرت به بیست تازیانه دیگر هم به او زد.

نجاشی عرض کرد ای امیرالمؤمنین! هشتاد تازیانه در مورد شرابخواری به من زدی پس این بیست تای دیگر برای چیست؟ امام در پاسخ فرمود:

هذا لِتَجَرِّیکَ عَلی شُرْبُ الخَمْرِ فی شَهْرِ رَمَضانٍ.(۲)

ترجمه: این بیست تازیانه به خاطر جرأت و گستاخی تو به شرابخواری در ماه رمضان است.

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۵ ۲۷۴

۲- فروع کافی ، ج ۷، ص ۲۱۶

مطابق روایات، نجاشی به شام گریخت و به معاویه پیوست. بعضی به امام علی(علیه السلام) گفتند: «با دادن پول و مماشات با این گونه افراد آنان را برای خود نگهدار، نگذار به دشمن بپیوندند.» در پاسخ فرمود:

ما کُنْتُ مُتَخِذُّ المُضِلِّینَ عَضُدا.

ترجمه: من گمراهان را بازوی خود قرار نمی دهم.

ص: ۱۰۷

گفتار ششم

مزاح و

شاد کردن مؤمنان

گفتار ششم: مزاح و شاد کردن مؤمنان

اشاره

۶ مزاح و شاد کردن مؤمنان

در اسلام به شاد کردن مؤمن اهمیت بسیاری داده شده و از آن به عنوان یکی از ارزشهای والای اخلاقی یاد می شود، تا آنجا که رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) می فرماید:

مَنْ سَرَّ مُؤمِنا فَقَدْ سَرَّنی، وَ مَنْ سَرَّنی فَقَدْ سَرَّ اللّهُ.(۱)

ترجمه: کسی که مؤمنی را شاد کند، مرا شاد نموده و کسی که مرا شاد کند، خدا را شاد کرده است.

یکی از اموری که موجب شادی و حُسن سلوک است «مزاح و شوخی مشروط» است. علاوه بر این که مزاح، نشانه تواضع و صمیمیت نیز می باشد. مزاح و خوشروئی و لبخند به عنوان یک اصل اخلاقی در زندگی پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) و امامان(علیهم السلام) بوده است.

با توجه به اینکه مزاح و شوخی همواره با خوش رویی و خندان بودن همراه است.

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۱۸۸

رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) فرمود:

حُسْنُ البُشْرِ یَذهَبُ بالسَّخِیمَهِ.(۱)

ترجمه: خوشروئی کینه دل را برطرف می سازد.

به طور کلی اهلبیت(علیهم السلام) خوش برخورد، خنده رو و در برخورد با مؤمنان(جز در موارد استثنائی) چهره شادی داشتند و موجب شادی آنها می شدند و از خشونت و تلخی و اَخم دوری می کردند. از مجموعه آثار رسیده از ائمه معصومین(علیهم السلام) استفاده می شود، که مزاح و شوخی تا حد اعتدال مطلوب است، زیرا پیشوایان دینی ما بطور مطلق از مزاح نهی نکرده اند.

بلکه شوخ طبعی را، بطور نسبی و در شرایط خاصی ستوده اند و حتی خود آن بزرگواران گاهی مزاح می کردند، چنانکه رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) فرمود:

اِنّی لَاَءمْزَحُ و لا أَقُولُ اِلاّ حَقا.(۲)

ترجمه: من مزاح می کنم ولی سخنی جز حق نمی گویم.

شخصی به نام معمربن خلاد می گوید:

از امام هشتم علی بن موسی الرضا(علیه السلام) پرسیدم: قربانت

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۴

۲- محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۳۲

شوم، اگر کسی در میان جمعیتی باشد که هنگام سخن گفتن با یکدیگر شوخی می کنند و می خندند وظیفه او چیست؟

فرمود: باکی نیست تا زمانی که نباشد. گناه، و من گمان دارم که مقصود حضرت فحش بود. یعنی در صورتی که مزاح و شوخی توأم با فحش و ناسزاگویی و تهمت و غیبت نباشد اشکالی ندارد. سپس فرمود: رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) این گونه بود(و در زمان او) مرد اعرابی خدمت آن حضرت می رسید و برای ایشان هدیه ای می آورد و همانجا می گفت بهای هدیه ام را بپردازید. رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) می خندید. و هرگاه اندوهگین می شد می فرمود: آن عرب بیابانی چه شد، ای کاش نزد ما می آمد.

شخصی دیگر می گوید که امام صادق(علیه السلام) فرمود:

ما مِنْ مُؤمِنٍ اِلاّ وَ فیهِ دُعابَهٌ، قُلْتُ وَ مَا الدُّعابَهٌ ؛ قالَ الْمِزاحُ.

ترجمه: هیچ مؤمنی نیست جز اینکه در او دُعابه هست. عرض کردم: دُعابه چیست؟ فرمود: مزاح.

امام باقر(علیه السلام) فرمود:

اِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُحِبُّ المُداعِبَ فِی الْجَماعَهِ بِلا رفَثٍ.

ترجمه: خداوند انسان شوخ طبع را دوست دارد به شرط آنکه از

گناه و ناسزاگویی بپرهیزد.

روش پیامبر و ائمه معصومین(علیهم السلام)

روش پیامبر و ائمه معصومین(علیهم السلام)

رسول گرامی اسلام(صلی اللّه علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین(علیهم السلام) نیز مزاح می کردندو مردم را نیز به آن ترغیب می نمودند، چنانکه امام صادق(علیه السلام) به شخصی فرمود:

آیا با یکدیگر مزاح می کنید؟ آن مرد گفت: کم مزاح می کنیم. امام فرمود: این طور نباشید زیرا شوخی نشانه خوش خلقی است و به وسیله شوخی برادر دینی خود را خوشحال می کنی. سپس رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) برای اینکه کسی را خوشحال کند با او مزاح می کرد.

حضرت علی(علیه السلام) فرمود:

کانَ رسولُ اللّه(صلی اللّه علیه و آله و سلّم): لَیَسِرُّ الرَّجُلَ مِنْ أَصْحابِهِ اِذا رَاهُ مَغْمُوما بِالْمُداعَبَهِ.(۱)

ترجمه: رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) هرگاه یکی از اصحاب خود را اندوهگین می دید او را با شوخی و مزاح خوشحال می کرد.

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۲ ، ص ۷۷

و در حدیث دیگر از امام صادق(علیه السلام) آمده است:

کان رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله و سلّم): یُداعِبُ و لا یَقُولُ اِلاّ حَقّا.(۱)

ترجمه: رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) مزاح می کرد ولی جز حق سخنی نمی گفت.

نمونه و فرازهائی از شوخی ها

روزی پیره زنی به پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) عرض کرد: دعا کنید خداوند مرا اهل بهشت کند.

پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) فرمود: پیره زن وارد بهشت نشود.

آن پیره زن گریه کرد. پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) خندید و به او فرمود: «آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید:

اِنّا اَنْشَأْناهُنَّ اِنْشاءً * فَجَعَلْناهُنَّ اَبْکارا *(۲)

ترجمه: ما آنها را آفرینش نُوینی بخشیدیم. و همه را دوشیزه قرار دادیم.(۳)

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۲ ، ص ۷۷

۲- واقعه / ۳۵ و ۳۶

۳- بحار ، ج ۱۶ ، ص ۱۹۵

فراز دوم

پیره زنی بر اثر پیری دندانهایش افتاده بود. پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) او را دید و فرمود: پیره زن بی دندان به بهشت نمی رود.

پیره زن گریه کرد. پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) به او فرمود: چرا گریه می کنی؟ او عرض کرد: ای رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) من بی دندان هستم. پیامبر خندید و فرمود:

لا تَدْخُلینَ الجَنَّهَ عَلی حالِکِ(۱)

ترجمه: تو با این حال وارد بهشت نمی شوی.

فراز سوم

یک روز پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) با علی(علیه السلام) خرما می خوردند. پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) از روی مزاح، هسته های خرماهایی را که می خورد به پیش روی علی(علیه السلام) نهاد. وقتی که از خوردن خرما فارغ شدند، همه هسته ها را نزد علی(علیه السلام) جمع شده بود. پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) به علی(علیه السلام) فرمود:

۱- بحار ، ج ۱۶ ، ص ۲۹۸

یا عَلیٌّ اِنَّکَ لَاَکُولٌ.

ترجمه: ای علی! تو پرخور هستی.

علی(علیه السلام) در پاسخ(از روی مزاح) عرض کرد، پرخور کسی است که خرما را با هسته اش بخورد.(۱)

آری امامان(علیهم السلام) نیز به پیروی از پیامبر اینگونه شوخیها را داشتند ولی هرگز از حق و حقیقت خارج نمی شدند. لذا نتیجه می گیریم شوخی با شرایط آن ممدوح است و روایاتی هم که مذمت از مزاح کرده است به جهت آن است که آلوده به گناه و معصیت می شود.

۱- بحار ، ج ۱۶ ، ص ۲۹۵

ص: ۱۱۵

گفتار هفتم

تربیت

ص: ۱۱۶

گفتار هفتم: تربیت

اشاره

۷ تربیت

تربیت یعنی پرورش دادن، نیروهای بالقوه را به فعلیت رساندن، که در دین مبین اسلام از وظایف قطعی هر فرد است که خود و هرکسی را که در حوزه تسلط اوست تربیت کند و خویشتن را مسئول پرورش آنها بداند.

در شیوه زندگی اهلبیت(علیهم السلام)، یکی از ویژگیهای آنها این بوده، که عنایت خاصی به داشتن فرزند، و تربیت فرزند براساس صحیح داشتند، از همان آغاز تکوین فرزندان می کوشیدند که نهاد آغازین فرزند براساس توحید و ایمان باشد، و بعد چون باغبانی آگاه و دلسوز، که در پرورش نهال، کوشا است، در پرورش معنوی فرزند می کوشیدند.

امامان(علیهم السلام) تمام اصول تربیت صحیح را نسبت به فرزندان خود با دقت و جدیت رعایت می کردند. که ما در این بحث اشاراتی از نظر اسلام و آن بزرگواران خواهیم داشت.

انتخاب همسر ایده آل

اسلام دوره شروع تربیت را، از زمان ازدواج و پیوند زناشوئی مرد و زن دانسته و پدر و مادر آینده را به پیش بینی این امر مهم و حیاتی موظف ساخته است.

چرا که همسر صالح و شایسته یکی از بزرگترین نعمتهای الهی می باشد و این نعمت بزرگ عامل سعادت خانواده ها و مایه پیشرفت در امور مختلف و آرامش دلها و پرورش صحیح فرزندان و پاکی نسل می گردد. و از سوی دیگر مشاهده می کنیم، بسیار از انحراف های فردی و اجتماعی، از بی توجهی به تربیت فرزندان نشأت می گیرد.

چرا که تربیت خوب و دینی می تواند، بسیاری از گناهان و انحراف های اجتماعی را مهار، و انسان را بسوی ارزشهای واقعی راهنمایی کند.

لذا پایه و شروع این تربیت، از معیارهای ازدواج و انتخاب همسر مطلوب می باشد.

پیشوایان اسلام در انتخاب همسر دقت بسیار داشتند و یاران و

دوستان خود را هم سفارش می کردند که انتخاب همسر مطلوب را بر اساس دین و اخلاق و ارزشهای دینی قرار دهند، تا در پرتو آن بتواند، زیربنای یک زندگی ایده آل همراه با فرزند باتربیت را برای خود و اجتماع بوجود آورند.

در اینجا توجه شما عزیزان به برخی از احادیث اسلامی که در این موضوع(انتخاب همسر ایده آل) آمده جلب می کنم.

قال الصادق(علیه السلام):

اِذا هَمَّ اَحَدُکُمْ بالتَّزویجَ فَلْیُصَلِّ رِکْعَتَینْ وَ یَحْمُدُ اللّه....(۱)

ترجمه: هرگاه از شما قصد ازدواج کرد سزاوار است دو رکعت نماز بخواند و از خدا بخواهند که همسری عفیف وامین، با دیانت و متواضع و حافظ ناموس و اسرار.... نصیب وی بنماید.

عن النبی(صلی اللّه علیه و آله):

اِذا جائِکُمْ مَنْ تُرْضَوْنَ خُلْقَهُ و دینَهُ فَزَوَّجُوهُ، اِلّا تَفْعَلُوهُ تَکُنْ فِتْنَهٌ فِی الأَرْضِ.(۲)

ترجمه: رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) می فرماید: هرگاه خواستگاری به سراغ شما آمد که دارای دیانت و اخلاق باشد، او را

۱- جواهر الکلام، ج ۲۹ ص ۳۹

۲- وسائل، ج ۱۴ ص ۵۲

رد نکنید و الا فتنه و فساد روی زمین را فرا می گیرد.

و علت آن، چنین بیان شده است:

لِاَنَّ الْمَرْئَهَ تَأْخُذُ مِنْ اَدَبِ زَوْجِها وَ يَقْهِرُها عَلى دينِهِ.(۱)

ترجمه: زیرا زن تحت تأثیر اخلاق شوهرش قرار می گیرد، و شوهر او را بر دینش مقهور می سازد.

و از سوی دیگر فرمود:

اِيّاكُمْ و خَضْراءَ الدَّمَنِ.

بپرهیزید از سبزی هایی که از جاهای کثیف می روید.

شخصی پرسید: منظور از این جمله چیست؟ پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) فرمود:

اَلْمَرْئَهُ الْحَسْناءِ فی مَنْبَتِ السُّوءِ.(۲)

ترجمه: زن زیبائی که در خانواده ناشایسته، به وجود می آید.

بر همین اساس، اکثر ازدواجهای امامان و فرزندان آنها فامیلی بوده، زیرا افراد شایسته در میان بنی هاشم، فراوان بودند.

بطور مثال امام سجاد(علیه السلام) با فاطمه دخترعمویش، امام حسن(علیه السلام) ازدواج کرد، و فرزندش امام باقر(علیه السلام) از

۱- فروع کافی، ج ۵ صص ۳۶۸ و ۳۶۹

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴ صص ۲۹ و ۱۹

همین مادر(فاطمه) زاده شد.

امام علی(علیه السلام) بیشتر دختران خود را به عقد و ازدواج برادرزاده هایش فرزندان عقیل، مانند مسلم(علیه السلام) عبداللّه، محمد و عبدالرحمن درآورد، و یک دخترش حضرت زینب(سلام اللّه علیها) را همسر برادرزاده اش عبداللّه بن جعفر، نمود. حضرت ابوالفضل العبّاس، با «لُبابه» دختر عبداللّه بن عباس ازدواج نمود. و گاهی خواستگاران نابابی می آمدند آنها را رد می کردند، بطور مثال معاویه توسط مروان خواست اُمّ کلثوم دختر عبداللّه بن جعفر را به عقد ازدواج یزید درآورد، عبداللّه بن جعفر گفت: اختیار این دختر با دائی هایش امام حسن و امام حسین(علیهماالسلام) می باشد و به این ترتیب مانع چنین ازدواج شد.

پس تا اینجا نتیجه می گیریم هرچه معیارهای ازدواج، از روی اصول اسلامی بیشتر دقت شود در تربیت فرزند تأثیر زیادتری خواهد داشت. البته موضوع ازدواج بحث مفصلی را طلب می کند، که ما در فرصتی دیگر به این فراز می پردازیم و در اینجا فقط بصورت اجمال به بعضی دیگر از ویژگیهای همسر ایده آل اشاره می کنیم و سپس بحث تربیت فرزند را ادامه می دهیم.

آری اسلام عزیز اهمیت خاصی در معیارهای ازدواج داده است حتی در احادیث زیادی ویژگیها و صفات ظاهری و باطنی همسر ایده آل را بیان کرده و همسر خوب را بعد از اسلام بزرگترین نعمت الهی توصیف کرده است.

قال رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله):

مَا اسْتَفادَ اِمْرَءٌ مُسْلِمٌ فائِدَةً بَعْدَ الْاِسْلامِ اَفْضَلَ مِنْ زَوْجَةٍ مُسْلِمَةٍ تَسُرُّهُ اِذا نَظَرَ اَلَیْها.(۱)

ترجمه: رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) می فرمایند: بعد از اسلام و ایمان به خدا، هیچ فایده و نعمتی به پای همسر مسلمانی نمی رسد که شوهرش از دیدن وی خوشحال شود.

در اینجا نیک دانستم بطور خلاصه نظر بعضی از فقها و بزرگان دین را در مورد صفات مطلوب همسر مطلوب اظهار کنم. مرحوم صاحب جواهر و مرحوم سید محمّدکاظم یزدی می فرمایند:

۱ دارای اصالت خانواده و دیانت و تقوا و فرهنگ باشد

۲ دوشیزه و بکر بودن

۳ زایا و بچه دار شدن

۴ عفیف بودن و شرم و حیای همسر

۱- وسائل ، ج ۱۴ ، ص ۲۳

۵ مودّت و محبت

البته ناگفته نماند اسلام به صفات زیبا و مطلوب ظاهری توجه دارد ولی آنها را زمانی دارای ارزش و امتیاز می داند که همگام و همراه با دیانت و تقوا و آگاهی های لازم و کمالات معنوی بوده باشد و از صفات و اخلاق رذیله به دور باشد.

در غیر این صورت زیبائیها و تناسب اندام و...... جز گرفتاری و وبال شوهر چیز دیگری به دنبال نخواهد داشت.

مَنْ تَزَوَّجَ اِمْرَأَةً لِجَمالِها جَعَلَ اللّهَ جَمالَها وَبالاً عَلَیه.

ترجمه: معصوم(علیه السلام) در این حدیث می فرماید: هرکس با زن یا دختری فقط به خاطر زیبائی اش ازدواج کند، خداوند آن جمال و زیبائی را برای چنین کسی مایه زحمت و گرفتاری قرار دهد.

نتیجه گیری و جمع بندی

از مجموع روایات چنین استفاده می شود که ویژگیهای شانزده گانه زیر، نشانه همسر شایسته است:

۱ عقل ۲ دینداری ۳ اخلاق نیک ۴ زیبائی ۵ کم بودن مهریه زوجه ۶ آمادگی برای بچه دار شدن ۷ بکارت ۸ محبت و مهربانی ۹ عفت و پاکدامنی ۱۰ شوهرداری نیک ۱۱ اطاعت از شوهر ۱۲

خودآرایی و آرایش برای همسر ۱۳ از خانواده اصیل و پاک ۱۴ امانتداری و صداقت ۱۵ خوشبویی و پاکیزگی ۱۶ تهیه غذای مطبوع.(۱)

۱- البته بعضی از این ویژگیها بصورت مشترک در زن و مرد باید موجود باشد. مانند(۱ و ۲ و ۳ و ۸ و ۹ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و.....)

عوامل تربیت

عوامل تربیت

۱ وراثت

قانون وراثت یکی از موضوع های مهم اسلام و روانشناسی امروز می باشد لذا اگر اسلام در انتخاب همسر توجه خاصی مبذول داشته، بخاطر این است که فرزندان از هر نوع ضایعه و بیماری ژنتیکی مصون و محفوظ بمانند.

امروزه بحث وراثت یکی از مهمترین بحثهای اجتماعی است که باید تمام خانوده ها با آن آشنا باشند و بدانند که دانش و فرهنگ بشری ثابت کرده که تمام صفات پدر و مادر از نظر خلقت و اخلاق به فرزندانشان به ارث می رسد و از اخبار و روایت های اهلبیت(علیهم السلام) هم این مطلب استفاده می شود.

قال علی(علیه السلام):

حُسنُ الْاَخْلاقِ بُرهان کَرَم الاَعْراق.(۱)

ترجمه: حضرت فرمود: سجایای اخلاقی دلیل پاکی وراثت است.

بنابراین معلوم می شود نه تنها صفات پدر و مادر بلکه صفات و روحیات آباء و اجداد و نیاکان هم در نسلهای بعدی اثر دارد.

۱- غررالحکم ، ج ۱ ، ص ۳۷۹

قال رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله):

اُنْظُر فی اَیِّ شَیْی ءٌ تَضَعَ وَلَدِکَ فَاِنَّ الْعِرْق دَسّاسٌ.(۱)

ترجمه: حضرت فرمود: ببین نطفه خود را در چه محلی مستقر می کنی، زیرا اخلاق اجداد و پدران به فرزندان به ارث می رسد و خون(ژن) تأثیر خود را می گذارد.

در روایتی از امام باقر(علیه السلام) آمده: در زمان پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) مردی از انصار شکایت کرد و گفت: یا رسول اللّه: همسرم دختر عموی من است، زنی پاک و باعفت می باشد. ولی برای من فرزندی آورده است که چهره اش سیاه و به نژاد سیاهان حبشی شباهت دارد در صورتیکه من و زنم و پدران و مادران ما همه سفیدپوست هستیم.

پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) مقداری صبر کرد، سپس از زن صحابی توضیح خواست، زن به پاکی و طهارت خود سوگند یاد نمود. آنگاه رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) فرمود: بین هر انسانی تا حضرت آدم نود و نه(۹۹) عِرق(ژن) وجود دارد که در ساختمان فرزند فعالیت می کنند و فرزند شبیه یکی از آن عرقها می گردد و این بچه سیاه پوست شما از همان عرقهای دور دست است، که د راجداد

۱- المستطرف ، ج ۲ ، ص ۲۱۸

و اجداد اجدادت سابقه ندارد. کودک را بگیر، او فرزند توست، زن عرض کرد یا رسول اللّه! عقده مرا گشودی و از غصه خلاصم کردی.(۱)

آری وراثت نه تنها صورت ظاهر و شکل و قیافه ظاهر و گروه خونی و رنگ چشم و مو و غیره منتقل به نسل آینده می شود، بلکه صفات باطن و حساسیتها و خُلق های آدمی نیز ممکن است انتقال یابد بخصوص مادر!

نقل است محمد حنفیه فرزند امیرالمؤمنین(علیه السلام) می باشد وی در جنگ جمل فرماندهی لشکر را به دست داشت. حضرت به او فرمان حمله داد، پس از حمله به دشمن و وارد شدن ضرباتی بر بدنش دوباره به پیشروی ادامه داد ولی متوقف شد. در این هنگام علی(علیه السلام) از این موضوع ناراحت شد و با قبضه شمشیر به دوش او کوبید و فرمود:

اَدْرَکَکَ عِرْقٌ مِنْ اُمِّکَ.

این صفت و ترس را، از مادرت به ارث برده ای.(۲)

۱- وسائل الشیعه ، ج ۵، ص ۱۲۸

۲- تتمّه المنتهی ، ص ۱۷

۲ تلقین

نوع رفتار و کرداری که والـدین در گفتار، معاشـرتشان با فرزنـدان بکار می گیرند و به فرزند القاء می کند حتی نامگذاریهای آنها نوعی از تلقین می باشد.

لذا انتخاب نام نیکو و مناسب برای فرزندان از جانب والدین، یک تکلیف دینی و از جمله حقوق اولاد است و سهم بسزائی در تلقین های اولیه او دارد. در حدیث از امام علی(علیه السلام) آمده:

عَنْ ابی الحَسَنْ(علیه السلام): اَوَّلُ ما یَبُرُّ الرَّجُلُ وَلَدَهُ، اَنْ یُسَمّیهِ بِإسمِ حَسَنٍ.(۱)

ترجمه: اوّلین عطیّه و بخشش پدر بر فرزندش آن است که نام نیکو برایش انتخاب کند.

در تاریخ آورده اند معاویه «شهر شام» و اطراف آن را تحت سیطره و نفوذ خود قرار داده بود. و چون امیرالمؤمنین(علیه السلام) را سـد محکمی در مقابل سیاسـتهای شوم خود می دانست از شـیوه تلقین، دشـمنان زیادی برای حضـرت فراهم می کرد. بطور مثال به مأمورین خود دستور داده بود برای بعضی از فرزندان خانواده ها بعنوان هدیه از طرف معاویه بره گوسفندی می فرستاد و کودکان بر اثر ممارست و

۱- وسائل ، ج ۵، ص ۱۲۲

بازی با بره مأنوس می شدنـد و پس از مدتی که می گذشت عُمّال(مأمورین) معاویه شـبانه بچه گوسـفند را می بردند و فردای آن روز وقتی بچه ها از خواب بیـدار می شدنـد سـراغ بره از مادر می گرفتنـد. و سـپس بر اثر شایعه در جواب آنها می گفتند: علی(علیه السلام) آمده و بره شما را برده است!

بنابراین بچه از راه تلقین دشـمنی با علی(علیه السـلام) پیدا می کرد و روی همین اصل وقتی امام به شـهادت رسـیدند باور نمی کردند که علی(علیه السـلام) در مسـجد کشته شده و در نتیجه هرگز باور نمی کردند که علی(علیه السلام) با نماز و مسجد سر و کـار داشـته باشـد! و آن مردم از راه تلقین امام را سب(دشـنام) می کردنـد و این عمل ادامه داشت، تا اینکه در زمان یکی از خلفای اُموی(عمربن العزیز) با یک نقشه عاقلانه، ناسزا گفتن مولای متقیان ممنوع شد. لذا در روایتی از پیامبر گرامی(صلی اللّه علیه و آله) آمده است:

لا تَلَقِّنُوا الْکَذّابَ فَتَکْذِبوا......(۱)

ترجمه: به انسانهای دروغگو راه و شـیوه دروغ را تلقین نکنید و به آنها نیاموزید چرا که بچه های یعقوب نمی دانسـتند، گرگ انسان را می درد!

۱- سفینه البحار، ص ۴۷۴

از تذکر و تلقین پدر استفاده کردند(که این باید بدانیم تلقین خوب بد روی فرزندان اثر خواهد داشت و در بزرگی آثارش را نمایان خواهد کرد.

۳ تقلید

یکی دیگر از عواملی که در تربیت فرزندان بسیار مؤثر می باشد موضوع تقلید است چرا که فرزندان اوّلین الگوی تربیت خود را والـدین می داننـد و اگر آنها بتواننـد خوب الگوهائی برای بچه های خویش باشـند توانسـته اند قدمهای مثبتی در شـیوه های تربیت بردارند. ولی اگر در این امر کوتاهی کنند زمینه های انحراف را ناخودآگاهانه بر صفحه پاک طفل ترسیم کرده اند.

بنـابراین دوران کودکی از نظر پی ریزی اساس زنـدگی، اهمیت فوق العاده دارد و فرزنـد هرچه بایـد تشـکل شخصـیتی داشـته باشد از همان دوران طفولیت الهام می گیرد.

رفتار والدین نسبت به کودک در تعلیم و تربیت مهم است، اما مهمتر از آن طرز رفتار و اخلاق شخصی خود والدین می باشد.

بطور مثـال پـدر و مـادری که به هم دروغ می گوینـد، در مقابل فرزنـد مرتب نزاع و دعوا می کننـد و در گفتارشان کلمه های رکیک و زشت

می باشد انتظار نداشته باشند فرزند آنها اخلاق و کردار خوب داشته باشد. بنابراین والدین بیشترین نقش را در تربیت فرزند دارند و از اول باید با مراقبتهای صحیح او را درست تربیت کنند.

چنانچه امیرالمؤمنین(علیه السلام) در خطاب به فرزند عزیزش امام حسن مجتبی(علیه السلام) آمده:

اِنَّما قَلْبُ الحَدَثِ کَاالاَرْضِ الْخالِیَهِ ما اُلْقِیَ فیها مِنْ شَیْ ءٍ قَبِلَتْهُ فَبادَرْتُکَ بِالاَدْبِ قَبْلَ اَن یَقْسُوَ قَلْبُکْ وَ یَشْتَغِلَ لُبُّکَ.(۱)

ترجمه: قلب بچه نورس مانند زمین خالی از بذر و گیاه است، هر تخمی که در آن افشانده شود به خوبی می پذیرد و در خود می پرورد، ای فرزند عزیز، از دوران کودکی تو استفاده نمودم و خیلی زود در پرورش تو قیام کردم پیش از آن که دل تربیت پذیرت سخت شود و مطالب گوناگون عقلت را اشغال نماید.

در حدیث دیگری آمده است.

کُونوا دُعاهً لِلنّاس بِغَیْرِ اَلْسِنَتَکُمْ.(۲)

ترجمه: مربی و هدایت کننده مردم باشید، نه با زبان، بلکه با اعمال و رفتار و کردارتان.

۱- نهج البلاغه ، نامه ۳۱

۲- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۷۸

لـذا والـدین کودک گمان نکننـد با یک تغـذیه و بهداشت و چند جمله نصـیحت و امر و نهی فرزند خویش، مسـئولیت تربیت آنها تمام است.

بلکه بایـد بطور دقیق اعمال و کردار خود را با معیارهای دینی میزان قرار دهنـد. و اگر نواقصـی در تربیت خود دیدنـد نخسـت خود را اصلاح کنند تا الگوهای خوبی در تربیت برای فرزندان خود باشند.

قالَ علیٌ(علیه السلام):

اِنْ سَمَتْ هِمَّتُکَ لِاِصْلاح النّاس فَابْدَ بِنَفْسِکَ فَاِنَّ تَعاطیکَ صَلاح غَیْرِکَ وَ اَنْتَ فاسِدٌ اَکْبرُ العَیْبِ.(۱)

ترجمـه: حضـرت فرمـود: اگر در صـدد اصـلاح دیگران هسـتی در ابتـدا، خـودت را اصـلاح کـن این عیب بزرگی است که به اصلاح و تربیت دیگران بپردازی و خودت فاسد باشی.

۴ محیط

یکی دیگر از عوامـل مهم و مـؤثر در تربیت، محیـط است و کودک بـدون آنکه خود متوجه شود از محیـط پیرامون خود تقلید می نماید.

محیط به سادگی و آسانی در کودک غرائز و عادتهایی می پروراند،

۱- غررالحکم ، ج ۲ ، ص ۲۷۸

حال اگر محیط نیکو باشد آثار نیکو خواهد بود و اگر غیر از آن باشد زمینه های گناه و انحراف فراهم می شود.

به عبارت دیگر انسان در رفتار و کردار خود فقط در برابر انگیزه های درونی و طبیعی خویش کُرنش ندارد، بلکه در برابر عوامل خارجی که با او در ارتباط هستند و در وی اثر می بخشند، نیز پذیرش دارد، به همین سبب محیط، تقش خود را در وجود افراد بجا می گذارد و عادت ها واخلاقهای گوناگون را به او می دهد.

اسلام عزیز مسئله محیط را بسیار مهم تلقی کرده است، زیرا محیط زندگی فرد از مهمترین عناصر آفریننده زمینه های اجتماعی و تربیتی در فرد است. لذا امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرمایند:

اِذا خَبُثَ الزَّمان کَسَدَتِ الفضائِل وَ ضَرَّتْ و نَفَقَتِ الرَّذائِل و تَقَعَتْ.(۱)

ترجمه: وقتی محیط اجتماع آلوده(و ناپاک) باشد، سجایای انسانی(و فضائل اخلاقی) بی رونق و زیان آور می شود و برعکس رذائل(و ناپاکیها) در جامعه رایج و سودبخش می گردد.

آداب و رسوم و عادتهای معمولی در هر جامعه ای درست یا نادرست بر روی افراد مؤثر خواهد بود، و تنها کسانی می توانند از

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰ ، ص ۲۷۰

فساد و گمراهی مصون بمانند، که در راه انجام سنن اسلام و سیره اهلبیت(علیه السلام) ووظایف، مجاهده کنند و بر شهوات و تمایلات غیر مشروع خود حاکم باشند، شخصیت خویش را نبازند و عِنان نفس سرکش را هرگز از دست ندهند و این کار بسی دشوار و مشکل است.

لذا در قرآن آمده که وقتی به انسانهای گناهکار گفته می شود چرا فساد کردید، چرا به خدا ایمان نیاوردید؟ می گویند: ما در جامعه و محیطی بودیم که امکانات لازم در اختیار نداشتیم و نتوانستیم راه راست را برویم.

قالُوا کُنّا مُسْتَضعفینَ فی الْاَرضِ.

ترجمه: ما در روی زمین ضعیف و ناتوان بودیم.

قالُوا اَلَمْ تَکُنْ أَرضُ اللّهِ واسِعَهً فَتُهاجِروا فیها فَاُولئِکَ مَأْوَاَهُمْ جَهَنَّم وَ سآءَتْ مَصیرا.(۱)

ترجمه: فرشتگان می گویند آیا زمین خدا پهناور نبود، که در آن سفر و هجرت کنید(و از محیط جهل و کفر به سرزمین علم و ایمان بشتابید پس عذر آنان پذیرفته نمی شود) و مأوای ایشان جهنم است که بد جایگاهی است.

۱- نساء / ۹۷

دریغا که امروز اجتماع و محیط اسـلامی ما گرفتار بسیاری از افراد منحرف و کژاندیش شده است که نه احساس دینی دارند و نه احسـاس ملی و وطنی! آنها هیـچ هـدفی برای ملت خود نمی شناسـند و با تمام توان برای به نابودی کشانـدن مقـدمات امت اسـلامی و نابودی ارزشـهای مذهبی و روحی آنان در تلاشند، اما جوان های مسلمان باید مراقب چنین شیطان صفتانی باشند و هیچگاه با آنان پیوند نداشته باشند. مبادا محیط و دوستان آلوده آنها را منحرف کنند.

قالَ علی(علیه السلام): لا تَصْحَبِ الشَریر؛ فَاِنَّ طَبْعَکَ یَسْرِقُ مِنْ طَبْعِه شَرا وَ اَنتَ لا تَعْلَمُ.(۱)

ترجمه: حضـرت علی(علیه السـلام) فرمود: از مصاحبت با افراد فاسد بپرهیز زیرا طبیعت(تو) به طور ناآگاه، بدی و ناپاکی را از طبع منحرف(آنها) می دُزدد، در حالی که تو از آن بی خبری.

معاشـرت با اشـخاص پست و خودخواه، ضررهای عمده دارد. زیرا اثرات اخلاقی آنها فکر را تاریک و محدود می کند و روح مردانگی و اخلاق عالی را در انسان می کشـد و اگر مجالست با آنها ادامه یابد قلب سـخت و سـنگین می شود و قوای اخلاقی ضعیف می گردد و قوه عزم و اراده و حس پیشرفت و تفوق در طبیعت

۱- الحدیث، ج ۲ آقای فلسفی(ره)

شخص معدوم می شود.

برعکس محیط سالم و معاشرت و دوستی با اشخاصی که عاقل و متدین و فاضل باشند دارای ارزش بسیار است، زیرا صحبت آنها روحی تازه در انسان می دمد و راه و رسم زندگانی را به ما می آموزد و عقاید و نظرهای ما را نسبت به دیگران اصلاح می نماید و مثل آنست که ما را شریک عقل و دانش و تجربیات خود می کند.

بنابراین برای ساختمان اخلاقی، هیچ چیز مؤثر و مفیدتر از محیط سالم و مصاحبت و دوستی با انسانهای فعّال در دین و تجربه و علم نیست، چون معاشرت آنها قوای معنوی ما را زیاد می کند و بر نیروی اراده ما می افزاید و مقصد ما را در دنیا بلندتر و عالیتر کرده و ما را برای انجام امور زندگانی خویش و کمک به دیگران آماده می سازد.

سعدی درباره اثر همنشینی و مصاحبت دوستان خوب چنین سروده است.

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم

بدو گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم

بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم

کمال همنشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: پدرم در ضمن مواعظ خود به من فرمود:

یا بُنَیَّ مَنْ یَصْحَبُ صاحِبِ السُّوءِ لا یَسْلَمْ وَ مَنْ یَدْخُلُ مَداخِلَ السُّوءِ یُتَّهَمْ وَ مَنْ لا یَمْلِکْ لِسانَه یَنْدَمْ.(۱)

ترجمه: پسرم هرکس با بدان بنشیند، از گزند آنان محفوظ نمی ماند و هرکس در اماکن نامناسب قدم بگذارد، بدنام می شود و کسی که اختیار زبانش را نداشته باشد به پشیمانی گرفتار می گردد.

لذا ضرورت دارد خانواده ها بخصوص در زمان حاضر بیشتر به امر تربیت و محیط فرزندان و دوستان آنها توجه داشته باشند. در اینجا نیک دیدم داستان ها و فرازهایی درباره نقش محیط و رفیق در زندگی انسان یادآوری کنم تا انشاءاللّه والدین بیشتر در این امر مهم با فرزندان خویش همکاری داشته باشند.

فراز اول

همچنین که از قبل اشاره کردیم قرآن مجید و پیشوایان معصوم(علیه السلام)، به نقش محیط زندگی و دوستان نزدیک در انسانها هشدار می دهند و به پیروان اسلام دستور داده اند که از آثار

۱- خصال صدوق ، ج ۱ ، ص ۸۰

سوءِ آنهـا احتراز نماینـد و از مصـاحبت با اشـخاص ناصالـح دوری گزیننـد، اینک توجه شـما را به پاره ای از آیات و احادیث جلب می نمایم.

وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ لا تَذَرْ عَلَی الاَرْضِ مِنَ الْکافرینَ دَیّارا * اِنَّکَ اِنْ تَذَرْهُمْ یُظِلُّوا عِبادَکَ وَ لا یَلدُوا اِلاّ فاجِرا کَفّارا.(۱)

ترجمه: حضرت نوح(علیه السلام) به پروردگار عالم عرض کرد خداوندا هیچ یک از کافرین را، در روزی زمین باقی مگذار و الا بندگان تو را گمراه می کنند و از خود نیز جز افراد فاسد و تبهکار و ناسپاس بجای نمی گذارند.

این آیه هم اثر محیط را می پـذیرد و هم اثر وراثت را، زیرا گمراه کردن دیگران اثر محیط، و به وجود آوردن افراد ناسپاس و مفسد، اثر وراثت است.

در آیه دیگر چنین آمده:

یا وَیْلَتی لَیْتَنی لَمْ اَتَّخِذْ فُلانا خَلیلاً لَقَدْ اَضَلَّنی عَنِ الذِّکْرِ......(۲)

ترجمه: در این آیه نیز خداوند متعال به اثر عجیب محیط زندگی و

۱- نوح / ۲۶ و ۲۷

۲- فرقان / ۲۹

دوستان منحرف اشاره فرموده می گوید در قیامت اشخاصی که بر اثر مصاحبت با اشخاص فاسد منحرف گشته اند، تأسف می خورند و می گویند: ای کاش با این مفسدان رفیق نمی شدیم که ما را به فساد کشیدند و از یاد خدا گمراه ساختند.

در ذیل همین آیه آمده است که:

شخصی به نام «عقبه بن ابی معیط» در اثر تحریک رفیقش به پیامبر خدا جسارت کرد و آب دهانش را بر صورت پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) انداخت و اَحشاء گوسفند مرده را روی آن حضرت انداخت و ایشان را مورد آزار قرار داد. علاوه بر این آیه، آیات زیاد دیگری نیز نقش محیط و اثر دوستان را در انسانها بازگو نموده و از آن جمله هنگام جان کندن، آثار محیط و دوستان ناصالح، بوسیله مأمورین قبض روح مورد گفتگو قرار خواهد گرفت.(۱)

و پیامبر خدا از مکه معظمه به جهت همان محیط فاسد، در اثر ساکنین فاسد آن، به «مدینه منوره» هجرت کرد و مسلمانان صدر اوّل اسلام، از ترس محیط فاسد به حبشه و جاهای دیگر مهاجرت نمودند.

عن علی(علیه السلام):

۱- نساء / ۹۷

اِیّاکَ و مُصاحَبَهَ الْفُسّاقِ فَاِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِ مُلْحَقٌ.(۱)

ترجمه: مبادا با افراد ناصالح دوستی نزدیک داشته باشید که فساد و تباهی آنان در شما اثر سوء خواهد گذاشت.

و عنه(علیه السلام): مَن اشْتَبَهَ عَلَیْکُمْ اَمْرُهُ وَ لَمْ تَعْرِفُوا دینَهُ فَانْظُروا اِلی خُلَطائه....(۲)

ترجمه: حضرت فرمود: اگر کسی را از جهت معنوی خوب نشناختید و مذهب و اعتقادات او برای شما معلوم نشد، رفقای نزدیک وی را ملاحظه نمائید. چنانچه آنان اهل تقوی باشند، او هم باتقوا است و اگر دوستانش فاسد بودند، بداند که او نیز بهره ای از دین ندارد.

فراز دوم

حضرت نوح(علیه السلام) که فردی شایسته و لایق بود تا بجائی که خداوند او را به مقام نبوت برگزید با توجه به مسئله وراثت و لیاقت پدر، باید فرزند او نیز لایق و شایسته باشد، ولی فرزندش در اثر معاشرت با افراد نالایق و محیط آلوده، ناپاکی دامنگیر او شد و

۱- نهج البلاغه ، نامه ۶۹، ص ۱۰۷۰

۲- بحارالانوار ، ج ۷۴، ص ۱۹۷

نیکیهای وراثت تحت تأثیر عوامل محیط قرار گرفت، و در نتیجه از دائر خاندان نبوت بیرون رفت و آن زمانی که حضرت نوح(علیه السلام) برای نجات اخیار امت خود کشتی ساخت و بنا بود مردم منحرف به عذاب الهی گرفتار غرقاب شوند حضرت نوح(علیه السلام) درباره نجات فرزندش با پروردگارش سخن گفت!

در خطاب آمد:

«اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکِ»

او از خاندان تو نیست.

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

فراز سوم

پدر پلید و فرزند لایق:متوکل عباسی که یکی از خلفاء و از دشمنان سرسخت اهلبیت(علیهم السلام) بود، وی غاصب حق خاندان امامت و رسالت به شمار می آید.

در هتاکی و استهزاء و ایذاء آنان کوشش فراوانی داشت، به طور اتفاقی شبی پسرش به مجلس عیش او وارد شد. مشاهده کرد پدرش به حضرت فاطمه(سلام اللّه علیها) دشنام می دهد و دلقکی در

مجلس او شرکت دارد و متکائی به شکم بسته و حضرت مولی الموحدین علی(علیه السلام) را مورد استهزاء قرار داده و مثل او «سَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدونی»(بپرسید از من قبل از اینکه مرا در میان خود نیابید) می گوید.

او که پـدرش را غـاصب حق امامت می دانست و علاقه قلبی به اهلبیت(علیهم السـلام) داشت از این منظره بسـیار ناراحت شـد. فردای صبح آن روز به خدمت حضرت هادی(علیه السلام) رسید و عرض کرد: یابن رسول اللّه اگر کسی به جده ات حضرت زهرا(سـلام اللّه علیها) را سب کند و حضـرت علی(علیه السـلام) را از راه تمسخر و استهزاء تقلید کند وظیفه درباره او چیست؟ حضـرت فرمـود چنیـن آدمی واجـب القتـل است و بایـد او را کُشت. گفت: من همچنین صـحنه ای را دیشب در مجلس پـدرم دیدم!

سپس گفت: بنابراین من می روم پـدرم متوکل را می کشم. حضـرت فرمود: قاتل پـدر عمرش کوتاه می شود، عرض کرد: من چنین عمر ننگین را که در سایه پـدری چون متوکل باشد نمی خواهم. لذا شـبانه در مجلس پدر رفت و او را با وزیرش فتح بن خاقان کشت و این فرزند هم بیش از شش ماه عمر نکرد.

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

ص: ۱۴۳

گفتار هشتم

منزلت علم و دانش

گفتار هشتم: منزلت علم و دانش

اشاره

۸ منزلت علم و دانش

از مسائلی که از دیدگاه اسلام و اهلبیت(علیهم السلام) مورد کمال اهمیّت قرار گرفته و درباره آن توصیه و تأکید فراوان شده منزلت علم و دانش است.

اسلام علم را باور دارد و نقش کارساز آن را در تحویل و رشد و شکوفائی اجتماع انسانی ارج می نهد، از طرف دیگر این واقعیت را گوشزد می فرماید: که اگر اجتماع از علم روی گرداند، اجتماعی عقب مانده و ناتوان خواهد بود، که روابط فکری و پیوندهای عقلی در آن به صحت خواهد گرائید. از رسول مکرم اسلام(صلی اللّه علیه و آله) روایت شده که فرمود:

هَلاکَ اُمَّتی فی تَرْکِ العِلْم.

ترجمه: نابودی امت من هنگامی است که دانش را رها کند.

اسلام از آغاز طلوع نور خود، در برابر نادانی و بی خردی ایستادگی کرده و با جمود فکری به مبارزه پرداخته است و در برابر آن با تشویق و جدیت کم نظیر پیروانش را به فراگیری دانش

فراخوانده و انسانها را به آزاد اندیشی دعوت کرده است.

از دیدگاه این دین آسمانی، اندیشه و دانش دو عنصر اساسی زندگانی فرد و اجتماع را تشکیل می دهند و از مهمترین عوامل رشد و پیشرفت فرهنگی و اجتماعی امتها می باشند.

براساس همین دیدگاه است که دانش آموزی را از فرائض قرار داده و آن را پایه انکارناپذیر شکل گیری اجتماع و رشد و پویائی تمدن دانسته است.

این واقعیت در قرآن کریم و سخنان گوهربار اهلبیت(علیهم السلام) آشکارا بیان شده همچنین بسیاری از چهره های برجسته اسلامی نیز در فضیلت علم سخنها گفته اند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم.

در کتاب آسمانی ما(قرآن) پیرامون منزلت و ارزش علم و جایگاه رفیع دانشمندان آیاتی چند به چشم می خورد، از آن جمله است:

یَرْفَعُ اللّهُ الَّذینَ امَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرجاتٍ.(۱)

ترجمه: خداوند، کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را که از دانش بهره گرفته آند، به درجه های برتر می رساند.

۱- مجادله / ۱۱

فَاسْأَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُون.(۱)

ترجمه: اگر شما نمی دانید، از کسانی که اهل ذکر و آگاهی هستند بپرسید.

اِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.(۲)

ترجمه: همانا در میان بندگان، فقط دانشمندان از خداوند می ترسند.

در این آیات زیبا و آیات بی شمار دیگر هم می بینیم که چگونه سخن از اهمیّت علم و مقام والای عالمان به میان آمده و این انسانهای تلاشگر را پایگاه اندیشه و مرکز نور در زمین خوانده شده اند.

روایات

اشاره

سخنان گوهر بار رهبران معصوم اسلام نیز آکنده از ارج گذاری دانش و دانشمندان و تشویق به فراگیری علم می باشد.

قال رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله):

طَلَبُ الْعِلْمِ فَریضَهٌ عَلی کُلِّ مُسْلِم، اَلا اِنَّ اللّهَ یُحِبُ بُغاهَ

۱- نحل / ۴۳

۲- فاطر / ۲۸

الْعِلْم.(۱)

ترجمه: فراگیری دانش بر هر انسان مسلمانی واجب است، آگاه باشید که خداوند دانشجویان را دوست دارد.

۲ وارث انبیاء

عَنْ اَبی عبداللّه(علیه السلام):

قالَ إِنَّ الْعُلماءَ وَرَثَهُ الأَنْبیاء......(۲)

ترجمه: امام صادق(علیه السلام) فرمود: علماء وارثان انبیاء و پیامبران هستند.

۳ برطرف کننده حجابها

عَنْ النبی(صلی اللّه علیه و آله) قال:

ثلاثٌ تُخْرَقُ الحُجُبْ و تَنْتَهی إِلی ما بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ صَریرُ أقْلامِ العُلماءِ وَ وَطْئُ أَقْدامِ المُجاهِدینَ وَ صَوْتُ مَغازِلِ المُحْصَناتِ.(۳)

ترجمه: پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) فرمود: سه چیز است که همه موانع و حجابها را برطرف می سازد و تا پیشگاه خداوند متعال

۱- سفینه البحار، «ماده علم»
۲- وسائل ، ج ۱۸ ، ص ۵۳
۳- الشهاب فی الحکم و الأدب، ص ۲۲

بالا می رود: ۱ صدای قلم علماء، ۲ صدای قدم مجاهدین، ۳ و صدای نخ ریسی زنان با شرافت.

۴ برتر از خون شهداء

وَ عَنْهُ(صلی اللّه علیه و آله):

إذا کانَ یَوْمُ القیامَهِ وُزِنَ مِدادُ العُلماءِ بِدماءِ الشُهَداءِ فَیَرْجَحُ مِدادُ العُلماءِ عَلی دِماءِ الشُهَداءِ.(۱)

ترجمه: آنگاه که قیامت برپا شود، مرکب و دوات علماء را با خون شهیدان می سنجند(و معلوم می شود که) قلم علماء بر خون مقدس شهداء برتری دارد.

۵ پاداش تحصیل دانش

عَنِ الرِّضا(علیه السلام) قالَ:

مَنْ کانَ فی طَلَبِ الْعِلْمَ کانَتِ الْجَنَّهُ فی طَلَبِه.(۲)

ترجمه: امام رضا(علیه السلام) فرمود: کسی که در طلب علم می کوشد، بهشت نیز در طلب اوست.

۶ درجه عالم

عَنِ الإمامِ الصّادقِ(علیه السلام) قالَ:

۱- بحارالانوار ، ج ۲ ، ص ۲

۲- میزان الحکمه ، ج ۸، ص ۴۱۱

عُلَماءُ شیعَتِنا مُرابِطُونَ بِالثَّغْرِ.....

ترجمه: امام صادق(علیه السلام) فرمود: علماء شیعه، مرزداران عقیده وایمان هستند، که ابلیس و مزدورانش، بدان تهاجم می برند و علماء مستضعفان شیعه ما را از یورش آنان حفاظت می کنند تا آنکه شیاطین نتوانند بر شیعیان ما تسلط یابند، آگاه باشید که کسی که خود را برای این امر مهم آماده سازد، مقام او از مرتبه مجاهدانی که با دشمنان مرزهای خاکی می جنگند هزاران بار برتر و بالاتر است زیرا مجاهدان از جان شیعیان ما حفاظت به عمل می آورند ولی علماء از دین و عقاید آنان نگهبانی می نمایند.(۱)

۷ عالم نمی میرد

قالَ علی(علیه السلام):

اَلْعالِمُ حَیٌّ وَ إِنْ کانَ مَیِّتا وَ الجاهِلُ مَیِّتٌ وَ إِن کانَ حَیّا.(۲)

ترجمه: حضرت فرمود: دانشمند زنده است اگرچه مرده باشد و نادان مرده است اگرچه زنده باشد.

۸ نشانه های عالم و فقیه

عَنِ الرِّضا(علیه السلام) قالَ:

۱- محجه البیضاء ، علامه فیض کاشانی ، ج ۱ ، ص ۳۱

۲- غرر الحکم ، ص ۳۷

مِنْ عَلاماتِ الفَقيه، الْحِلْمُ و العِلْمُ و الصَّمْتُ.(۱)

ترجمه: از حضرت رضا(علیه السلام): فرمود: از نشانه های فقیه، بردباری و دانایی و خاموشی است.

۹ ارزش عبادت عالم

قالَ الصادق(علیه السلام):

رَكْعَهَ يُصَلّيها اَلفَقيهُ اَفْضَلُ مِنْ سَبْعينَ اَلْفَ رَكْعَهٍ يُصلّيها الْعابِدُ.(۲)

ترجمه: یک رکعت نماز دانشمند بهتر است از هفتاد هزار رکعت نماز عابد(می باشد).

۱۰ علم خیر است

قالَ علی(علیه السلام):

لَيْسَ الخَيْرُ اَنْ يَكْثُرَ مالُكَ وَ وَلدُكَ و لكِنَّ الخَيْرَ اَنْ يَكْثُرَ عِلمُكَ.(۳)

ترجمه: از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) درباره «خیر» سؤال شد که فرمود: خیر آن نیست که مال و اولاد تو زیاد باشد، خیر آن است

۱- مستدرک ، ج ۲ ، ص ۸۸
۲- بحار ، ج ۲ ، ص ۱۸
۳- نهج البلاغه ، ص ۴۸۴

که علم تو بسیار گردد.

۱۱ علم موجب کمال عقل است

قال علی(علیه السلام):

وَ مُؤَیِّدُ العَقْلُ العِلْمُ.(۱)

ترجمه: تحصیل علم و دانش مایه تقویت و تأیید عقل انسان است.

قالَ الصادق(علیه السلام): کَثْرَهُ النَّظَرِ فی العِلْم یَفْتَحُ العَقْلَ.(۲)

مطالعه بسیار و پی گیر در مسائل علمی، باعث شکفتگی عقل و تقویت نیروی فکر و فهم است.

۱۲ افتخار پیامبر

عَنِ النبی(صلی اللّه علیه و آله):

اَفْتَخِرُ یَوْمَ الْقِیامَهِ بِعُلَماءِ اُمَّتی فَأَقُولُ عُلَماءَ أُمَّتی کَسائِرِ الأَنْبیاءَ قَبْلی.(۳)

ترجمه: پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) فرمود: من به علما امت خود در قیامت افتخار می کنم و به نظر من علماء امّت من بسان انبیاء

۱- مستدرک ، ج ۲ ، ص ۲۸۷

۲- بحار ، ج ۱ ، ص ۵۲

۳- مستدرک سفینه البحار ، ماده علم ، ج ۷ ، ص ۳۴۳

قبل من هستند.

ز دانش زنده مانی جاودانی ز نادانی نیابی زندگانی

بود پیدا بر اهل علم اسرار ولی پوشیده گشت چشم اغیار

نه بهر خورد و خوابی همچو حیوان برای حکمت و علمی چو انسان

حفظ و نگهداری علم

۱ معنی علم

در عصر رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) مردی نزد ایشان آمد و چنین پرسید: «علم و دانش، یعنی چه؟»

پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) فرمود: یعنی سکوت کردن. او پرسید: سپس چه معنی دارد؟

پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) فرمود: گوش فرادادن. او پرسید سپس چه معنی دارد. حضرت فرمود: به خاطر سپردن. او پرسید: سپس چه معنی دارد؟ فرمود: عمل کردن به آن. او پرسید: سپس چه معنی دارد، ای رسول خدا؟ پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) فرمود:

انتشار نمودن آن.(۱)

۲ مباحثه و نگهداری علم

عَنِ ابی جعفر(علیه السلام): قالَ:

رَحِمَ اللّهُ عَبْدا اَحْیَی العِلْمَ، قُلْتُ وَ ما إِحیاؤُهُ؟ قالَ: أَنْ یُذاکِرَ بِهِ اَهْلَ الوَرَعِ.(۲)

ترجمه: امام باقر(علیه السلام) فرمود: خدا رحمت کند کسی را که علم را نگه دارد، راوی می گوید: به امام گفتم زنده نگاه داری علم چیست؟ امام پاسخ فرمود: مراد، آن است که با اهل دین و پرهیزکاری مباحثه و مذاکره شود.

۳ نوشتن

عَنْ رسول اللّهِ(صلی اللّه علیه و آله) قالَ:

قَیِّدوا الْعِلْمَ، قیلَ وَ ما تَقْییدُهُ قالَ کِتابَتُهُ.(۳)

ترجمه: علم را در بند و زنجیر بگیرید تا فرار نکند! گفته شد چگونه؟ فرمود آن را بنویسید.

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۴۴

۲- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۵۰

۳- بحارالانوار ، ج ۲ ، ص ۳۵

۴ تدریس

قالَ الحسینُ بن علی(علیه السلام):

عَلِّمْ عِلْمُکَ وَ تَعَلَّمُ عِلْمَ غَیْرِکْ فَتَکُونُ قَدْ أَتْقَنْتَ عِلْمُکَ وَ عَلِمْتَ ما لَمْ تَعْلَمْ.(۱)

ترجمه: امام حسن مجتبی(علیه السلام) فرمود: علم خود را به دیگران بیاموز و دانش دیگران را فراگیر تا علم خود را استحکام بخشی و آنچه را که نمی دانی بدانی.

۵ عمل

عَن علیٍّ(علیه السلام) قالَ:

مِلاکُ الْعِلمُ العَمَلُ بِه.(۲)

ترجمه: امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: ملاک دانش، عمل است.

مردی به حضور امام سجاد(علیه السلام) آمده با اشتیاق و شور خاصی از امام چند سئوال کرد، و آن حضرت پاسخ سئوالهای او را داد، او اندکی توقف کرد و(حرکت کرد و رفت) بار دیگر بازگشت و سئوال دیگری را مطرح نمود، و تصمیم داشت همچنان به سئوالات خود ادامه دهد. امام سجاد(علیه السلام) برای آنکه به او بفهماند، علم

۱- بحارالانوار ، ج ۷۸ ، ص ۱۱۱

۲- غررالحکم ، حرف(م)

برای عمل است، نه انباشتن آن، بدون عمل، به او رو کرد و فرمود: در کتاب مقدس«انجیل» نوشته شده است.

«به آنچه داشته اید، ولی عمل به آن نکرده اید، از آنچه نمی دانید نپرسید، زیرا اگر به «اندوخته های علم، عمل نگردد، موجب افزایش ناسپاسی و دوری دانننده علم از خدا می گردد.(۱)

به گفته سعدی:

از من بگوی علام تفسیرگوی را گر در عمل نکوشی نادان مفسری

علم، آدمیت است و جوانمردی و شرف ورنه دَدی به صورت انسان مصوّری

بار درخت علم نباشد بجز عمل با علم اگر عمل نکنی، شاخ بی بری

۶ نشر علم

عن علیٍّ(علیه السلام) قالَ:

مِلاكُ العِلمِ نَشْرُهُ.

ترجمه: امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: ملاك دانش، نشر آن است.

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۴۸

عوامل برکت علم

۱ اخلاص

عَنِ الامام الصادق(علیه السلام) قال:

اِنَّ حَیـاةَ الاَـرْضِ بِحیـاهِ الاِنسـانِ وَ إِنَّ حَیاهَ الاِنسانِ بحَیاهِ الْعِلمَ وَ إِنَّ حَیاهَ العِلْمِ بحَیاهِ العَمَلِ وَ إِنَّ حَیاهَ العَمَلَ بِحَیاهِ النِیَّهِ وَ اِنَّ حَیاهَ النِیَّهِ بِحَیاهِ الاِخْلاصِ.(۱)

ترجمه: حیات زمین به حیات انسان است. و البته حیات انسان به حیات علم و دانش بسـتگی دارد و بـدون تردیـد حیات علم به حیات عمل و حیات عمل به حیات نیّت و حیات نیّت به اخلاص مربوط می شود.

۲ تهذیب نفس و پارسایی

عن امیرالمؤمنین(علیه السلام) قالَ:

مَنْ لَمْ یُهَذِّبْ نَفْسَهُ کَمْ یَنْتَفِعُ بِالْعَقْل.(۲)

ترجمه: حضـرت علی(علیه السـلام)فرمود: کسـی که به تهذیب نفس خود نپردازد از عقل(و دانش و حکمت) خویش بهره مند نمی شود.

۱- مشکاه الانوار باب الاخلاص

۲- الحیاه ، ج ۱ ، ص ۱۵۳

۳ زهد و پارسایی

عَنْ عَلیٍ(علیه السلام) قالَ:

مَعَ الزُّهْدِ تُثْمِرُ الحِکمَهُ.(۱)

ترجمه: حضرت فرمود: حکمت، با کمک زهد نتیجه می دهد.

۴ عمل

عَن أبی عَبْدِاللّه(علیه السلام) قالَ: مَنْ عَمِلَ بِما عَلِمَ کَفی ما لایَعْلَمْ.(۲)

ترجمه: امام صادق(علیه السلام) فرمود: کسی که بدانچه آموخته است عمل کند از آنچه نمی داند کفایتش می کند.

۵ ایمان

عَنْ امیرالمؤمنین(علیه السلام):

وَ بِالْایمانِ یُعَمَّرُ العِلْمُ.(۳)

ترجمه: حضرت فرمود: به وسیله ایمان به خدا، علم و دانش پیشرفت و تکامل پیدا می کند.

۱- غررالحکم ، باب الحاء

۲- مشکاه الانوار ، باب علم و عمل

۳- نهج البلاغه ، صبحی صالح ، ص ۲۱۹

۶ سکوت حکیمانه

عَن امیرالمؤمنین(علیه السلام) قالَ:

أَلْزِمِ الصَّمْتَ يَسْتَنِرْ فِكْرُكْ.(۱)

ترجمه: با سکوت همراه باش، تا فکر تو جلا و نورانیت یابد.

۷ غذای حلال

عَنِ النبیِّ(صلی اللّه علیه و آله) قالَ:

ضِیاءُ الْقَلْبِ مِنْ أَكْلِ الحَلالَ.(۲)

ترجمه: پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) فرمود: نورانیت دل به خوردن غذای حلال بستگی دارد.

۸ تفکر

عَنْ عَلیٍ(علیه السلام) قالَ:

لا عِلْمَ كالتَّفَكُّرْ.(۳)

ترجمه: امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: دانشی همچون تفکر و اندیشیدن نیست.

۱- غررالحکم

۲- اثنی عشریه ، ص ۱۵

۳- میزان الحکمه ، ج ۷، ص ۵۴۰

۹ تواضع و فروتنی

عَنْ الصادق(علیه السلام) قالَ:

یا هُشامُ إِنَّ الزَّرْعَ یُنْبِتُ فِی السَّهْلِ وَ لا یُنْبِتُ فِی الصَّفا فَکَذالِکَ الْحکمَهُ تُعَمِّرُ فی قَلْبِ المُتَواضِعِ وَ لا تُعَمَّرُ فی قَلْبِ الْمُتَکَبِّرُ الجَبّارِ.(۱)

ترجمه: امام صادق(علیه السلام) فرمود: ای هشام گیاه در زمین نرم می روید نه در زمین سخت، و چنین است «حکمت» که در دلِ شخصِ متواضع رشد و نمو خویش را به دست می آورد، نه در دلِ متکبر.

۱۰ تعظیم استاد

عَنِ النبی(صلی اللّه علیه و آله) قالَ:

بَرَکَهُ العِلْم فی تَعْظیمِ الاُسْتاد.(۲)

ترجمه: پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) فرمود: برکت و پیشرفت علم در تعظیم از استاد است.

۱- سفینه البحار، ج ۱ ص ۴۲۹

۲- المواعظ العددیه ، ص ۱۲۰

۱۱ حلم

عَن عليٍ(عليه السلام) قال:

لَن يُثْمِرَ الْعِلْمُ حَتّی يُقارِنَهُ الْحِلْمُ.(۱)

ترجمه: امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: دانش، نتیجه مطلوبی ندارد، جز آنکه با «حلم» همراه باشد.

۱۲ توفیق الهی

عن النبی(صلی اللّه علیه و آله) قال:

لَيْسَ العِلمُ بِكَثْرَهِ التَّعَلُّمِ اِنَّما هُوَ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللّهُ فی قَلْبِ مَنْ يُريدُ اللّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ.(۲)

ترجمه: پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) فرمود: حصول علم به فراوانی تعلیم(چندان) بستگی ندارد بلکه دانش نوری است که خداوند به دل هرکس که بخواهد می افکند.

در اینجا لازم می دانم در این قسمت بخاطر اهمیت آن شرح مختصری را به عرض خوانندگان و راهیان طریقت علم و حقیقت بیان کنم.

ارزش علم به علت غائی آن می باشد، و آنهم میسور نمی شود مگر

۱- میزان الحکمه ، ج ۲ ، ص ۵۱۷

۲- مهجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۴۵

اینکه توفیق الهی همراهش باشد تا آن حقیقت نوری علم در وجود انسان روشن شود، و حقایق را آنگونه که هست مشاهده کند و به طور کلی انسان در انجام هر کار خیری، نیاز به عنایت و «توفیق» از جانب خداوند بزرگ دارد و تا توفیق خدایی شامل او نشود، به انجام کارهای خداپسندانه موفق نخواهد شد.

بر این اساس به خاطر موفقیت در علم و با هر کار خیری، لازم است از خداوند درخواست کنیم به ما توفیق عنایت کند تا رسیدن به اهداف عالی و مهم و ارزنده برای ما امکان پذیر و آسان شود.

قال الجواد(علیه السلام):

اَلْمُؤْمِنُ یَحْتاجُ اِلی ثَلاثَ خِصالٍ تَوفیقٍ مِنَ اللّهِ وَ واعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ قَبُولٍ مِمَّنْ یَنْصَحُهُ.

ترجمه: انسان مؤمن به سه چیز محتاج است: ۱ توفیقی که از جانب خداوند بدست آورد. ۲ از طریق نفس خود، موعظه گر خود باشد. ۳ نسبت به کسی که او را نصیحت می کند حالت قبول و پذیرش داشته باشد.(۱)

بنابراین فرمایش «توفیق» الهی یکی از نیازهای هر فرد مؤمن و دانشجوئی است تا با کمک آن تصمیم و اراده خود را جامه عمل

۱- تحف العقول ، ص ۴۵۷

بپوشاند.

در دعائی که هنگام زیارت مشاهده مشرفه مستحب است قرائت شود می گوئیم:

اَللّهُمَ صِلْ...... نیَّتی بِالتَوفیقِ.(۱)

ترجمه: خداوندا..... تصمیم و نیت مرا به «توفیق» پیوند زن.

زیرا نیت و تصمیم بر هر کار خداپسندانه در صورتی که مقرون به «توفیق» الهی نباشد اثر عملی ندارد باید تصمیم و نیت انسان به توفیق الهی ضـمیمه شود تا کارساز گردد، وگرنه تصمیم و نیت در صورتی که همراه توفیق نباشد، اثر عملی نخواهد داشت. گرچه انسان از ثوابی که وعده داده شده بهره مند می شود.

لـذا توفیق الهی یکی از نیازهـای هر فرد مؤمن و عـالمی است، زیرا اراده و قـدرت بر انجام امور خیر علت تامه برای تحقق آنها نیست، برای تحقق کارهـای پسـندیده، گذشـته از تصـمیم و توانـایی، احتیاج به «توفیق» الهی نیز داریم، و در صورتی که توفیق الهی ما را یاری نکند امکان انجام کارهای خوب وجود ندارد. خداوند از قول حضـرت شـعیب(علیه السـلام) می فرماید: که او به قوم خویش چنین فرمود:

۱- بحار ، ج ۱۰۲ ، ص ۱۶۲

اِنْ اُریدُ اِلَّا الْاِصْلاحَ ما اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلاّ بِاللّهِ.(۱)

ترجمه: من اراده ندارم مگر اصلاح را به قدری که استطاعت دارم و «توفیق» ندارم مگر به کمک خداوند.

این فرمایش دلیل بر آنست که استطاعت و قدرت در انجام کارها کافی نیست بلکه توفیق خداوند نیز مورد نیاز است. آری مردان خدا و اولیاء اللّه چون به این حقیقت توجه دارند که همه کارهای نیک آنان، با توفیق خداوند است آنان را غرور و کبر فرانمی گیرد.

آنان خود را در این میان هیچ می دانند. داشتن این روحیه و اعتقاد، بر اخلاص آنان می افزاید و از خودبینی و منیت باز می دارد.

۱- هود / ۹۱

عوامل توفیق

عوامل توفیق

۱ نیایش برای کسب توفیق

بایـد از خداونـد بزرگ درخـواست «توفیق» بنمـائیم برای کسب علم یـا هر مورد خیری در زنـدگانی! در دعاهـای بسـیاری این مسئله را از خداوند بزرگ مسئلت می کنیم.

در دعای پس از نماز جناب جعفر طیّار می خوانیم:

اَللّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ تَوفیقَ اَهْلِ الْهُدی و اَعْمالَ اَهْلِ التَّقْوی....

ترجمه: خدایا از تو خواستارم «توفیق» اهل هدایت و رفتار اهل تقوی را.

از این جمله اسـتفاده می شود علاوه بر توفیق برای کارهای نیک و رفتار اهل تقوی را نیز بایـد از خداوند طلب کنیم تا عمل ما رنگ اخلاص به خود بگیرد.

از امام حسن عسگری(علیه السلام) در تفسیر قول خداوند:

صِراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ. نقل شده که فرمود:

قُولُوا اِهْدِنَا الصِّراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِم بِالتَّوفیقِ لِدینِکَ و طاعَتِك.(۱)

۱- بحارالانوار ، ج ۲۴ ، ص ۱۰

ترجمه: بگوئید ما را به راه آنانکه نعمت بر آنها بخشیده ای بوسیله توفیق برای قبول دین تو و اطاعت تو هدایت فرما.

بنـابراین «توفیق» دینـداری و اطـاعت از فرمانهـای خداونـد، لطفی است که بایـد از سوی او به بنـدگان عنـایت شود و همه باید خواسـتار آن باشـند که «توفیق» الهی بخصوص در راه کسب علم رفیق راهشـان شود، تـا سـفر پرخطر دنیـا را بـا عافیت به پایان برسانند و در آخرت از اصحاب یمین باشند.

در دعای روز سیزدهم ماه رمضان آمده است:

اَللّهُمَّ وَفِّقْنی فیهِ عَلی التُقی وَ صُحْبَتِهِ الْاَبْرارِ.(۱)

ترجمه: خداوندا در این روز مرا به تقوی و صحبت با ابرار و نیکان «توفیق» عنایت فرما.

در دعای شب بیست و دوّم ماه رمضان آمده است:

وَارْزُقْنی فیها التَوفیق لِما وَفَقّتَ لَهُ شیعَهَ آلِ مُحمَّدٍ.(۲)

ترجمه: خدایا در این شب، «توفیق» بر آنچه پیروان آل محمد(صلی اللّه علیه و آله) را موفق فرموده ای به ما روزی فرما.

۱- بحار ، ج ۹۸ ، ص ۳۷

۲- بحار ، ج ۹۸ ، ص ۵۳

۲ دعای والدین

دعـای پـدر و مـادر در اینجـا «توفیق» نقش عظیمی دارد بعضـی از بزرگان ما هم توفیق های خود را به خاطر دعای والـدین می دانند.

مرحوم علامه مجلسـی که از نظر کثرت تألیفات و خدمت به اهل بیت اطهار(علیهم السـلام) در میان علماء شـیعه کم نظیر بلکه بی نظیر است. توفیقات عظیم خود را مرهون دعای پدر بزرگوارش مرحوم مجلسی اول که از بزرگان شیعه و صاحب حالات و کشف و شهود است می گوید:

در یکی از شـبها پس از آنکه از تهجد فارغ شدم حالتی برایم دست داد که فهمیدم اگر دعایی کنم به اجابت خواهد رسید. در این انـدیشه بودم که از خـدای بزرگ چه چیزی را درخواست کنم ناگاه صـدای گریه محمـد باقر از گهواره بلنـد شـد. گفتم: خدایا به حق محمد و آل محمد(صـلوات اللّه علیهم اجمعین) این کودک را مروج دین و نشـر دهنده احکام پیغمبر قرار ده و او را از توفیقات بی نهایت خود بهره مند گردان.

صـاحب کتـاب «مرآه الاحوال» گفته است: امور خارق العاده ای که از علامه مجلسـی ظاهر شـده است بطور مسـلم از آثار این دعا است.(۱)

۱- فوائد الرضویه محدث

۳ ایمان، تقوا، اخلاص ۴ تعلیم و تربیت در تحصیل ۵ تلاش و کوشش ۶ مصاحبت با علماء و اخیار ۷ استفاده از تجربه های اساتید ۸ احترام و بزرگداشت اساتید ۹ صبر و استقامت ۱۰ توأم بودن علم و عمل ۱۱ عبادت و بندگی ۱۲ خدمت به مردم ۱۳ محاسبه نفس و تفکر در نعمت های الهی ۱۴ محبت اهل بیت(علیهم السلام) و توسل به آنها....... هرکدام می تواند نقش کلیدی در موفقیت علم و دانش داشته باشد.(۱)

۱- در اینجا بخاطر اختصار و تعادل در فصل ها به فهرست و عناوین اکتفا شد. امید است در نوشتار دیگری بتوانیم حق مطلب را ادا کنیم.

موانع و آفات علم

موانع و آفات علم

۱ عن النبی(صلی اللّه علیه و آله) قالَ اِنَّ الْعَبْدَ لَیُذْنِبَ الذَّنْبَ فَیَنْسی بِهِ الْعِلْمَ کانَ قَدْ عَلِمَهُ.(۱)

ترجمه: پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) فرمود: بنده خدا، گناهی را مرتکب می شود و در نتیجه اش دانشی که آموخته بوده است را، فراموش می کند.

۲ پرخوری

عن النبی(صلی اللّه علیه و آله) قالَ: لا تُمیتُوا الْقلوبَ بِکَثْرَهِ الطَّعامَ وَ الشَّرابِ فَاِنَّ الْقُلَوبَ کَالزَّرعِ اِذْ کَثُرَ عَلَیْهِ الماءُ اُتْلِفَ.(۲)

ترجمه: پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) فرمود: دلهای خود را با کثرت خوردنیها و آشامیدنیها نکشید، زیرا دلها مثل کشت و زرع هستند که با زیادی آب، از پای درمی آید.

۱- بحار، ج ۷۳ ، ص ۳۷۷

۲- جامع الاخبار ، فصل النوادر ، ص ۱۴۱

۳ دنیاپرستی

وَ عَنِ المَسیح(علیه السلام) قالَ:

الدُّنْیا داءُ الدِّینِ وَ الْعالِمُ طَبیبُ الدِّینِ، فَإِذا رأَیْتُمْ الطّبیبَ یَجُرُّ الدّاءَ إِلی نَفْسِهِ فَاتَّهِمُوهُ وَ اعْلَمُوا اَنَّهُ غَیْرُ ناصِحٍ لِغَیْرِه.(۱)

ترجمه: در حدیثی از حضرت مسیح(علیه السلام) آمده است: دنیاپرستی آفت دین است و عالم نیز طبیب دین، پس هرگاه این طبیب را دیدید که آن بیماری را به خودش سوق می دهد او را متهم به بیماری کنید و بدانید که او «ناصح» نیست.

۴ ریاست طلبی

قال الصادق(علیه السلام) مَنْ طَلَبَ الرِّئاسَهَ هَلکَ.(۲)

ترجمه: هر کسی قصد ریاست داشته باشد هلاک می شود.

عَن اَمیرالمُؤمنین(علیه السلام) قالَ:

ما أَری شَیْئا أَضَرُّ بِقُلُوبِ الرِّجالِ مِنْ خَفْقِ النِّعال.(۳)

ترجمه: امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمودند: چیزی را برای دلها از

۱- بحارالانوار ، ج ۲ ، ص ۱۴۴

۲- بحار، ج ۷۳ ، ص ۱۵۲

۳- لئالی الأخبار ،(به نقل از قلم سلیم)

صـدای پای همراهان(که آهسته آهسته در همراهی آدم حرکت می کننـد و باعث حشـمت، ابهت و جلال آدمی می گردند) زیان بارتر ندیدم.

۵ تکبر

عن النبی(صلی اللّه علیه و آله) قالَ:

مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِتَّكَبُّرِ ماتَ جاهِلاً وَ مَنْ تَعلَّمَ لِلْقَوْلِ دُونَ العَمَلِ ماتَ مُنافِقا وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِلْمُناظِرَهِ ماتَ فاسِقا وَ مَنْ تَعَلَّمَ لِكَثْرَهِ الْمالِ ماتَ زِنديقا وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِلْعَمَلِ ماتَ عارفا.(۱)

ترجمه: پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) فرمود: کسی که دانش را جهت تکبر فرا گیرد، سرانجام با جهل به حقایق هستی، از دنیا خواهد رفت و کسی که دانش را جهت گفتار فرا گیرد، نه کردار او نیز با «نفاق» خواهد مُرد. و کسی که دانش را برای مناظره و جدل فراگیرد فاسق خواهد مُرد و کسی که دانش را برای فزونی اموال بیاموزد، گمراه خواهد شد و کسی که علم را برای عمل بیاموزد عارف از دنیا خواهد رفت.

۱- المواعظ العددیه ، ص ۱۵۷

۶ شهوت پرستی

قال امیرالمؤمنی(علیه السلام):

لا تَجْمَعَ الشَّهْوَهُ و الْحِكْمَهُ.(۱)

ترجمه: حضرت فرمودند: شهوت با حکمت، یکجا جمع نخواهد شد.

۷ شیطان

عَنِ الاِمام الصادق(علیه السلام) قالَ:

لَوْلا أَنَّ الشَّیاطینَ یَحُومُنَ حَوْلَ قُلُوبِ بَنی آدَمَ لَنَظَرُوا إِلی مَلَكُوتِ السَّمواتِ وَ االأَرْضِ.(۲)

ترجمه: امام صادق(علیه السلام) فرمود: اگر شیاطین، سرزمین جان بنی آدم را قرق گاه خود قرار ندهند، بنی آدم به ملکوت آسمانها و زمین نظر می کند.

رهنمود فیض کاشانی(رحمه اللّه علیه):

راه دستیابی به معرفت حقیقی و علم لدنی(دانش خدادادی) عبارت است از:

الف: فراغت دل از غیر تعلم و آموختن.

۱- غررالحکم ، باب الحاء

۲- محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۱۲

ب: تصفیه باطن از طریق پرداختن به تخلیه از رذائل(کدورات و پلیدیهای) اخلاقی.

ج: آرایش باطنی به فضایل و خصلتهای پسندیده.

د: فرمان برداری از دستورات شرع مقدس اسلام.

ه : رعایت تقوی و پرهیزکاری(و با روی آوردن به دین راه راست که آدمی به چشمه سار حکمت، هدایت می شود)، چنانکه خداوند متعال در قرآن فرمود:

تقوی پیشه کنید تا خدا به شما، علم ارزانی بدارد.

و نیز فرمود:

اگر تقوی پیشه کنید خدا بر شما «فرقان»(دانشی که حق را از باطل تمیز دهید و راه را از چاه بازشناسید و سعادت را از شقاوت متمایز گردانید) عطا می کند.

و نیز فرمود:

کسانی که در راه ما بکوشند، راههای هدایت خود را به او می شناسانیم.

و البته در احادیث پیامبر اسلام نیز آمده است:

علم بر اثر کثرت آموختن حاصل نمی آید بلکه، نوری است که خدا هرکس را که بخواهد هدایت کند، در قلب آنان می افکند، و کسی که

چهل صبح اخلاص(خلوص) را پیشه خود سازد، چشمه سار حکمت از دل او بر زبانش فوران می کندو کسی که آموخت و به عمل بدان پرداخت خدا علم و دانش از مسائل و احکمی را که نیاموخته است به او ارزانی می دارد.(۱)

راز محبوبیت و مبغوضیت عالم

قال امیرالمؤمنین(علیه السلام) لَوْ أَنَّ حَمَلَهَ الْعِلْم حَمَلُوهُ بِحَقِّهِ لاَحَبَّهُمُ اللّهُ وَ اَهْلُ طاعَتَهُ مِنْ خَلْقِه وَ لكِنَّهُمْ حَمَلُوهُ لِطَلَبِ فَمَقَتَهُمُ اللّهُ وهانُوا عَلیَ النّاسِ.(۲)

ترجمه: علی(علیه السلام) فرمود: اگر حاملان علم، بگونه ای خالصانه، به علم روی آورند، بدون تردید خدا و خداپرستان راستین، آنان را دوست می دارند، لکن اینان(برخی از علماء) جهت دست یافتن به دنیا، علم را فرا گرفتند، خداوند هم آنان را از خویش رانده و مورد اهانت مردم واقع شدند.

۱- وافی ، فیض ، مقدمه اول

۲- نصنیف نهج البلاغه، لبیب بیضون، ص ۶۷

علوم حقیقی و اقسام آن

رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) وارد مسجدی شد دید جماعتی دور مردی را گرفته اند، پرسید آن مرد چه کاره است؟ عرض کردند: علامه است. فرمود: چگونه علامه است؟ عرض کردند: انساب اعراب و تاریخ و وقایع عرب و ایام جاهلیت و شعر و ادبیات عرب را خوب می داند. فرمود: اینها چیزی است که هرکه نداند ضرر به حالش ندارد و هرکس بداند نفعی به او نمی بخشد. سپس فرمود:

اِنَّما الْعِلْمُ ثَلاثَةٌ ایَةٌ مُحْکَمَةٌ اَوْ فَریضَةٌ عادِلَةٌ اَوْ سُنَّةٌ قائِمَةٌ و ما خَلاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ.(۱)

ترجمه: علم سه گونه است: ۱ اصول عقائد. ۲ علم اخلاق. ۳ فروع الدین. دانستی های دیگر فضل است.

عَنْ اُمِّ سَلِمَهَ رَضِیَ اللّهُ عَنْها: أَنَّ رَسُولَ اللّه(صلی اللّه علیه و آله) کانَ یَقُولَ: فی دَبْرِ الْفَجْرِ اِذا صَلّی. اَللّهُمَّ إِنی

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۳۸

أَسأَلُکَ عِلْما نافِعا و عَمَلاً مُتَقَبَّلاً وَ رِزْقا طَیِّبا.(۱)

ترجمه: ام سلمه(رض) همسر نبی اکرم(صلی اللّه علیه و آله) گفت: رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) بعد از هر نماز صبح می فرمود: خداوندا از تو علم نافع و عمل مقبول و روزی پاک می خواهم.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود:

گنجی سودمندتر از علم نباشد. و فرمود: در فراگیری علم بکوشید که فراگرفتنش حسنه است و مذاکره آن تسبیح، و بحث در آن جهاد و آموختن آن دیگر صدقه است. علم در هنگام وحشت انیس و در تنهائی یار و همدم و بر دشمنان سلاح و برای دوستان زینت است. علم کسانی را به مقام پیشوائی و رهبری می رساند که سودشان به مردم رسد و مردم از آنها پیروی کنند و عمل آنان الگوی عمل مردم بوده، بینش بینایان را فزونی دهد، و ناتوانان را توان بخشد. به دانش، خدا را بندگی کنند و او را بشناسند و به یکتائیش اعتراف نمایند، و به برکت دانش خانواده ها به هم بپیوندند و به حلال و حرام خویش آگاه شوند. و فرمود: دانش گمشده مسلمانان است که مدام در جستجوی آن می باشد، و فرمود علم به پیکری می ماند، که سر او فروتنی، و چشمش پاکی از حسد، و گوشش فهم و زبانش راستی و

۱- جامع الاصول ، ج ۵ ، ص ۵۵

حافظه اش کنجکاوی و پژوهش، و قلبش حُسن نیت و عقلش شناخت اسباب و علل هرچیز، و دستش رحمت و هدفش سلامتی از هر عیب، و پایش دیدار دانشمندان و حکمتش پرهیزکاری و سرانجامش نجات و فایده اش سلامت جاوید، و مرکبش وفا و سلاحش نرمش در گفتار و شمشیرش رضا به قضای خدا، و کمانش مدارا کردن بامردم و لشکرش بحث با دانشمندان و ثروتش ادب، و محصولش اجتناب از گناه و توشه اش نیکوکاری است.

پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) فرمود:

علم را حد و پایانی نباشد پس از هر علمی بهترین بخش آن را انتخاب کن.

قال علی(علیه السلام):

اَلعُلُومُ أَرْبَعَهُ: اَلفِقهُ الْاَدیانِ وَ الطِّبُ للْاَبْدانِ وَ النَّحْوُ لِلّسانِ و النُّجوُم لِمَعرِفَهِ الاَزمان.(۱)

حضرت فرمودند: علوم چهار قسم است: ۱ علم دین. ۲ علم طب. ۳ علم نحو برای حفظ زبان. ۴ و علم نجوم برای شناخت زمان.

۱- بحار، ج ۱ ، ص ۲۱۸

حقیقت علم چهار کلمه است

سُئِلَ عَلیٌ(علیه السلام) عَنِ الْعِلْمِ قالَ:

اَرْبَعُ کَلماتٍ اَنْ تَعْبُدَ اللّه بِقَدْرِ حاجَتِکَ اِلَیْه، و اَنْ تَعْصِیَهُ بِقَدْرِ صَبْرِکَ عَلَی النّارِ وَ اَنْ تَعْمَلَ لِدُنْیاکَ بِقَدْرِ عُمْرِکَ فیها و اَنْ تَعْمَلَ لِآخِرَتِکَ بِقَدْرِ بَقائِکَ فیها.(۱)

ترجمه: از حضرت علی(علیه السلام) درباره علم سؤال شد فرمود: علم چهار کلمه است: اول: آنکه عبادت و اطاعت خدا کنی به هر اندازه ای که به خدا نیازمندی. دوّم: معصیت و نافرمانی خدا کنی به اندازه ای که طاقت آتش داری. سوّم: به قدر عمرت در دنیا برای دنیا کوشش کنی نه بیشتر. چهارم: برای آخرت تلاش کنی به قدری که در آنجا ماندگار و باقی هستی.

قال الصادق(علیه السلام):

وَجَدتُ عِلْمَ النّاسِ کُلَّهُ فی اَرْبَعٍ. اَلاَوّلِ اَنْ تَعْرِفَ رَبَّکَ وَ اَنْ تَعْرِفَ ما صَنَعَ بِکَ، وَ اَنْ تَعْرِفَ ما اَرادَ مِنْکَ و اَنْ تَعْرِفَ

۱- مواعظ العددیه ، ص ۱۲۷ ، آیه اللّه مشکینی

ما یُخْرِجُکَ مِنْ دینکَ.(۱)

ترجمه: امـام صـادق(علیه السـلام) فرمود: تمام علم مردم را در چهار چیز یافتم، اوّل آنکه پروردگار خود را بشناسـی دوّم آنکه خوبی های خدا را به خودت بشناسی(خودشناسی) سوم آنکه بدانی مقصود از خلقت تو چیست چهارم آنکه بدانی که چه چیز تو را از دین خارج می کند.

۱- اصول کافی، ج ۱ ص ۶۳

ص: ۱۷۹

گفتار نهم

زُهد و ساده زیستی

گفتار نهم: زهد و ساده زیستی

اشاره

۹ زُهد و ساده زیستی

زهد عبارت است از عدم تمایل و رغبت نسبت به چیزی که در آن جاذبه میل و رغبت به طور طبیعی وجود داشته باشد و انسان در اثر عوامل اختیاری نسبت به آن بی رغبتی نشان دهد، و زیبایی و ارزشهای آن را ناچیز بشمارد. قرآن کریم آنگاه که برادران یوسف او را به عنوان برده و غلام به بهائی اندک بفروختند می فرماید:

وَ کانوا فیه مِنَ الزاهدینَ.(۱)

یعنی آنها درباره برادرشان یوسف زهد ورزیدند که او را با قیمت ناچیزی مبادله کردند.

آنها در اثر حسد نخواستند یوسف را در میان خود ببینند و پدر را سالها در فراقش مبتلا کردند این مفهوم در واژه زهد تعبیری عربی و لغوی است که در گفتار معمولی بکار می رود.

اما زهد به عنوان یک فضیلت اخلاقی و معنوی مفهوم والایی دارد که در لسان عرفا یکی از منازل عبودیت است. به تعبیر دیگر

۱- یوسف / ۲۰

زهـد عبـارت است از دل کنـدن از دنیـا و حرکت به سوی منـازل آخرت. قرآن کریم در دو جمله کوتاه تعریفی جامع و شامل آورده، که مشتمل است بر یک دنیا حکمت و معرفت. می فرماید:

..... لِکَیْلا تَأسَوا عَلی ما فَاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما اتیکُمْ.....(۱)

ترجمه: یعنی اقبـال و ادبـار دنیـا، بـود و نبـودش، نزد شـما یکسـان باشـد به طـوری که بـا از دست دادن آن متـأثر و متـأسف و اندوهگین نشوید، و با به دست آوردنش خوشحال و وابستگی در خود احساس نکنید، آنگاه به مقام زهد نائل شده اید.

از این جمله(آیه) استفاده می گردد، که زهد یک امر قلبی است که با این دو خصلت(عدم تأسف نسبت به از دست رفته ها، و عدم خوشحالی نسبت به داده ها) شناخته می شود.

بنابراین، زاهـد واقعی کسـی است که مظاهر زیبا و فریبنـده دنیا او را فریفته و دلباخته نسازد و توجهش از مادیات دنیا به عنوان وسیله کمال مطلوب، و بالاترین خواسته عبور باشد، تا توجهش به هدفهای والاتری سوق پیدا کند.

قالَ علی(علیه السلام)

الزُّهْدُ کُلُّهُ بَیْنَ کَلِمتَینِ مِنَ القُرآن، قالَ اللّه سُبحانَهُ: لِکَیْلا

۱- حدید / ۲۳

تَأْسَوا عَلی مافاتَکُمْ، وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ وَ مَنْ لَمْ یَأسَ عَلَی الْماضی وَ لَمْ یَفْرَحْ، فَقَدْ اَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَیْهِ.(۱)

ترجمه: تمام زهـد در دو جمله از قرآن آمـده است، آنجا که خداونـد می فرماید: ۱ تا بر گذشـته تأسف نخورید ۲ و نسبت به آینده شاد و دلبسـته نباشید. بنابراین آن کس که غم گذشته نمی خورد و نسبت به آینده شاد و دلبند نیست، هر دو جانب زهد را در اختیار گرفته است.

قالَ الصادق(علیه السلام):

الزِّهادَهُ فی الدُّنْیا لَیْسَتْ بِتَحْریمِ الْحَلال، وَ لا اَضاعَهِ الْمالِ، و لکِنْ الزِّهادَهُ فی الدُّنْیا اَنْ لا تَکُونَ بِما فی یَدَیْکَ اَوْثَقُ مِنْکَ بِما فی یَدِاللّهِ.(۲)

ترجمه: زُهد ورزی د ردنیا به حرام کردن حلال، و تباه ساختن مال نیست، بلکه زهدورزی در دنیا این است که آنچه در اختیار تو است برای تو مطمئن تر از آنچه در دست خدا است نباشد.

قال علیٌ(علیه السلام):

الزُّهْدُ تَقْصیرُ الآمالِ وَ اِخْلاصُ الْاَعْمالِ.(۳)

۱- حدید / ۲۳ ، نهج البلاغه ، حکمت ۴۳۹

۲- کنزالعمل ، حدیث ۶۰۵۹ نظیر این حدیث از رسول گرامی(صلی اللّه علیه و آله)(در بحار، ج ۷۷ ص ۱۷۲) نقل شده است.

۳- غررالحکم ، ج ۱ ، ص ۷۶

ترجمه: زهد یعنی کوتاه نمودن آرزوها و پاکیزه کردن کردارها.

وَ عَنْهُ(علیه السلام):

الزُّهْدُ سَجِیَّهُ المُخْلِصینَ.(۱)

ترجمه: حضرت علی(علیه السلام) فرمود: زهد، خوی و اخلاق افراد خالص و صاف است.

خداوند متعال به موسی کلیم فرمود:

یا مُوسی اِنَّهُ لَنْ یَتَزَیَّن الْمُتَزَیِّنُونَ بزینَهٍ أَزْیَنَ فی عَیْنی مِثْلَ الزُّهْدِ.(۲)

ترجمه: ای موسی! آراسته ترین فردرد نزد من کسی است که خود را به زینت زهد بیاراید، زهد برترین زینهاست.

چنان که در کلامی از رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم:

اِنَّ صَلاحَ اَوَّلِ هذِهِ الْاُمَّهِ بِالزُّهْدِ وَ الیَقین و هَلاکُ آخِرِها بِالشُّحِ وَ الْاءَمَلِ.(۳)

ترجمه: صلاح و سعادت اُمت من دستیابی به زهد و رسیدن به مرحله یقین است، ولی مایه هلاکت آنان روی آوردن به حرص و

۱- غررالحکم ، ج ۱ ، ص ۲۰

۲- بحارالانوار ، ج ۷۷ ، ص ۹۵

۳- قصارالحمل ، ج ۱ ، ص ۲۸۲

آزمندی و آرزوهای بلندپروازانه و نابجاست.

زهد از نظر پیامبر اسلام(صلی اللّه علیه و آله)

عده ای از یاران رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) مباشرت با همسر، استراحت در شب و غذا خوردن در روز را بر خود تحریم کرده بودند. اُم سلمه، همسر پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) این موضوع را به ایشان گزارش داد.

و پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) با شنیدن این خبر از منزل خود بیرون آمد و به سوی آنها رفت و فرمود: آیا از زن و همسر خود دوری می گزینید؟ در حالی که من با زنان خود مباشرت می کنم و روز غذا می خورم و شب می خوابم پس هرکس که از سیره و روش من بیزاری جوید از من نیست، چنان که خداوند متعال فرمود: آنچه را برای شما حلال نموده، بر خود حرام نکنید و از حدود خود تجاوز ننمایید(افراط و تفریط نکنید) آری، آنچه که بیشتر مورد تأکید قرار گرفته است، مسأله برخورداری صحیح انسانها از «طیبات» و استفاده معقول از «مواهب» زندگی است.

زهد پیشگی، هیچ گونه منافاتی با مسأله بهره مندی صحیح از زندگی دنیوی در حد متعارف آن ندارد، حتی در لسان وحی در

برخی از موارد دستیابی به لذات سالم بر برخی از عبادتها نیز ترجیح دارد. مفسر معروف امین الاسلام، طبرسی می نویسد:

روزی تنی چند از صحابه پس از رهنمودهای رسول خدا در قیامت، در خانه عثمان بن مظعون گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند که:

۱ روزها را روزه دار باشند. ۲ شبها را در تهجّد و عبادت به سر برند. ۳ در رختخواب جای نگیرند. ۴ از غذاهای خوب از جمله گوشت استفاده نکنند. ۵ با زن خود همبستر نگردند. ۶ از بوی خوش استفاده نکنند. ۷ لباس خشن و ضخیم بپوشند. ۸ لذات دنیوی را ترک گویند. ۹ به کار و زندگی پشت پا زده و به سیر و سیاحت بپردازند.

تصمیم های فوق به رسول خدا گزارش شد و پیامبر در جمع آنان حضور یافت و به آنان فرمود: من برای شما چنین دستوری صادر نکرده ام. نفس شما بر گردن شما حق دارد....... سپس فرمود: در دین من ترک زن و زندگی و بیزاری از خوردن گوشت و نیز ترک کار و تلاش و پرداختن به مسجد نشینی و روی آوردن به سیاحت و دوره گردی، وجود ندارد، بلکه گوشه نشینی و رهبانیت امت من عبارت است از جنگ و جهاد در راه خدا.(۱)

۱- مجمع البیان ، ج ۷، ص ۲۳۶

از بیان پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) چند نکته را می توان در مورد زهد اسلامی آموخت.

۱ زهد ترک دنیا نیست، بلکه دنیا را به خدمت خویش درآوردن است.

۲ زهد پشت پا زدن به کار و فعالیتهای زندگی نیست.

۳ زهد ارزش قائل نشدن برای نعمتهای الهی و عدم برخورداری از مواهب و بهره بری زندگی نیست.

جبرئیل امین به رسول اکرم(صلی اللّه علیه و آله) گفت: یا رسول اللّه! از سوی خداوند متعال حامل هدایای گرانبهایی برای شما هستم، سپس آنها را برشمرد، از جمله آنها زهد بود.

رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) از جبرئیل تفسیر آن جویا شد. جبرئیل گفت: زاهد کسی است که دوستدار خالقش را دوست می دارد و دشمن خالقش را به دشمن می گیرد. زاهد کسی است که: در مواردی حتی از استفاده های مشروع و حلال چشم می پوشد و هیچ گاه به حرام چشم نمی دوزد، زیرا می داند حلال خدا مورد حسابرسی و حرام او نیز مایه کیفر و عقاب است.

زهد در کلام سیدالشهداء(علیه السلام)

سَرور آزادگان، امام حسین(علیه السلام) در باب حقیقت زهد اسلامی می فرماید:

وَ ما زُهْدُ الفَتی بِحَلقِ رَأس وَ لا بِلِباسِ اثوابٍ غلاظِ

ولکِن بالهُدی قَوْلاً وَ فِعلاً وَ ادْمانَ التَجَشَّعَ فی اللحاظِ

وَ اَعمالُ الَذی یُنجی و یُنْمی بِوُسْعِ والْفَرارِ مِن الشَوُاط

ترجمه: زهد پیشگی آدمی به سر تراشیدن و لباس خشن پوشیدن نیست، بلکه زهد عبارت است، از گفتار و رفتار خود را بر اساس دستورات خدا قرار دادن و نگاه های خود را کنترل نمودن، و روی آوردن به کرداری که مایه نجات و رشد و بالندگی آدمی باشد، و سبب دوری جستن از شعله های بی دود دوزخ گردد.(کنایه از ترک بدخواهیها، شرارتها، اعمال ناستوده و خویهای ناپسند)

برخی از آثار نجات بخش زهد در زندگی

اشاره

زهد در زندگی آثار مثبت و سازنده بیشماری دارد که به ذکر برخی از آنها می پردازیم:

۱ تجلی فطرت خداجویی و تقویت پارسایی:

سرشت آدمی بر طهارت و تقوا به خدامحوری و دین باوری بنیان

نهاده شده است و دوری از رفاه گرایی و لذت پرستی و آراستگی به خصلت زهد و ساده زیستی و بی میلی به دنیا، فطرت پاک آدمی را پرفروغ می سازد و دنیازدگی و غرق شدن در رفاه و عیش و تنعم و غفلت زا شعاع فطرت را بی فروغ و خاموش می سازد.

شخصی از امام سجاد(علیه السلام) پرسید:

مَا الزُّهْدُ فی الدُّنیا.

زهد در دنیا چیست؟

امام(علیه السلام) فرمود:

الرَّغْبَهُ فی التّقوی

زهد همان روی آوردن و رغبت به تقواست.(۱)

۲ رشد بصیرت و حکمت

رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) به یاران خود این چنین رهنمود می داد:

ما زَهِدَ عَبْدٌ فی الدُّنْیا اِلاّ اَثْبَتَ اللّهُ الْحِکْمَهُ فی قَلْبِهِ وَ بَصَّرَ عُیُوبَها.(۲)

۱- وسائل الشیعه ، ج ۱۱ ، ص ۳۱۵

۲- قصار الجمل ، ج ۱ ، ص ۲۸۵

هیچ بنده ای در دنیا زهد پیشه خود نسازد، جز آن که حکمت در قلب وی جای دهد و او را نسبت به عیوب دنیا بینا سازد.

امیرالمؤمنین در سخن دیگر فرموده است:

مَعَ الزُّهْدِ تُثْمِرُ الْحِکْمَهُ.(۱)

حکمت و معرفت در پرتو زهدپیشگی به ثمر می نشیند.

مولوی می گوید:

جان شرع و جان تقوا عارف است معرفت محصول زهد سالف است

زهد اندر کاشتن کوشیدن است معرفت آن کشت را درویدن است(۲)

۳ صبر و ثبات

امام کاظم(علیه السلام) فرموده اند: صابرترین شما دربرابر بلاها کسانی هستند که زهد آنان بیشتر است. آری، زهد ورزیدن بر استقامت روحی انسان می افزاید و او را با اراده و ثابت قدم می سازد.

در کلام امیرالمؤمنین(علیه السلام) در مورد توصیف زاهدان

۱- غررالحکم ، ج ۹۷۳۴

۲- مثنوی ، دفتر ششم

راستین آمده است:

الزّاهِدُونَ فی الدُّنیا قَومٌ وُعِظُوا وَ اتّعَظُوا وَ اُخیفُوا فَحَذَروا وَ عُلِّمُوا فَتَعلَّمُوا وَ اِنْ اَصابَهُمُ یُسْرٌ فَشَکَروا وَ اِنْ اَصابَهُمْ عُسْرٌ صَبَروا.(۱)

ترجمه: طبق این حدیث، زهد مشتمل بر صبر و بردباری در برابر سه چیز است:

۱ صبر در برابر ناملایمات و گرفتاریهای زندگی. ۲ صبر در انجام تکالیف و طاعات. ۳ صبر در برابر معصیتها(خویشتن داری و آلودگیها)

۴ آرامش و سکون نفس

یکی از آثار حیات بخش زهد، آرامش دل است به طور کلی زهد می تواند بسیاری از اسباب و عوامل پیدایش افسردگیهای روحی را از آدمی دور سازد.

پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) می فرماید:

الرَّغْبَهُ فی الدُّنْیا تُکْثِرُ الحُزْنَ وَ الزُّهدُ فِی الدُّنْیا یُریحُ

۱- میزان الحکمه ، ج ۴ ، ص ۲۵۴

الْقَلْبَ.(۱)

ترجمه: رغبت و میل به دنیا مایه غم و اندوه، و زهد و بی رغبتی نسبت به دنیا موجب آرامش قلب آدمی است.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) می فرماید:

الرّاحَهُ فِی الزُّهْدِ اَفْضَلُ الرّاحَتَینَ، مَنْ اَحَبَّ الرّاحَهَ فَلْیُؤْثِرِ الزُّهْد.(۲)

ترجمه: آسودگی و راحتی در زهد نهفته است و زهد برترین آسودگیهاست و کسی که طالب راحتی و آسایش در زندگی است، شیوه زاهدمنشی را برگزیند.

۵ سخاوت و ایثار

در پرتو خوبی ساده زیستی و زاهدمنشی، روحیه سخاوت پیشگی در آدمی تقویت می شود. چنانکه امیرالمؤمنین(علیه السلام)، سرور زاهدپیشگان عالم می فرماید:

رَأسُ السَّخاءِ الزُّهْدُ فِی الدُّنْیا.(۳)

۱- نهج الفصاحه ، ص ۳۵۹

۲- غررالحکم ، ج ۱ ، ص ۳۲۹

۳- بحارالانوار ، ج ۷۸ ، ص ۸۰

ترجمه: اساس سخاوت پیشگی، زهدورزی نسبت به دنیاست.

زیرا اگر آدمی به دنیا حریص و شیفته باشد، نمی تواند از آنچه دارد دل برکند و به دیگران عطا نماید، اما خوبی زهدپیشگی و بی میلی نسبت به ثروت، ایثار و دستگیری از حاجتمندان را آسان می سازد.

در کنزالعمال آمده است که روزی سائلی به در خانه امیرالمؤمنین(علیه السلام) آمد و تقاضای کمک کرد. امام به پسرش فرمود: شش درهم پیش مادرت موجود است آن را به سائل عطا کن! امام حسن(علیه السلام) رفت و بازگشت و گفت: مادرم می گوید: این مبلغ به خرید نان اختصاص دارد. امام فرمود: ایمان آدمی کامل نمی شود جز آن که اعتماد او بر آنچه پیش خداست بیشتر باشد از اعتماد او بر چیزی که در دست اوست.

امام حسن(علیه السلام) رفت و آن شش درهم را به سائل تسلیم کرد. دیری نپایید که مردی از دور، نظر امام را جلب کرد که در حال فروش شتری به قیمت ۱۴۰ درهم بود. امام(علیه السلام) به پیش رفت و فرمود: آن را می خرم، ولی پول آن را بعد به تو می دهم. فروشنده پذیرفت و شتر را تحویل داد.

دیری نگذشت که مردی از راه رسید و به امام(علیه السلام) گفت:

این شتر را دویست درهم خریـدارم و فوری دویست درهم را تحویل داد و شتر را با خودبرد. امام ۱۴۰ درهم را تحویل داد و با شصت درهم وارد منزل شـد. فـاطمه(علیهاالسـلام) پرسـید: این دراهم را از کجـا به دست آوردی؟ امـام جریـان را نقـل کرد و افزود: این معنای آیه:

مَنْ جاءَ بِالحَسَنِهِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها.(۱)

ترجمه: هرکس کار نیکو کند او را ده برابر آن پاداش خواهد بود.

۶ استفاده از امکانات و پرهیز از اسراف کاریها

انسان زاهد از هرگونه اسـراف و تبذیر به دور است و خارج از حد کفاف چیزی را تهیه و مصرف نمی کند. امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود:

اَلزُّهْدُ اَنْ لا تَطْلُبَ الْمَفْقُودَ حتّی یَعْدُمَ المَوْجُودُ.(۲)

ترجمه: زهـد آن است که آنچه را که در دست توست و به کار می آیـد نادیده نگیری و بدون دلیل در صدد نادیده انگاشـتن امکانات موجود

۱- انعام / ۱۶۰

۲- مستدرک الوسائل ، ج ۱۲ ، ص ۴۷

و دست یافتن به امکانات جدید نباشی.

زاهد اسلامی در زندگی روزمرّه خود اسراف و تبذیر نمی کند. او می داند که خدا، چیزی را بدون هدف و بی ارزش نیافریده و از این رو همواره در صـدد شـناسایی و کشف رازهای نهفته در طبیعت است و در نتیجه دستیابی به قله رفیع دانش و فرهنگ بشری در پرتو همت اینگونه انسانها میسر است.

به فرموده پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله):

رَحِمَ اللّٰهُ اِمْرَءً عَمِلَ عَمَلاً فَاَحْسَنَهُ.(۱)

ترجمه: خدایا بیامرزد کسی را که کار خود را به بهترین وجهی انجام می دهد.

زیرا اگر کسـی که اسـیر حرص و آز است، در هر کـاری فقـط در محـدوده سـود شخصـی خـود پیش می تـازد، در حـالی که پرداختن به کارهای مستحکم و ماندگار، از خودگذشتگی و ایثار می طلبد.

۷ استغنا و اعتبار

زاهـد در پرتو زهد خود اعتماد ویژه ای به پروردگار خود دارد و از این رو به سـرمایه این و آن چشم نمی دوزد و این اسـغنای نفسانی

۱- بحارالانوار ، ج ۲۲ ، ص ۱۵۷

اوست، چنان که در حدیثی می خوانیم:

الزّاهِدُ انَ فِی الدُّنْیا مُلُوکُ الدُّنْیا وَ الاخِرَهِ وَ مَن لَمْ یَزْهَدْ فِی الدُّنْیا وَ رَغِبَ فیها فَهُوَ فَقیرُ الدُّنْیا وَ الْاخِرَهِ وَ مَنْ زَهِدَ، مَلَکَها وَمَنْ رَغِبَ فیها مَلَکَهُ.(۱)

ترجمه: زهدپیشگان، ملوک دنیا و آخرتند، زیرا کسی که در دنیا زهد را پیشه خود نسازد و شیفته دنیا و متاع آن باشد، در دنیا و آخرت فقیر است، در حالی که زهد مایه حیثیت و آبروست و رغبت و شیفتگی باعث و رقیت است.

در بیانی دیگر از زهد به عنوان ثروت و سرمایه راستین یاد شده است. چنان که امیر مؤمنان(علیه السلام) فرمود: الزُّهْدُ ثَرْوَه.(۲)

۸ ورع و تقوا

زهد روحیه ورع و پارسایی را در انسان قوت می بخشد. چنانکه در شب معراج به رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) وحی شد که:

ای احمد! اگر دوست داری تا با ورع ترین انسان باشی، در دنیا زهد

۱- غررالحکم ، ۱۴۱

۲- غررالحکم ، ۱۴۱

را پیشه خود ساز.(۱)

۹ و ۱۰ کم حرفی و پرهیز از تجمل گرایی

رسول گرامی(صلی اللّه علیه و آله) می فرمایند: انسان زهدپیشه از پرحرفی گریزان است، چنان که آدمی از مردار بدبو فرار می کند. همچنین از تجمّل گرایی پرهیز می کند، چنان که مردم از آتش می گریزد، البته آرزوی او کوتاه است و آنچه همیشه در مقابل چشمان اوست سرنوشت ابدی و کوچ کردن از این جهان است.(۲)

۱۱ کنترل خواسته های نفسانی

یکی از فواید و ثمرات حیات بخش و ارزنده زهد در زندگی، مسأله کنترل دل است. در لسان رهبران آسمانی، بر این حقیقت تأکید رفته است که:

«قلب خود را از راه موعظه زنده کن و از طریق زهدپیشگی خواسته های آن را بمیران، و به وسیله یقین تقویتش کن، و از راه حکمت نورانی اش بدار، و با یاد مرگ رام و ذلیلش نما، و به وسیله،

۱- بحار ، ج ۷۷ ، ص ۲۲

۲- بحار ، ج ۱۲ ، ص ۴۷

بی نیازی و اسغنای باطنی پرفروغش ساز و از طریق توجه به تحولات زندگی بصیرتش ببخش».(۱)

۱۲ تقویت قوه تعقل و اندیشه

آنچه که قوه تفکر آدمی را بیش از سایر عوامل تحت نفوذ خود قرار می دهد خداپرستی است که در پرتو زهد از آدمی رخت برمی بندد، بنابراین قوه تعقل انسان زاهد، قویتر از دیگران است. چنانکه امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود:

اَحَزَمُکُمْ أَزْهَدُکُم.(۲)

ترجمه: عاقلترین شما کسی است که زاهدتر باشد.

۱۳ عطوفت و مهربانی

انسان زاهد دارای قساوت نیست، زیرا سنگدلی معلول دنیازدگی است. فرد زاهد نسبت به همگان رحیم و مهربان است، ولی دیگران اگر مهربانی نشان دهند، در مورد کسانی است که محبت به آنها سبب تأمین سود یا رفع زیان شخصی می گردد، بر خلاف زاهد که مهربانی

۱- الحیاه ، ج ۲ ، ص ۳۱۷

۲- غررالحکم ، ج ۲۸۳۳

او بدون اندیشه سود و زیان صورت می گیرد و به فرد خاصی هم اختصاص نمی یابد.

۱۴ تواضع و فروتنی

انسان زهدپیشه دارای فروتنی چشمگیری است و چرا این چنین نباشد، زیرا او در پرتو زهد از اسارت همه عوامل غرور و خودخواهی آزاد گشته است.(۱)

و از طرف دیگر مشیت الهی بر آن است تا انسانهایی که برای خدا زهد و تواضع می کنند، منزلت و والایی به آنها عنایت کند، چنانچه در حدیثی از رسول گرامی(صلی اللّه علیه و آله) آمده است:

مَنْ تَواضَعَ لِلّهِ رَفَعَهُ اللّهُ.(۲)

ترجمه: کسی که فروتنی کند برای خدا، خداوند او را بزرگ گرداند.

۱- لا یَکُونُ زاهدا حتی یَکُونُ مُتواضِعا.(غررالحکم)

۲- بحار، ج ۷۵، ص ۱۲۰

عوامل پیدایش و تقویت زهدگرایی

عوامل پیدایش و تقویت زهدگرایی

اشاره

در اینجا لازم می دانم بطور اختصار در مورد ریشه های پیدایش زهد و عوامل آن اشاره کنم

۱ جهان بینی و اعتقاد

ایمان و اعتقاد به وجود خدا و زندگی بهتر در عالم آخرت، و اذعان بدین حقیقت که خداوند بر تمام اعمال و افعال آدمی در همه لحظه های زندگی نظارت دارد، و پرونده اعمال وی همراه در دست تدوین است، و همچنین اذعان بدین حقیقت که آدمی در آخرت بر سر سفره عمل دنیوی خود می نشیند، نگرشی خاص و حالت ویژه ای نسبت به دنیا و زندگی و بهره مندی از آن در شخص پدید می آورد که «زهد» نام دارد.

زهد جز نگرش خاص بر زندگی مادی در پرتو جهان بینی خاص نیست. بینش و جهان بینی آدمی، هرچه اصیل تر باشد، زهد او نیز حقیقی تر است، بر این اساس، بینش و اعتقاد را می توان یکی از علل پیدایش زهد نامید، چنانکه امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود:

اَلْیَقینُ یُثْمِرُ الزُّهْدَ.

ترجمه: یقین مایه باروری زهد است.

امام باقر(علیه السلام) نیز می فرمود:

ما اَخْلَصَ عَبْدٌ الْایمانَ بِاللّهَ اَرْبَعینَ یَوما اِلاّ زَهَدَّهُ اللّهِ فِی الدُّنْیا وَ بَصَّرَهُ دوائِها فَاَثْبَتَ فی قَلْبِهِ الْحِکْمَهَ وَ اَنْطَقَ بِها لِسانَه.(۱)

ترجمه: بنده ای، ایمان خود را تا چهل روز خالص نمی کند، جز آن که خدا وی را روحیه زهدپیشگی نسبت به دنیا عطا کند، و بصیرتش را نسبت به دردها و درمانها تقویت نماید و حکمت و آشنایی به حقایق دنیوی را در دلش پایدار، و بر زبانش جاری سازد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد:

حجاج در بیابان در کنار آب و استراحتگاه به ندیم خود گفت: کسی را پیش من بیاور که اهل دنیا نباشد. او پیش از گشت و گذار، مردی را که در خواب بود بیدار کرد و پیش حجاج آورد. وی او را به صرف غذا فرا خواند.

پاسخ داد: دعوت کسی را اجابت کردم که از امیر بهتر است. دَعانی مَنْ هُوَ خَیْرٌ مِن الأَمیرِ فَاَجَبْتَها.

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۱۶

حجاج گفت او کیست، پاسخ داد. خدا مرا به روزه دعوت کرده و من هم اکنون در این هوای گرم، روزه دار هستم. حجاج گفت: در این روز گرم و طاقت فرسا! پاسخ داد: نارُ جَهَنّم اَشَدُ حَرا. آتش جهنم داغتر و سوزانتر است.

حجاج گفت: الآن روزه را افطار کن و روزهای دیگر قضای آن را به جای آور! پاسخ داد: آیا تداوم زندگی را تا انجام قضای روزه تضمین می کنی.(۱)

آری یک بینش عمیق که مبتنی بر یقین است، آدمی را اینگونه به تسخیر خود درآورده و از پرداختن به امور نفسانی باز می دارد.

۲ علم و آگاهی

علم و آگاهی علاوه بر اینکه ارزش عبادت و بندگی انسان را بالا می برد نقش مهمی هم در کسب زهد و پارسائی دارد. در روایتی از امام صادق(علیه السلام) آمده: پروردگار متعال این نکته را خاطرنشان می کند که:

اِنَّ عِبادی زَهَدُوا منها بِقَدْرِ عِلْمِهِمْ بی وَ سائِرُهُمْ مِنْ

۱- شرح نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۲۳۵

خَلْقی رَغِبُوا فیها بِقَدْرِ جَهْلِهِمْ بی.(۱)

ترجمه: بندگان صالح من در دنیا به قدر آگاهی و علم خود نسبت به من از دنیا چشم پوشیده و به وارستگی و زهد می پردازند، و سایر انسانها به قدر جهل خود نسبت به من به دنیا روی می آورند.

بیان فوق، خود راز اصلی روی آوردن به زهد و یا فرار از آن را بازگو می کند، چنان که، صدرالمتألهین شیرازی در کتاب معروف خود اسفار می نویسد:

آنگاه که انسان خردمند به حقیقت احوال زندگی دنیوی و آنچه را که در این دنیا نظر انسان را به خود جلب می کند بیندیشد، از خواب غفلت بیدار می شود و به نعمتهایی که در پیش خداست و به حال آدمی سودمند، واقف می گردد، او از لذات جسمانی چشم می پوشد و از شهوات مادی دوری می جوید.(۲)

۳ یاد مرگ

توجه به زوال پذیری زندگی، یکی دیگر از عوامل پیدایش زهد است. امام صادق(علیه السلام) فرمود:

۱- بحارالانوار ، ج ۱۳ ، ص ۲۳۹

۲- اسفار ، ج ۲ ، ص ۸

اَکْثِرْ ذِکْرَ المُوتِ فَاِنَّهُ لَمْ یُکْثِرُ عَبْدٌ ذِکْرَ المَوتِ اِلّا زَهَدَ فِی الدُّنْیا.(۱)

ترجمه: همیشه به یاد مرگ باش، زیرا که انسان همواره به یاد مرگ نیفتد، جز آن که نسبت به دنیا زاهد گردد.

وی همچنین به یاران خود هشدار می داد و می فرمود:

اِنَّکُمْ فی آجالٍ مقْبُوضَهٍ وَ أیّامَ مَعْدُودَهٍ وَ المَوتُ یَأتی بَغْتَهً مَنْ یَزْرَعُ خَیْرا یَحْصُدْ غِبْطَهً وَ مَنْ یَزْرَعْ شَـرَا یَحْصُدُ نَدامَهً وَ لِکُلِّ زارعٍ ما زَرَعَ.(۲)

ترجمه: عمر شـما در کاستی و روزهای زندگی تان اندک و مرگ بطور ناگهانی فرامی رسد، [و بدانید] کسی که به عمل خیر می پردازد میوه شادمانی خواهد چید، و کسـی که به کار شـر و ناروا می پردازد ثمره آن را خواهد دید، و هرکس هر آنچه را کشته درو خواهد کرد.

امام حسین(علیه السلام) سرور آزادگان هنگامی که بر گورستان نظر می افکند، این چنین زمزمه می نمود:

یا مَنْ بُدُنْیاهُ اشْتَغَلْ قَدْ غَرَّ طُولُ الأمَلَ

۱- مشکاه الانوار، ص ۳۰۵

۲- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۴۵۸

اَلْمَوْتُ یَأتی بَغتَةً وَ الْقَبْرُ صُندُوقُ الْعَمَلَ(۱)

ترجمه: ای کسی که به امور دنیوی خود سرگرمی و آرزوهای دراز تو را مغرور ساخته! [آگاه باش که] مرگ، ناگهانی و بی خبری درمی رسد و قبر، صندوق کردار است.

۴ تزهّد(زی زهّاد را به خود گرفتن)

تزهد، در حقیقت تلقین به زهدورزی است و اگر با اخلاص همراه باشد، مایه پدید آمدن صفت ارزنده زهد در آدمی می گردد.

حضرت علی(علیه السلام) فرمود:

اَوَّلُ الزُّهْدِ التَّزَهُّدُ.(۲)

آغاز زهد، زهدنمایی است.

و نیز فرموده:

الزَّهْدُ یُؤَدِّی اِلی الزُّهْدِ.(۳)

زهدنمایی، به پیدایش صفت زهد، منجر می شود.

۱- نهج الشهاده، ص ۴۷

۲- غررالحکم ، ج ۲۹۲۲

۳- غررالحکم ، ج ۱۱۰۰

۵ توجه به آثار حیات بخش زهد

آگاهی از ثمرات مثبت و سازنده زهد نیز یکی از موجبات روی آوردن انسان به زهد و پارسایی است. امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود:

اِنْ کُنْتُمْ زَهَدْتُمْ خَلَصْتُمْ مِنْ شَفاءِ الدُّنْیا وَ فُزْتُمْ بِدارِ البَقاء.(۱)

شما اگر زهد را پیشه خود سازید از چنگال بدبختیهای دنیوی، رها گشته و در آخرت سرفراز خواهید بود.

۶ توجه به زندگی زهدپیشگان

مقاومت در برابر خواسته های نفسانی، کار ساده ای نیست، زیرا سختیها و ناکامیها و دشواریهای سنگین و طاقت فرسایی را به همراه دارد که گامی استوار و عزمی آهنین می طلبد، و البته توجه به دشواریهای دیگران به ویژه که جزء شخصیتهای بزرگ علمی و دینی باشند تحمل سختیها را آسان می نماید و در تقویت روحیه زهدپیشگی مؤثر است.

۱- غررالحکم ، ج ۳۸۴۶

عمری است که تیر ز هر آماجم بر تارک افلاس و فلاکت تاجم

یک شمه ز مفلسی اگر شرح دهم چندان که خدا غنی است من محتاجم(۱)

* * * * * *

ای چرخ که با مردم نادان یاری هر لحظه بر اهل فضل، غم می باری

پیوسته، ز تو بر دل من باز غمی است گویا که ز اهل دانشم پنداری(۲)

فرازی از زهد امام صادق(علیه السلام)

هریک از پیشوایان راستین اسلامی، به ویژه رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) و امیرالمؤمنین(علیه السلام) از پیش کسوتان و پیش قراولان به حقیقت پیوسته این راهند، لکن به خاطر اختصار به برخی از ابعاد زندگی پربار امام صادق(علیه السلام) را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- در کلیات اشعار شیخ بهایی، ص ۸۶ و ۸۷

۲- در کلیات اشعار شیخ بهایی، ص ۸۶ و ۸۷

مالك بن انس، فقیه معروف مدینه در شرح احوال امام صادق(علیه السلام) می گوید:

امام صادق(علیه السلام) مردی بود که اوقاتش از سه خصلت خالی نبود: یا در حال روزه و یا در حال نماز و یا آنکه مشغول ذکر بود. او از شخصیتهای طراز اوّل عبادت پیشه گان و از بزرگ زاهدانی بود که از خدا می ترسید.(۱)

علاّمه مجلسی از صاحب کتاب طبقات المشایخ چنین می نویسد:

اِنَّ الْإمام جعفر الصادق(علیه السلام) هَوَ ذُو عِلْم عزیزٍ فِی الدّینِ وَ زُهْدٌ بالغ فِی الدُّنیا وَ وَرَعٌ تامٌ عَنِ الشَهَوات.(۲)

امام صادق(علیه السلام) دانشی عمیق نسبت به مسائل دینی و زهدی چشمگیر نسبت به امور دنیوی داشت، همچنین از امور نفسانی به طور کامل دوری می کردند.

چنانکه محمدبن طلحه شافعی در کتاب «مطالب السؤال» می نویسد:

...... هُوَ مِن عُظماءِ اَهْلِ البیْت وَ ساداتِهِمْ ذُو عِلم جَهَه وَ عِبادَهٍ مُوخِرهُ و أَوْوادٍ مُتَواصِلَهٍ وَ زَهادَهٍ بَیِّنهٍ وَ تِلاوَهٍ

۱- بحارالانوار ، ج ۷۷ ، ص ۹

۲- بحار ، ج ۷۷ ، ص ۹

کثیرهٍ وَ یَسْتَخْرِجُ مِنْ بَحْرِهِ جواهِره.

امـام صـادق(علیه السـلام): از بزرگان اهل بیت است، او دارای دانشـی وسـیع، عبادتی چشـمگیر، و ذکری همیشـگی و زهـدی راستین است، همواره مشغول خواندن قرآن و استخراج گوهرهای گرانبها(نکته های دینی و علمی) از دریای آن است.

آری، امـام صادق(علیه السـلام) هرگز در پی بازاریابی و زهدفروشـی نبود برخلاف بعضـی از افراد که زهـد خود را وسـیله ای برای جلب توجه دیگران قرار داده، و از این راه به مقصود خود نایل می آینـد، این گونه از زهـد ارزشـی نـدراد و مصداق این گفته از سعدی است که:

هرکه پرهیز و علم و زهد فروخت خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت

اعتدال و میانه روی در زندگی

یکی از ویژگیهای انسانهای وارسته و کامل اعتدال در زندگی می باشد. لذا وقتی سیره پیشوایان دین را هم بررسی می کنیم، این مطلب را بخوبی مشاهده می کنیم که آنها بطور مستمر اعتدال در همه مسائل مختلف زندگی را داشته اند و در همه جا معتدل زیسته و رفتارشان با مردم بر همین اساس بوده و حتی یاران خود را از افراط(زیاده روی) و تفریط(کندرویها) نهی کرده و راه میانه روی را سفارش می نمودند.

کوتاه سخن آنکه یک مسلمان واقعی در تمام جهات زندگی، مادی و معنوی، راه اعتدال و حد میانه و وسط را می اندیشد و می پیماید، چنانکه مسلمانان در قرآن به عنوان «امت وسط» معرفی شده اند.

وَ کذلِکَ جَعَلْناکُمْ اُمَّهً سَطا لِتَکُونُوا شُهَداءَ وَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولَ عَلَیْکُمْ شَهیدا.(۱)

ترجمه: همین گونه شما را امت میانه ای قرار دادیم تا گواه(و

۱- بقره / ۱۴۳

الگوی) مردم باشید و پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) هم گواه بر شما باشد.

همچنین در قرآن دو وصف بندگان خاص پروردگار چنین آمده:

وَ الّذینَ اِذا اَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یُقْتُروا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قواما.

ترجمه: آنها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می کنند و نه سخت گیری بلکه در میان این دو، حد اعتدال دارند.

و در مورد دیگر از زبان لقمان می خوانیم که در مقام نصیحت به پسرش گفت:

وَاقْصِدْ فی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ اِنَّ اَنْکَرَ الاَصْواتِ لَصَوْتُ الحَمیر.(۱)

ترجمه: پسرم! در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن، از صدای خود بکاه(یعنی هرگز فریاد مزن بلکه به طور معتدل سخن بگو) که زشت ترن صداها صدای خران است.

در روایات اسلامی نیز بسیار سخن از «اعتدال» به میان آمده، در اینجا به عنوان نمونه به ذکر چند روایت اکتفا می شود.

رسول گرامی(صلی اللّه علیه و آله) به امیرالمؤمنین(علیه السلام)

۱- لقمان / ۱۹

فرمود:

اِنَّ هذا الدِّینَ مَتینٌ، فَاَوْ غِلْ فیهِ بِرِفْقٍ، وَ لا تُبَغِّضِ اِلی نَفْسِکَ عِبادَهَ رَبِّکَ، فَاِنَّ الْمُنْبَتَ لا ظَهْرا اَبْقی وَ لا اَرْضا قَطَعَ.(۱)

ترجمه: همانا این دین، متین و استوار است، با نرمش در آن وارد شو، و عبادت پروردگار را(با زیاده روی) مبغوض خود نگردان، زیرا خسته کننده مرکوب(آن کسی که در راندن مرکب خود زیاده روی کرده) نه مرکوب باقی گذاشته و نه با پیمودن مسافت، به مقصد رسیده است.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) هنگام شهادت، در ضمن وصیت خود به پسرش امام حسن(علیه السلام) فرمود:

اِقْتَصِدُ یا بُنَیَّ فی مَعیشَتِکَ وَ اقْتَصِد فی عِبادَتِکَ.(۲)

ترجمه: ای پسرم! در شئون زندگی خود میانه رو باش، و همچنین در عبادت کردن رعایت اعتدال کن.

قال علی(علیه السلام):

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۸۷

۲- بحار ، ج ۷۸ ، ص ۱۰

المُؤْمِنُ سيرَتُهُ القَصْدُ.(۱)

ترجمه: شیوه زندگی مؤمن براساس میانه روی است.

قال رسول الله(صلی اللّه علیه و آله):

مَنْ اِقْتَصَدَ اَغْناهُ اللّهُ.(۲)

ترجمه: کسی که میانه روی کند، خداوند او را بی نیاز می سازد.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: من در جوانی مشغول طواف کعبه بودم و در عبادت خدا کوشش فراوان می کردم، در حالی که غرق در عرق شده بودم، پدرم مرا دید و به من فرمود:

یا جعفر یا بُنَیَّ دُونَ ما اَراکَ تَصْنَعُ، فَاِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اِذا اَحَبَّ عَبْدا رَضِیَ عَنْهُ بِالیَسیر.

ترجمه: ای جعفر ای پسرم! کمتر از آنچه می بینم عبادت کن، چرا که خداوند هرگاه بنده ای را دوست دارد به اندکی از او خشنود می شود.

از آیات و روایات فوق نتیجه می گیریم که اسلام دین اعتدال در همه امور حتی در عبادت خدا است. ۱ اعتدال در انفاق. ۲ اعتدال در راه رفتن. ۳ اعتدال در سخن گفتن. ۴ اعتدال در معاش و مخارج

۱- میزان الحکمه ، ج ۹ ، ص ۱۳۸

۲- میزان الحکمه ، ج ۹ ، ص ۱۳۹

زندگی. ۵ اعتدال در عبادت. ۶ و به طور کلی، اعتدال در همه شئون زندگی، سیره و روش انسان باایمان است.

نتایج شوم دوری از اعتدال

دوری از حد اعتدال در همه امور، موجب پیامدهای انحرافی و بسیار زیانبخش خواهد شد. افراط و تفریط در مسائل اعتقادی، موجب کفر و شرک شده و انسان را در وادی هولناك الحاد و بی دینی قرار می دهد.

به عنوان مثال آنان که در مورد امام علی(علیه السلام) راه اعتدال را نپیمودند، بلکه راه افراط را گرفته، در صف غُلات و علی اللّهی درآمدند، که امامان(علیهم السلام) از آنها بیزاری جسته و آنها را لعن کردند و برعکس آنانکه در مورد حضرت راه تفریط را پیمودند، کارشان به جایی رسید که مانند خوارج، علی(علیه السلام) را کافر خواندند و به جنگ او رفتند، لذا حضرت علی(علیه السلام) کشتن آنها را واجب دانست، و در جنگ نهروان چهارهزار نفر آنها را کشت.(۱)

و در سخنی حضرت علی(علیه السلام) به هلاکت آنها تصریح

۱- تتمه المنتهی ، ص ۲۰ و ۲۱

کرده و می فرماید:

هَلَکَ فی رَجُلانِ، مُحِبٌّ غالٍ وَ مُبْغِضٌ قالٍ.(۱)

ترجمه: دو کس در مورد من هلاک شدند، ۱ دوست غلو کننده. ۲ و دشمن بدخواه.

همچنین افراط در روش، موجب اسراف و رفاه طلبی و تجملات شده و روح انسان را از ارزشهای انسانی دور ساخته و مسخ می کند.

تفریط در روش، گاهی موجب صوفی گری و بازی های صوفیانه شده، که انسان را فرسخها از اسلام ناب دور می سازد.

فراز نخست

صوفی ها گروه تفریطی بودند و هستند که از حد اعتدال اسلامی گریزان شده و در لباس و غذا و زندگی به راه تفریط افتاده اند، امامان شیعه(علیهم السلام) در تجمل و برخورد، شدیدا آنها را محکوم می کردند و روش آنها را تخطئه می نمودند. به عنوان نمونه:

جمعی از صوفیان، در خراسان به حضور امام رضا(علیه السلام) رسیدند و به لباس زیبائی که آن حضرت پوشیده بود اعتراض کردند.

۱- نهج البلاغه ، حکمت ۱۱۷

حضرت رضا(علیه السلام) با آنها که از حد اعتدال خارج شده بودند، برخورد شدید کرد، و شیوه زندگی حضرت یوسف(علیه السلام) و لباس زیبای او را به عنوان مثال بیان نمود و سپس این آیه را تلاوت فرمود:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللّهِ الَّتی اَخْرَجَ لِعِبادِهِ والطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ»(۱)

ترجمه: بگو چه کسی زینتهایی را که خداوند آفریده و روزی های پاکیزه را حرام نموده است.

در حدیث دیگری حضرت رضا(علیه السلام) راجع صوفیه فرموده:

مَنْ ذُکِرَ عِنْدَهُ الصُّوفیَّهُ وَ لَمْ یُنْکِرُهُمْ بِلِسانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَیْسَ مِنّا، وَ مَنْ اَنْکَرَهُمْ فَکَاَنَّما جاهَدَ الکُفّارَ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللّه(صلی اللّه علیه و آله).(۲)

ترجمه: کسی که در نزد او، از صوفیه یاد شود، و او آنها را با زبان و قلبش انکار نکند، از ما نیست، و کسی که آنها را انکار کند، گوئی در رکاب رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) با کافران جنگ می کند.

۱- اعراف / ۲۳۸

۲- سفینه البحار ، ج ۲ ، ص ۵۷

فراز دوم

محمدبن حسین بن ابی خطاب می گوید: با امام هادی(علیه السلام) را مسجدالنبی(صلی اللّه علیه و آله) نشسته بودیم، ناگاه جماعتی از صوفیه وارد مسجد شدند، و به گرد هم حلقه زدند و به ذکر «لا اِله اِلّا اللّه» مشغول شدند، امام هادی(علیه السلام) فرمود:

لا تَلْتَفِتُوا اِلی هؤلاءِ الخَدّاعینَ، فَاِنَّهُمْ خُلَفاءُ الشّیاطینَ وَ مُخَرِّبُوا قَواعِدَ الدّینَ.(۱)

ترجمه: به این دغلبازان توجه نکنید، چرا که آنها همدم شیطانها و ویران کننده پایه های دین می باشند.

گاهی هم افراط در عمل موجب وسواس در همه کارها شده و از انسان، موجودی طفیلی و پریشان و سست عنصر می سازد، که در همه چیز شک می کند، و در این مسیر تا حد دیواگی به پیش می رود.

لذا ائمه(علیهم السلام) با شیوه های مختلف با افراد وسواسی برخورد داشته، تا بلکه آنها را به سوی حد اعتدال اسلامی هدایت کنند. به عنوان نمونه:

۱- سفینه البحار، ج ۲ ، ص ۵۸

ص: ۲۱۷

فراز سوم

عبـدالله بن سـنان می گویـد: در محضـر امـام صادق(علیه السـلام) بودم، در حضور ایشان از مردی که در وضو و نماز وسواس گرفتار بود یاد شد، عرض کردم: «او مرد عاقلی است،(دیوانه نیست) در عین حال مبتلا به وسواس است».

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

وَ اَیُّ عَقْلٍ لَهُ وَ هُوَ یُطیعُ الشَّیْطانَ؟

این چه عقلی است که او دارد با اینکه شیطان اطاعت می نماید؟

عرض کردم: چگونه از شـیطان اطاعت می کنـد؟ حضـرت فرمود: از خودش بپرس که این وسواس از کجا به سوی او می آید. بدان که او در پاسخ به تو می گوید:

مِنْ عَمِلَ الشّیْطانِ.

از کار شیطان است.

فراز چهارم

زراره می گویـد: به امام صادق(علیه السـلام) عرض کردم: مردی در نماز، زیاد شک می کنـد که چنـد رکعت خوانـده و چند رکعت باقی است، و هرچه نمازش را تکرار می کند، باز همین شک و(وسواس)

را دارد، چه کند؟

سپس فرمود: شیطان خبیث را بـا شکسـتن نمـاز خود و تکرار آن به طمع نیندازیـد و به او اجـازه نفوذ دیگر ندهیـد، چرا که او دست بردار نیست، بـار دیگر بـا القائـات خود ما را به وسوسه و شک می انـدازد، بنابراین به شک خود اعتناء نکنیـد، وقتی که شما مکرر اعتنا نکردید، او نیز مأیوس شده و به سراغ شما نخواهد آمد.

اِنَّما یُریدُ الخَبیثُ اَنْ یُطاعَ فَاِذا عَصی لَمْ یَعُدْ اِلی اَحَدَکُمْ.(۱)

ترجمه: همانا شیطان ناپاک می خواهد از او اطاعت شود، پس هرگاه از او اطاعت نشد، دیگر به سوی شما باز نگردد.

همچنین افراط در عبادت موجب خستگی و بی میلی شده و روح شادابی را از انسان می گیرد و درنتیجه عبادت او را بی محتوا می سازد.

تفریط و کوتاهی در عبادت نیز نتیجه معکوس داشته و موجب پرت شدن انسان از فضای ملکوتی ایمان، به وادی هولناک گناه خواهد شد.

۱- فروغ کافی ، ج ۳ ، ص ۳۵۸

فراز پنجم

رسول گرامی(صلی اللّه علیه و آله) خبر رسید عده ای از شاگردان راستین شما در مقابل افراطهای عده ای راه تفریط پیش گرفته اند. و آنها گوشت نمی خورند، و بوی خوش استعمال نمی کردند و ترک همسر و اهل و عیال نموده بودند و تنها به چند عبادت خشک رو آورده بودند فرمود:

چه شده است که عده ای از امت من، گوشت نمی خورند و از بوی خوش استفاده نمی کنند و نزد همسران خود نمی روند.

اَمّا اِنّی آکِلُ اللَّحْمَ وَ اَشُمُّ الطِّیبِ وَ آتی النِّساءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنّتی فَلَیْسَ مِنّی.(۱)

ترجمه: آگاه باشید، من گوشت می خورم و از بوی خوش بهره مند می شوم و نزد همسرانم می روم، کسی که از شیوه من دوری کند، از من نیست.

به این ترتیب می بینیم راه صحیح و اصولی و نتیجه بخش، همان راه اعتدال است، و راه تفریط و افراط، موجب انحرافها و نتائج شوم و ویرانگر خواهد شد.

۱- فروع کافی ، ج ۵ ، ص ۴۹۶

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

ص: ۲۲۱

گفتار دهم

سخاوت

گفتار دهم: سخاوت

اشاره

۱۰ سخاوت

واژه سـخاوت د راصل از «سـخا» گرفته شده و «سَخَا النّارَ وَ يَسْخُوها» به این معنی است که خاکستر آتش را از آتش پاك کند تا بهتر بسوزد و روشن شود.(۱)

همانگونه که آتش هم اطراف خود را روشن می کنـد و هم کانون سـرد خانه را گرم می نمایـد هم غـذا را پخته و آماده برای خوردن می نماید.

سخاوت نیز از همین ریشه است و موجب روشـنایی و گرم کردن کـانون خـانواده هـا و زمینه سـازی برای بهره منـدی بینوایان است. لذا در قرآن آمده است:

لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فَاِنّ اللّهَ بِهِ عَلِیمٌ.(۲)

ترجمه: هرگز به(حقیقت) نیکوکاری نمی رسید، مگر آن که از آنچه

۱- منجد الطلاب ، واژه سخا

۲- آل عمران / ۹۲

دوست می دارید(در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می کنید خداوند از آن باخبر است.

در ادبیات عرب «برّ» به معنی نیکوکاری توأم با توجه و از روی قصد و اختیار است و این نشانه شخصیت و روحانیت انسان می باشد.

جالب این که برّ در آیه بطور مطلق ذکر شده و نشان می دهد تا سخاوت و انفاق نباشد، انسان هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسد.

در قرآن هرچند کلمه سخاوت نیامده ولی این معنی با تعبیرهایی، مانند ترک بخل، ستایش انفاق و بهره رسانی به دیگران، که بیانگر همان معنی سخاوت آمده. لذا در قرآن در وصف بندگان خالص خدا می فرماید:

وَ الَّذینَ اِذا اَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُروا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواما.(۱)

ترجمه: آنها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می نمایند و نه سختگیری، بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند.

باید توجه داشت که مرز بین سخاوت و اسراف، بسیار باریک است. چه بسا افرادی به اسراف و بریز و بپاش، که از گناهان کبیره

۱- فرقان / ۲۵

است دست می زنند و آن سخاوت می نامند. از این رو باید توجه داشت که سخاوت به معنی جود و بخشش به اندازه، و در راه حق و عدالت است، که اگر از اندازه و از مرز حق خارج شود، سر از اسراف بیرون آورده و مذموم خواهد بود. بر همین اساس امام حسن عسکری(علیه السلام) فرموده:

اِنَّ لِلسَّخاءِ مِقْدارا فَاِنْ زادَ عَلَیْهِ فَهُوَ سَرْفٌ.(۱)

ترجمه: همانا سخاوت دارای اندازه است که اگر از آن اندازه گذشت، اسراف است.

ناگفته نماند که سخاوت معمولاً به معنی دست و دل باز بودن در بذل و بخشش است. ولی مطابق پاره ای از روایات، به معنی حالت و بی اعتنایی به اموال دیگران نیز آمده.

اِنَّ سَخاءَ النَّفْسِ عَمّا فی اَیْدِی النّاسِ، لَاَفْضَلُ مِنْ سَخاءِ البَذْلِ.(۲)

ترجمه: امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمود: سخاوت و بلندنظری و بی اعتنایی انسان از اموال دیگران، از سخاوت در بذل و بخشش برتر است.

۱- بحار ، ج ۶۹ ، ص ۴۰۷

۲- میزان الحکمه، ج ۱ ، ص ۳۷۸

در حدیثی از پیامبر اسلام(صلی اللّه علیه و آله) آمده است:

السَّخاءُ خُلْقُ اللّهِ الْاَعْظَمُ.(۱)

ترجمه: سخاوت، اخلاق بزرگ الهی است.

در واقع تمام سخاوتها در وجود ذی جود پروردگار متجلی است، زیرا هرچه داریم از اوست. نعمتهای گوناگون زمین و آسمان، حیات وجود ما، همه از اوست و هر جا سخاوتی است از او سرچشمه گرفته است، زیرا اگر او مواهبی به ما نمی بخشید، ما توان بخشش را نداشتیم، حتی ضعف جود و بخشش نیز از مواهب اوست.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

سخاوت از اخلاق انبیاء است و ستون ایمان است و هیچ فرد باایمانی وجود ندارد مگر این که با سخاوت است و هیچ سخاوتمندی وجود ندارد، مگر این که دارای یقین و همت عالیه است، زیرا سخاوت، شعاع نور یقین است و آن کس که بداند چه چیزی را قصد کرده، آنچه را که بذل نموده در نظر او کم اهمیت است.(۲)

از این حدیث استفاده می شود که این صفت والا بعد از ذات پاک

۱- کنزالعمال ، ج ۶ ، ص ۳۳۷

۲- بحار ، ج ۶۸ ، ص ۳۵۵

الهی که مبدأ سخاوت است در وجود انبیاء، نشانه ایمان و یقین آنهاست.

در حدیث دیگر از امیر مؤمنان(علیه السلام) آمده است:

تَحُلِّ بِالسَّخاءِ وَ الْوَرَعِ فَهُما حُلْيَهُ الْايمانِ وَ اَشْرَفُ خلالِكَ.(۱)

ترجمه: به سخاوت و ورع خود را بیارای که این دو آرایش ایمان و برترین صفات توست.

و عنه علیه السلام:

السَّخاءُ ثَمَرَهُ الْعَقْلِ.(۲)

ترجمه: سخاوت میوه درخت عقل می باشد.

آثار و پیامدهای سخاوت

آری سخاوت در عین این که ثمره درخت عقل است، بر عقل و خرد انسان می افزاید، عقل می گوید: دلیل ندارد که انسان با زحمت زیاد اموال فراوانی تهیه کند و آن را برای بازماندگان بگذارد و خودش به وسیله آن، جلب ثواب و کسب آبرو نکند.

۱- غررالحکم، حدیث ۴۵۱۱

۲- غررالحکم ، حدیث ۶۴۴۰

از سوی دیگر سخاوت، گروهی از اندیشمندان را گرد انسان جذب می کند و آنها می توانند بر فکر و عقل ودانش او بیفزاید.

و سوی دیگر سخاوت فاصله طبقاتی جامعه را کم می کند و از این طریق ناهنجاریهای ناشی از فاصله طبقاتی را از بین برد و یا کاهش می دهد.

آتش کینه های محرومان را خاموش می کند و حسّ انتقامجویی را در آنان تضعیف می نماید و از این طریق پیوندهای اجتماعی را محکم می سازد.

سخاوت مدافعان انسان را زیاد می کند و آبروی او را محفوظ می دارد و دشمنان و بدخواهان را عقب می راند.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) در این باره می فرمایند:

اَلْجُودُ خارِسُ الْاَعْراضِ.(۱)

ترجمه: جود و بخشش آبروی انسان را حفظ می کند.

دیگر اینکه جود و سخاوت آثار معنوی فوق العاده ای نیز دارد، به همین دلیل از صفات انبیاء شمرده شده و همان گونه که در روایات آمده شعاع نور یقین است حتی اگر این فضیلت در افراد بی ایمان باشد به حال آنها مفید و سودمند است.

۱- غررالحکم ، حدیث ۳۳۳

در حدیثی آمده است که خداوند متعال به حضرت موسی(علیه السلام) وحی نمود:

لا تَقْتُلُ السّامِریَّ فَإِنَّهُ سَخیٌّ(۱)

سامری را به قتل مرسان، زیرا او مرد سخاوتمندی است.

درست است که سامری، منشأ فساد عظیمی در بنی اسرائیل شد و آئین بت پرستی را در میان آنها پایه نهاد و در انتها نیز زندگی را با خفت و ذلّت و حقارت گذراند که شاید مرگ بر آن زندگی، ترجیح داشت، ولی با این همه به حضرت موسی(علیه السلام) وحی رسید که خون او را به خاطر سخاوتش نریزد.

فراز اول

از رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) نقل شده است که به فرزند حاتم طائی به نام «عُدَیْ» فرمود:

دُفِعَ عَنْ اَبیکَ العَذابُ الشَّدیدُ لِسَّخاءِ نَفْسِهِ.(۲)

ترجمه: عذاب شدید از پدرت به خاطر سخاوتش برداشته شد.

در ذیل همین حدیث، آمده است که پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) دستور داد، گروهی از جنایتکاران یکی از جنگها را به قتل برسانند،

۱- کافی ، ج ۴ ، ص ۴۱

۲- بحارالانوار ، ج ۶۸ ، ص ۳۵۴

ولی یکی از آنها را استثناء کرد.

آن مرد تعجب کرد و گفت: با این که گناه ما یکی است، چرا مرا از میان آن جمعیت جدا کردی؟ حضرت(صلی اللّه علیه و آله) فرمودند: خداوند به من وحی فرستاد که تو سخاوتمند قوم خود هستی و من نباید تو را به قتل برسانم. آن مرد با شنیدن این سخن ایمان آورد و شهادتین بر زبان جاری کرد. آری! سخاوت آن مرد، او را به بهشت رسانید.

از رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) نقل شده است:

شخص سخی را اهل آسمانها دوست دارند و اهل زمین هم دوست دارند....... در حالی که بخیل را اهل آسمانها و زمین دشمن دارند.(۱)

فراز دوّم

پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) به طواف کعبه مشغول بود مردی را دید که پرده کعبه را گرفته و می گوید: خدایا! به حرمت این خانه مرا بیامرز! حضرت پرسید: گناهت چیست؟ او گفت: من مردی ثروتمند هستم. هر وقت فقیری به سوی من می آید و چیزی از من می خواهد گویا شعله آتشی به من رو می آورد.

پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) به او فرمود: از من دور شو! و مرا به

۱- وسائل الشیعه ، ج ۱۵ ، ص ۲۵۲

آتش خود نسوزان. سپس فرمود: اگر تو بین رکن و مقام(کنار کعبه) دو هزار رکعت نماز بگزاری و آن قدر گریه بکنی که از اشکهایت نهرها جاری گرددو ولی با خصلت بخل بمیری، اهل دوزخ خواهی بود.(۱)

فراز سوم

روزی امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) پنج بار خرما برای مردی فرستاد. شخصی از روی اعتراض به آن حضرت گفت: «او چیزی از تو تقاضا نکرد، وانگهی یک بار برای او کفایت می کند.» امیرالمؤمنین(علیه السلام) با تندی به او فرمود:

لا کَثَّرَ اللّهُ فِی المُؤمِنینَ ضَرُبَکَ، اُعْطِیَ اَنَا وَ تَبْخَلُ اَنْتَ.(۲)

ترجمه: خداوند مثل تو را در میان مؤمنان، زیاد نکند. من می بخشم ولی تو بخل می ورزی.

فراز چهارم

فقیری به محضر امام صادق(علیه السلام) آمد. آن حضرت ۴۰۰ درهم به او داد. او تشکر کرد و از آنجا رفت. امام به دنبالش فرستاد که بیا. او آمد، امام نگین انگشتری به او داد و فرمود: «این نگین ده هزار

۱- جامع السعادات ، علامه نراقی ، ج ۲ ، ص ۱۵۴

۲- وسائل ، ج ۶ ، ص ۳۱۸

درهم ارزش دارد. هنگامی که نیازمند شدی آن را به همین قیمت بفروش.» او عرض کرد: چرا این مبلغ را با مبلغ اوّل. یکجا به من ندادی و دوباره مرا احضار نمودی؟ امام صادق(علیه السلام) از قول رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) فرمود:

خَیْرُ الصَّدَقَهِ ما اَبقَتْ غَنِیً.(۱)

ترجمه: بهترین صدقه آن است که موجب بی نیازی انسان نیازمند گردد.

آری یکی از اصول اخلاقی که در زندگی همه امامان بطور فراوان وجود داشته، جود و سخاوت است. آنها در زندگی دست و دل باز بودند و با دست کرم و گشوده خود به بینوایان و دوستان و نیازمندان بطور فراوان بذل و بخشش می کردند و در این راستا زندگی بسیاری را سامان بخشیدند.

۱- بحار ، ج ۴۷ ، ص ۶۱

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

ص: ۲۳۳

گفتار یازدهم

توکّل

گفتار یازدهم: توکّل

۱۱ توکّل

توکل از ماده وکالت به معنی انتخاب وکیل نمودن و اعتماد بر دیگری کردن است، بـدیهی است هرقـدر وکیل توانایی بیشتر و آگاهی فزون تر داشـته باشد شـخص موکل احساس آرامش بیشتری می کند، در برابر مشکلات و حوادث مقاوم می شود، واز دشمنان نیرومند و خطرناک نمی هراسد، در سختیها خود را در بن بست نمی بیند و پیوسته راه خود را به سوی هدف ادامه می دهـد. انسـانی که بر خـدا توکل دارد هرگز احساس حقارت و ضـعف نمی کنـد بلکه به اتکای لطف خـدا و علم و قـدرت بی پایان او خود را پیروز و فاتح می بیند و حتی شکست های مقطعی او را مأیوس نمی سازد.

هرگـاه توکل به مفهوم کلمه در جان انسان پیاده شود به یقین امیـد آفرین، نیروبخش و باعث تقویت اراده و تحکیم مقاومت و پایمردی است.

تو گوئی توکل جامی است، که مُهر الهی بر آن زده شده و مُهر آن باز نمی شود مگر با اعتماد و توکل به پروردگار!

«کمترین حد توکل آن است که از مقدرات خود پیش از وقت، زیاده از مقدر که تقسیم شده کوشش نکند. حقیقت توکل به ایثار واگذاری امورش به حق است و متوکل اگر توجه اش به علت حقیقی یعنی خدا باشد(نه آن تلاش و حرکت) مانع از رسیدن به حقیقت توکل است. توکل به حرف و لفظ و ادعا محقق نمی شود، بلکه امر باطنی است که آن کلید ایمان است و با وداع همه آرزوها، متوکل به حقیقت توکل می رسد.»(۱)

در بسیاری از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی و سرگذشت انبیاء واولیاء و صالحان و در مکتب علمای اخلاق و ارباب سیر و سلوک روی مسأله توکل به عنوان یک فضیلت مهم اخلاقی که بدون آن نمی توان به مقام قرب الهی رسید، یاد شده است.

وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَى اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللّهَ بالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَل اللّهُ لِکُلِّ شَی ءٍ قَدْرا.(۲)

ترجمه: و هرکس(در هر امری) بر خدا توکل کند خدا او را کفالت خواهد کرد که امرش(بر همه عالم) نافذ و رواست و بر هرچیز قدر و اندازه ای مقرر داشته است.

۱- تذکره الحقایق ، ص ۷۲

۲- طلاق / ۳

فَاِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ اِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلينَ.(۱)

ترجمه: هرگاه عزم کاری گرفتی بر خدا توکل کن که خدا آنان که بر او اعتماد کند را دوست دارد.

در حدیثی از رسول خدا آمده است:

مَنْ سَرَّهُ اَنْ يَكُونَ اَقْوَى النّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ.(۲)

ترجمه: کسی که دوست دارد قوی ترین مردم باشد بر خدا توکل کند.

در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) آمده است:

التَّوَكُّلُ عَلَى اللّهِ نَجاةٌ مِنْ كُلِّ سُوءٍ.(۳)

ترجمه: توکل بر خدا سبب نجات از هر بدی می شود.

امام صادق(علیه السلام) در تعبیر دیگری می فرماید:

اِنَّ الغِنى وَ العِزَّ يَجُولانِ فَاِذا ظَفَرا بِمُوضِعِ التَّوَكُّلِ اَوْطَناهُ.(۴)

ترجمه: توانگری و عزت پیوسته در حرکتند هنگامی که به محل توکل برسند آنجا را وطن خود می کنند.

۱- آل عمران / ۱۵۹

۲- کنزالعمال ، ج ۳ ، ص ۱۰۱

۳- بحارالانوار ، ج ۷۸ ، ص ۷۹

۴- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۶۵

در روایتی دیگر از امام علی بن ابیطالب(علیه السلام) آمده است که فرمود:

مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصِّعابُ وَ تَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْاَسْبابُ.(۱)

ترجمه: کسی که بر خدا توکل کند مشکلات در برابر او خاضع، و اسباب برای او سهل و آسان می گردد.

چگونه چنین چیزی نباشد در حالی که «مسبب الاسباب» ذات پاک خداست و همه چیز سر به فرمان او دارد.

در سخنی دیگر از همان حضرت به این نکته اشاره شده است که توکل نه تنها در عوامل برونی اثر می گذارد، که در درون انسان نیز مؤثر است و او را از چنگال وسوسه ها و شبهات نجات می دهد، فرمود:

مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللّهِ اَضائَتْ لَهُ الشُّبَهاتُ.(۲)

ترجمه: کسی که توکل بر خدا کند شبهات برای او روشن می شود.

شکوه و عظمت این فضیلت بزرگ انسانی یعنی توکل بر خدا در احادیث بالا ـ به قدری آشکار است که ما را از هرگونه توضیح بیشتری

۱- غررالحکم ، شماره ۹۰۲۸

۲- غررالحکم ، شماره ۸۹۸۵

بی نیاز می سازد، و به عکس از دست دادن توکل بر خدا و دلبستگی و وابستگی مطلق به دیگران صفت رذیله ای است که انسان را از اوج عزت و افتخار و قدرت و استقلال به پایین می کشد، و از او فردی ضعیف و ناتوان می سازد که قادر بر هیچ کار مهمی نیست.

کوتاه سخن اینکه: توکل مفهوم بسیار ظریف و دقیقی دارد که در عین توجه،عالم اسباب انسان را از غرق شدن در آن، و دل بستن به غیر خدا و آلودگی به شرک باز می دارد.

انسان بایـد با کمال قـدرت و قوت از هرگونه وسیله مادی برای پیروز شـدن بر مشکلات بهره گیرد و موانع را از سر راه خود بردارد، و با این حال متکی به لطف پروردگار و قدرت بی پایان او باشد، و پیروزی را از او بداند نه غیر او!

در حدیثی از پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم، حضرت جبرئیل سؤال فرمود:

مَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. توکل بر خداوند بزرگ چیست.

عرض کرد:

اَلْعِلْمُ بِاَنَّ المَخْلُوقَ لا يَضُرُّ وَ لا يَنْفَعُ وَ لا يُعْطى وَ لا يَمْنَعُ وَ اِسْتِعْمالُ الْيَأْسِ مِنَ الخَلْقِ......(۱)

۱- بحارالانوار ، ج ۶۸ ، ص ۱۳۸ ، حدیث ۲۳

حقیقت توکل علم وآگاهی به این است که مخلوق نمی توانـد زیانی برساند و نه سودی و نه چیزی ببخشد، و نه ازاو باز دارد، و(دیگر) به کار بستن یأس از خلق است.(یعنی همه چیز را از سوی خدا و به اذن و فرمان او بداند)

سپس فرمود: هنگامی که بنـده خـدا چنین باشـد جز برای خدا عملی انجام نمی دهد و امید و مونسـی جز خدا ندارد، و به هیچ کس جز خدا دل نمی بندد، این است حقیقت توکل.

در حدیث دیگری که از امام معصوم پرسیدند توکل چیست؟ فرمود:

لا تَخافُ سِواهُ.

توکل این است که از غیر خدا نترسی.(۱)

از این تعبیرات به خوبی اسـتفاده می شود که روح توکـل انقطاع الی الله یعنی بریـدن از مخلوق و پیوسـتن به خالق است، و آن کس که دارای این روحیه نباشد به حقیقت توکل نائل نشده است.

در روایت دیگری علی بن مُوَیـد می گوید از امام کاظم(علیه السـلام) تفسـیر آیه وَ مَنْ یَتَوَکَّلَ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ را پرسـیدم، فرمود:

۱- بحارالانوار ، ج ۶۸ ، ص ۱۳۸

اَلتَّوَکُّلُ عَلَی اللّهِ دَرَجاتٌ مِنْها اَنْ تَتَوَکَّلَ عَلَی اللّهِ فی اُمُورِکَ کُلِّها فَما فَعَلَ بِکَ کُنْتَ عَنْهُ راضِیا تَعْلَمُ اَنَّهُ لا یَأْلوکَ خَیْرا وَ فَضْلاً وَ تَعْلَمُ أَنَّ الْحُکْمَ فی ذلِکَ لَهُ فَتَوَکّلْ عَلَی اللّهِ بِتَفْویضِ ذلِکَ أِلَیْهِ وَثِقْ بِهِ فیها وَ فی غَیْرِها.(۱)

ترجمه: توکل دارای مراتب گوناگون است. از جمله درجات توکل آن است که در تمام امورت بر خدا توکل کنی و از آنچه خدا نسبت به تو انجام داده راضی باشی و بدانی که خدا جز خیر و فضیلت برای تو نمی خواهد و نیز بدانی که در تمام این امور اختیار با اوست. پس با واگذار کردن امور به او بر خدا توکل داشته باش.

خلاصه این که انسان همه چیز را باید از خدا داشته و خود را وابسته به قدرت لایزال او بداند و با این پیوند، همچون قطره ای که به دریا می پیوندد، خود را در امواج سهمگین بیندازد و از هیچ چیز نهراسد، زیرا:

قطره چون متصل به دریا شد تو دگر قطره اش مخوان دریا است

مرحوم نراقی در این باره می گوید:

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۲۵

هم حیات از او بود هم مرگ از او بینوایی زو نوا و برگ از او

درد از او باشد و درمان از او هم علاج سینه سوزان از او

عزت از او ذلّت و خواری از او صحت از او رنج و بیماری از او

غصه از او غم از او شادی از او هم خرابی زو و آبادی از او

محنت از او رنج از او راحت از او فقر از او و گنج از او ذلت از او

می نجنبد ذره ای بی امر او جملگی مرهون لطف و قهر او(۱)

اینک جا دارد فرازهائی از زنـدگانی متوکلان علی الله، که رأس آنها پیامبر اسـلام(صـلی اللّه علیه و آله) و ائمه معصومین(علیه السلام) می باشد در اینجا یادآور می شویم به امید اینکه روح توکل در ما قوی تر و این شجره طیبه در وجود ما بارورتر شود.

۱- طاقدیس ، ص ۳۳۷

فراز اوّل

در زمان پیامبر اسـلام(صلی اللّه علیه و آله) مردی همیشه متوکل به خدا بود و برای تجارت از شام به مدینه می آمد. روزی در راه دزد شامی سوار بر اسب، بر سـر راه او آمد و شمشـیر به قصد کشـتن او کشید. تاجر گفت: ای سارق هرگاه مقصود تو مال من است، بیـا بگیر و از قتل من درگـذر، سارق گفت قتل تو لازم است، اگر تو را نکشم مرا به حکومت معرفی می کنی. تاجر گفت: پس مرا مهلت بده تا دو رکعت نماز بخوانم، سارق او را امان داد تا نماز بخواند.

مشغول نماز شد و دست به دعا بلند کرد و گفت: بارخدایا از پیامبر(صـلی اللّه علیه و آله) تو شنیدم هرکس توکل کند و ذکر نام تو نماید در امان باشد، من در اینجا ناصری ندارم و به کرم تو امیدوارم. چون این کلمات بر زبان جاری ساخت و به دریای صفت توکل خویش را انداخت، دید سواری بر اسب سفیدی نمودار شد، و سارق با او درگیر شد، آن سوار به یک ضربه او را کشت و به نزد تاجر آمد و گفت: ای متوکل دشمن خدا را کشتم.

و خدا تو را از دست او خلاص نمود. تاجر گفت: تو کیستی که در صـحرا به داد من غریب رسیدی؟ گفت من توکل توأم که خدا مرا به صورت ملکی درآورده و در آسمان بودم که جبرئیل به من ندا داد: که

صاحب خود در زمین دریاب و دشمن او را هلاک نما.

الآن آمدم و دشمن تو را هلاک کردم، پس غایب شد. تاجر به سجده افتاد و خدای را شکر کرد، و به فرمایش پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) در باب توکل اعتقاد بیشتری پیدا کرد.

پس تاجر به مدینه آمد و خدمت پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) رسید و آن واقعه را نقل کرد، و حضرت تصدیق فرمود.(۱)

فراز دوم

حماد بن حبیبت کوفی گفت: سالی برای انجام حج با عده ای بیرون شدیم همین که از جایگاه هایی به نام «زباله» کوچ کردیم بادی سهمگین و سیاه وزید، آنقدر شدید بود که قافله را از هم متفرق ساخت. من در بیابان سرگردان ماندم تا خود را به زمینی که از آب و گیاه خالی بود رساندم. تاریکی شب مرا گرفت، از دور درختی به نظرم رسید، نزدیک آن رفتم، جوانی را دیدم با جامه های سفید که بوی مشک از او می وزید، به طرف آن درخت آمد. با خود گفتم این شخص یکی از اولیاء خدا باشد!

ترسیدم اگر مرا ببیند به جای دیگری برود، لذا خود را پوشیده داشتم. او آماده نماز شد و اوّل دعا کرد.(یا مَنْ حاذَ کُلِّ شَیء

۱- خزینه الجواهر ، ص ۶۷۹

مَکْتُوبا.....) آنگاه وارد نماز شد. من به آن مکان نزدیک شدم، چشـمه آبی دیدم که از زمین می جوشید. وضو ساختم و پشت سرش به نماز ایسـتادم. در نماز چون به آیه ای می گـذشت که در آن وعـده یا وعیـد بود با ناله آه، آن آیه را تکرار می کرد. شب روی به نهـایت گـذشت، جوان از جای خود حرکت نمود و به راز و نیاز مشـغول شـد. ترسـیدم از نظر غائب شود، نزدش رفتم و عرض کردم تورا سوگنـد می دهم به آن کسـی که خسـتگی را زا تو گرفته و لـذت تنهـائی در کـامت قرار داده، بر من ترحم نما، که راه گم کرده ام و آرزو دارم به کردار تو موفق شوم.

فرمود: اگر به راستی بر خـدا توکل می کردی گم نمی شـدی، اینک از دنبالم بیا، به کنار درخت رفت و دست مرا گرفت(و با طِیَ الاَرض) مرا به جائی آورد.

صبـح طلوع کرده بود و فرمود: مژده بـاد تو را به این مکـان که مکه است، و در همین حین بود که صـدای حاجیـان را شـنیدم! عرض کردم تو را سوگنـد می دهم به آن کسـی که به او در قیامت امیدواری بگو کیستی؟ فرمود: اکنون که سوگند دادی من علی بن الحسین(زین العابدین) هستم.(۱)

آری! هرگاه در امور و داستانهای متوکلین به خوبی اندیشه کنیم،

۱- بحارالانوار ، ج ۱۱ ، ص ۲۴

متوجه این حقیقت می شویم که همه چیز از ناحیه خداست و تنها باید بر او توکل کرد و به مضمون این آیه شریفه می رسیم:

وَ اِنْ یَمْسَسْکَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ اِلاّ هُوَ وَ اِنْ یُرْدِکَ بِخَیْرٍ فَلا رآدَّ لِفَضْلِهِ یُصیبُ بِهِ مَنْ یَشآءُ مِنْ عِبادِهِ وَ هُوَ الغَفُورُ الرَّحیمُ.(۱)

ترجمه: هرگاه خداوند(برای آزمایش یا کیفر گناه) زیانی به تو رساند، هیچ کس جز او، آن را برطرف نمی سازد و اگر اراده خیری بر تو کند، هیچ کس نمی تواند مانع فضل او شود، به هرکس از بندگانش خواهد(و شایسته بداند، هر چیزی را) می رساند و او آمرزنده مهربان است.

ایمان به این واقعیت ها، انسان را به حقیقت «توکل» نزدیک می سازد و او را در زمره متوکلان حقیقی قرار می دهد.

۱- یونس / ۱۰۷

ص: ۲۴۶

گفتار دوازدهم

صبر و استقامت در زندگی

گفتار دوازدهم: صبر و استقامت در زندگی

اشاره

۱۲ صبر و استقامت در زندگی

یکی از ویژگیهای مهم در زندگی ائمه معصومین(علیهم السلام) اصل «صبر و استقامت» است به طوری که آن بزرگواران اُسوه صبر و مقاومت در زندگی بودند.

آری زندگی انسان در دنیا، آمیخته با مشکلات عجیب است که اگر در مقابل آن بایستد و شکیبایی و مقاومت به خرج دهد، به یقین پیروز خواهد شد و اگر ناشکیبایی کند و در برابر حوادث زانو زند، هیچ گاه به مقصد نخواهد رسید.

منظور از «صبر» همان استقامت در برابر مشکلات و حوادث گوناگون است که نقطه مقابل آن «جزع» بی تابی، از دست دادن مقاومت و تسلیم شدن در برابر مشکلات است علاوه بر زندگی مادی، در زندگی معنوی نیز این مسئله وجود دارد.

اگر انسان در برابر نفس سرکش و هوا و هوس ها و زرق و برق دنیا و جاذبه های گناه ایستادگی نکند و در طریق «معرفته اللّه» و اطاعت فرمان او با مشکلات نجنگد، هرگز به جایی نمی رسد.

از این رو، علمای علم اخلاق، صبر را به سه دسته تقسیم می کنند:

۱ صبر بر اطاعت؛ یعنی شکیبایی دربرابر مشکلاتی که در راه اطاعت وجود دارد.

۲ صبر بر معصیت؛ یعنی ایستادگی در برابر انگیزه های نیرومند و محرک گناه.

۳ صبر بر مصیبت؛ یعنی پایداری در برابر حوادث تلخ و ناگوار و عدم برخورد انفعالی و ترک جزع.

«صبر» از مهمترین ارکان ایمان است، امیر مؤمنان(علیه السلام) موقعیت صبر را در برابر ایمان، همانند موقعیت سر نسبت به بدن می دانند در قرآن مجید نیز کمترین موضوعی را مانند صبر مورد تأکید قرار داده است. حدود هفتاد آیه، از صبر سخن به میان آمده که بیش از ده مورد آن به شخص پیغمبر اسلام(صلی اللّه علیه و آله) اختصاص دارد.

قرآن برای صابران اجر فراوانی قائل شده است.

اِنّما یُوفیَّ الصّابِرونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ.(۱)

ترجمه: بدرستی که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند.

۱- زمر / ۱۰

و کلید ورود بهشت، صبر و استقامت شمرده شده است، آنجا که می گویند:

سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعَمْ عُقْبى الدّارِ.(۱)

ترجمه: سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان.

در شأن و اهمیت صبر، روایات بسیاری از طریق اهلبیت(علیهم السلام) وارد شده است و این مطلب بیانگر اوج ارزش صبر است لذا ما بعنوان نمونه به چند حدیث بسنده می کنیم.

قال رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله): الصَّبْرُ خَيْرٌ مَرْكَبٌ ما رَزَقَ اللّهُ عبدا خَيْرا لَهْ وَ لا اَوْسَعُ مِنَ الصَّبْرِ.(۲)

ترجمه: صبر بهترین مرکب سواری است: خداوند هیچ بنده ای را بهتر و گسترده از صبر روزی نداده است.

تعبیر به بهترین مرکب در این حدیث شریف به این جهت است که صبر، وسیله رسیدن به همه سعادت ها و خوشبختی ها است و انسان بدون صبر به هیچ مقامی در دنیا و آخرت نمی رسد!

در حدیث دیگر رسول خدا(صلی اللّه علیه و آله) در تعبیر زیبای

۱- رعد / ۲۴

۲- میزان الحکمه ، ج ۲ ، ح ۱۰۰۲۵

دیگری فرمود:

اَلصَّبْرُ کَنْزٌ مِنْ کُنُوزِ الْجَنَّه.(۱)

ترجمه: صبر، گنجی از گنج های بهشت است.

دلیل این امر با نقل حدیثی از امیرالمؤمنین(علیه السلام) به وضوح روشن می شود:

الصَّبْرُ عُونٌ عَلی کُلِّ اَمْرٍ.(۲)

ترجمه: صبر و شکیبایی به پیشرفت هر کار(مهمی) کمک می کند.

زیرا همان گونه که می دانید، در نظام زندگی بر سر راه هر کار مهمی، موانعی قرار دارد که عبور از آنها فقط با نیروی صبر و شکیبایی ممکن است.

در حدیث دیگری باز از امیرالمؤمنین(علیه السلام) آمده است:

اِنْ صَبَرْتَ اَدْرَکْتَ بِصَبْرُکَ مَنازِلَ الأَبْرارِ وَ اِنْ جَزَعْتَ اَوْرَدَکَ جَزَعَکَ عَذابَ النّارِ.(۳)

ترجمه: اگر صبر کنی، به خاطر صبر خود، به مقامهای ابرار نیکوکاران می رسی و اگر صبر نکردی، این بی صبری تو را در

۱- محجه البیضاء ، ج ۷، ص ۱۰۷
۲- جامع الاحادیث الشیعه ، ج ۱۴ ، ص ۲۵۳
۳- شرح غررالحکم ، ح ۳۷۱۳

عذاب دوزخ وارد می کند.

در حدیث دیگری امام صادق(علیه السلام) در برابر بلاها و حوادث تلخ زندگی، می فرمایند:

مَنْ اِبْتَلی مِنَ الْمُؤمِنینَ بِبَلاءٍ فَصَبَرَ عَلَیْهِ کَأَنَّ لَهُ مَثَلُ اَجْرِ اَلْفِ شَهیدٍ.(۱)

ترجمه: هرکس از مؤمنان به بلایی گرفتار شود(و) شکیبایی را از دست ندهد پاداش هزار شهید دارد.

اینها بخش مختصری از احادیثی بود، که درباره اهمیت صبر انسان ها و پاداش و شکیبایان وارد شده است.

من از مفصل این قصه مجملی گفتم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

۱- اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۹۲

آثار و پیامدهای صبر

آثار و پیامدهای صبر

طبیعت زندگی دنیا این است که با موانع و مشکلات و آفات همراه می باشد. در مسیر انجام «بایدها» و «نبایدها» اغلب مشکلاتی است که اگر انسان از آنها نگذرد، به مقصد نمی رسد، در ضمن همیشه آفات و مصائبی در کمین نعمت ها است که باعث از دست دادن آنها می شود، مصایبی در اموال و انفس و عزیزان و دوستان و مواهب دیگر! انسان بدون صبر و استقامت، هم در جهات مثبت به جایی نمی رسد، و هم در برابر عوامل منفی و مصائب و آفات، قادر به ایستادگی نیست.

به همین دلیل، کلید اصل پیروزی ها، صبر و شکیبایی است و از آنجا که دین مجموعه ای از باید و نبایدهاست، اطاعات و ترک معاصی، بدون صبر و استقامت، اینها بقاء و دوامی ندارد. لذا امیرالمؤمنان(علیه السلام) می فرماید:

عَلَیْکُمْ بالصَّبْرِ فَاِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الایمانِ کالرَّأسِ مِنَ الْجَسَدِ.(۱)

بر شما باد صبر و استقامت کردن، زیرا صبر نسبت به ایمان، همانند

۱- نهج البلاغه ، کلمات قصار ۸۲

سر به بدن است.

در حدیث دیگر از علی(علیه السلام) نقل شده است:

مَنْ رَکَبَ مَراکِبَ الصَّبْرَ اهْتدی اِلی مَیدانِ النَّصر.(۱)

ترجمه: کسی که بر مرکب صبر و شکیبایی سوار شود، به میدان پیروزی پای می نهد.

باز همان امام بزرگوار آمده است:

مِفْتاحُ الظَّفَرِ لُزوُمِ الصَّبْرِ.(۲)

ترجمه: کلید پیروزی، داشتن صبر و شکیبایی است.

صبر و ظفر دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید(۳)

از سوی دیگر، افراد کم صبر و استقامت، بسیار زود آلوده گناه می شوند، زیرا گناه جاذبه های نیرومندی برای نفس سرکش انسانی دارد و اگر مقاومت شدیدی در انسان نباشد، ایستادگی در برابر آن جاذبه ها ممکن نیست. در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) آمده است:

کَمْ مِنْ صَبْرِ ساعَهٍ قَدْ اَوْرَثَتْ فَرَحا طَویلاً وَ کَمْ مِنْ لَذَّهِ

۱- کنزالفوائد ، ص ۵۸

۲- بحار ، ج ۶۸ ، ح ۴۵

۳- حافظ

ساعَهٍ قَدْ اَوْرَثَتُ حُزْنا طَویلاً.(۱)

ترجمه: بسیار اتفاق افتاده که یک ساعت صبر و شکیبایی، سبب شادی طولانی شده است، و چه بسیار لذت کوتاهی در یک ساعت، غم و اندوه طولانی به بار آوده است.

ممکن است در طول زندگی، انسان گرفتار خسارت ها و زیان های مادی، اجتماعی و یا معنوی شود، بطور مثال در مورد مرگ نزدیکان باید گفت که چنان نیست که دوستان و خویشاوندان همه باهم متولد شوند و همه باهم بمیرند، بعضی زودتر و بعضی دیرتر، چشم از جهان می پوشند، آنها که زودتر می روند، بازماندگان را به داغ و فراق خود مبتلاـ می سازند. اگر انسان، صبور نباشد، به زودی سلامتش را از دست می دهد، از همه چیز زندگی مأیوس گشته و دست و دلشان از کار می ماند.

آری! صبر است که با وجود تمام این حوادث ناگوار، به روح و قلب انسان توانایی ادامه حیات را می دهد.

در روایات سابق، بیان داشتیم که امام صادق(علیه السلام) ثواب شکیبایی شیعیان در برابر مصیبت ها و گرفتارها را برابر با پاداش هزار شهید دانستند که این امر نشانگر همنی معنی است.

۱- غررالحکم ، حدیث ۹۸۰۹

خلاصه این که درباره اهمیت صبر و نقش آن در پیشبرد دین و دنیا، هرچه بیان شود کم است. به همین دلیل، تعبیرات بسیار بالایی را که در روایات اسلامی درباره صابران آمده است، نباید مبالغه پنداشت.

اِنَّهُ مَنْ صَبَرَ نالَ بِصَبْرِهِ دَرَجَةَ الصّائِمِ القائِمِ، وَ دَرَجَهِ الشَّهیدِ الَّذی ضَرَبَ بِسَیْفِهِ قُدّامَ مُحمَّدٍ.(۱)

ترجمه: هرکس صبر و شکیبایی کند، به خاطر آن به مقام روزه داران شب زنده دار می رسد و درجه شهیدی را که در پیشاپیش پیغمبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) به دفاع پرداخته و شربت شهادت نوشیده است را به دست می آورد.

کلید صبر کسی را باشد اندر دست هر آینه در گنج مراد بگشاید

به شام تیره محنت بسازد و صبر نما که عاقبت سحر از پرده روی بنماید

۱- وسائل الشیعه ، ج ۱۱ ، ص ۲۰۹

فرازهایی از صبر و استقامت اهل بیت(علیهم السلام)

اختران ولایت الگوهای صبر و مقاومت در زندگی بوده اند، بدینسان لحظه ای در مصائب و حوادث تلخ زندگیشان بی صبری و جزع نکرده اند در اینجا چند نمونه از این فرازها را ذکر می کنیم.

فراز اوّل

پس از رحلت و شهادت جانگداز حضرت زهرا(علیهاالسلام) و پدر بزرگوارشان رسول گرامی(صلی اللّه علیه و آله)بر امیرالمؤمنان(علیه السلام) بسیار سخت و ناگوار شد. بخصوص نامهربانیهای مردم و سیاست و حکومت آن زمان! و آن جناب تدبیر را در پرتو صبر و استقامت بسنده کرد و با این شیوه زندگی خود را ادامه داد و فرمود:

فَرَأَیْتُ اَنَّ الصّبْرَ عَلی هاتا اَحْجی، فَصَبَرْتُ وَ فی الْعَیْنِ قَذً وَ فی الْحَلْقِ شَجا.(۱)

ترجمه: سرانجام دیدم صبر و شکیبایی به عقل و خرد نزدیکتر است از این رو صبر کردم با اینکه(بر اثر فشار حوادث تلخ) همچون کسی بودم که خاشاک چشمش را پر کرده و استخوان، راه گلویش

۱- نهج البلاغه ، خطبه ۳

را گرفته است.

و نیز فرمود:

وَ صَبَرْتُ مِنْ کَظْمِ الْغَیْظِ عَلی اَمَرَّ مَنِ الْعَلْقَمِ، وَ آلامَ لِلْقَلْبِ مِنْ وَخْزِ الشِّفارِ.(۱)

ترجمه: و با فرو خوردن خشم در امری که از حنظل تلخ تر و از تیزی دم شمشیر برای قلب دردناکتر بود، صبر نمودم.

فراز دوم

روزی رسول خدا با امیر مؤمنان(علیه السلام) به سوی مسجد قُبا می رفتند، در راه به بوستانی خرم برخوردند، حضرت عرض کرد یا رسول اللّه(صلی اللّه علیه و آله) بوستان خوبی است. پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) فرمود: بوستان تو در بهشت از این بهتر است!

از این بوستان گذشتند تا از هفت بوستان رد شدند، و همین کلام، میان حضرت و پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) رد بدل شد. سپس پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) او را در آغوش کشید و زار زار بگریست و حضرت هم گریست، حضرت علی(علیه السلام) علت گریه را جویا شدند پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) فرمود:

۱- نهج البلاغه ، خطبه ۲۱۷

به یاد کینه هائی افتادم که در سینه های این مردم از تو جای گرفته است، پس از وفات من، آن کینه ها آشکار می شود. حضرت پرسید: یا رسول الله! من چه باید بکنم. فرمود: صبر و شکیبایی، اگر صبر نکنی بیشتر به مشقت خواهی افتاد. عرض کرد: آیا بر هلاکت دینم می ترسی؟ فرمود: حیات تو در صبر است.(۱)

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

کانَ عَلیٌ اِذا اَهالَهُ فَزَعٌ. قامَ اِلی الصَّلاهِ ثُمَّ تَلا هذِهِ الایَهَ: وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ و الصَّلوهِ.(۲)

ترجمه: هرگاه امیر مؤمنان علی(علیه السلام) در برابر حوادث بسیار تلخ و شکننده قرار می گرفت برمی خواست و نماز می خواند و سپس آیه از سوره بقره را تلاوت می کرد. «از صبر و نماز یاری جویید».

فراز سوم

مفضل بن عمر یکی از شاگردان برجسته امام صادق(علیه السلام) پسری به نام اسماعیل داشت، که از دنیا رفت، او در برابر این مصیبت

۱- مناقب ابن شهر آشوب ، ج ۱ ، ص ۳۲۲

۲- تفسیر صافی ، ذیل آیه ۴۵ بقره

بی تابی می کرد.

امام صادق(علیه السلام) فرزندش موسی بن جعفر(علیه السلام) را نزد او فرستاد و فرمود: سلام مرا به مفصل برسان و به او بگو:

اِنّا اَصَبْنا بِاسْماعیلَ فَصَبَرْنا فَاصْبِرْ کَما صَبَرْنا، اِنّا اِذا اَرَدْنا اَمْرا، وَ اَرادَ اللّهُ اَمْرا سَلَّمْناهُ لِاَمْرِ اللّهِ.(۱)

ترجمه: همانا مصیبت(فرزندم) اسماعیل به ما رسید، صبر کردیم، تو هم مانند ما صبر کن. ما هرگاه اراده کاری می کنیم و خدا اراده دیگری دارد، تسلیم فرمان خدا می شویم.

فراز چهارم

امام حسین(علیه السلام) در روز عاشورا در برابر سخت ترین و غم بارترین حوادث، هرچه به شهادت نزدیکتر می شد، چهره اش شادتر می گردید. یاران به همدیگر می گفتند «به چهره امام حسین(علیه السلام) بنگرید که نشان می دهد، هیچ گونه باکی از مرگ ندارد». امام حسین(علیه السلام) به یاران را دلداری می داد و می فرمودش: صَبْرا بَنِی الْکِرام. ای فرزندان شرف و کرامت! صبور باشید.

حمید بن مسلم می گوید: سوگند به خدا هرگز مرد مغلوب و

۱- مشکاه الانوار ، ص ۵۶

گرفتاریهای مانند حسین(علیه السلام) را ندیدم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته باشند و در عین حال دلاورتر و صبورتر و قویتر آن حضرت باشد. در لحظات شهادت نیز در مناجاتش با خدا از صبر و استقامت می گفت و نرمی می کرد!

صَبْرا عَلی قَضائِکَ یا رَبِّ.(۱)

پروردگارا! بر قضای تو صبر و استقامت می کنم.

۱- مقتل الحسین مقرم ، ص ۳۴۵

ص: ۲۶۱

گفتار سیزدهم

شجاعت

گفتار سیزدهم: شجاعت

اشاره

۱۳ شجاعت

یکی از ویژگیها و صفات برجسته همه پیامبران الهی و ائمه معصومین(علیهم السلام) «اصل شجاعت» است که دارای آثار درخشان اخلاقی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است. در این فصل به بررسی این اصل می پردازیم.

واژه شجاعت در اصل به معنی استواری و استحکام قلب و اراده در شرایط و پیکارهای سخت و طاقت فرسا است. بنابراین شجاعت یک امر قلبی است و در جان و اعماق روح انسان ریشه دارد.

شجاعت در فارسی به معنی دلاوری و دلیری است که ضد آن ترسویی و اضطراب است که از ناتوانی نفس، و ضعف نفس، سرچشمه می گیرد، چنانکه امیر مؤمنان(علیه السلام) در سخنی فرمود:

شِدَّهُ الجُبْنِ مِنْ عَجْزِ النَّفْسِ وَ ضَعْفِ الْیَقینِ.(۱)

ترجمه: ترس زیاد از ناتوانی نفس و ضعف یقین نشأت می گیرد.

۱- غررالحکم ، ج ۲ ، ص ۱۵۰

باید توجه داشت که دارای ابعاد و اقسام وسیع است به معنی شجاعت بدنی، روحی و غیره می آید. شخصی از امام حسن(علیه السلام) پرسید: شجاعت چیست؟ آن حضرت در پاسخ فرمود:

مُوافِقَهُ الْأَقْرانِ، و الصَّبْرُ عِنْدَ الطِعانِ.(۱)

ترجمه: رو در روی با هماوردان، و استقامت در میدان جنگ.

بنابراین شجاعت معنی وسیعی دارد که یک شعبه آن شجاعت بدنی و مقاومت جسمی است. و با توجه به معنی اراده نیرومند قلبی، می توان در هر ارزشی که اراده قلبی موجب آن شده، نفس شجاعت را تماشا کرد. از این رو امیر مؤمنان(علیه السلام) فرمود:

اَشْجَعُ النّاسِ مَنْ غَلَبَ هَواهُ.(۲)

ترجمه: شجاع ترین انسانها کسی است که بر هوای نفس خود پیروز گردد.

و نیز فرمود:

اَشْجَعُ النّاسِ اَسْخاهُمْ.(۳)

۱- تحف العقول ، ص ۲۵۵

۲- سفینه البحار ، ج ۱ ، ص ۶۸۹

۳- غررالحکم ، ج ۱ ، ص ۱۷۷

ترجمه: شجاع ترین انسانها، سخاوتمندترین آنها است.

شجاعت از نظر قرآن و روایات

هرچند واژه شجاعت در قرآن نیامده، ولی این معنی با تعبیرات، استقامت، صبر، شدّت، مقاومت و ثبات قدم بیان شده است، به عنوان نمونه در قرآن آمده:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ والَّذینَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفار.(۱)

ترجمه: محمد(صلی اللّه علیه و آله) فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند، در برابر کفار، سرسخت و محکم(نترس) می باشند.

از زبان حضرت لوط پیامبر نقل شده که خطاب به کافران کارشکن گفت:

لَوْ اَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّهً اَوْ آوِی اِلی رُکنٍ شَدیدٍ.

ترجمه: ای کاش(و افسوس) در برابر شما قدرتی داشتم، یا پشتیبان محکمی در اختیارم بود.

حضرت لوط(علیه السلام) آرزو می کند که دارای یاران شجاع و نیرومند باشد و با حمایت آنها بر دشمن پیروز گردد. امام صادق(علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود: «منظور از قوه همان

۱- فتح / ۲۹

حضرت مهدی(علیه السلام) است و منظور از پشتیبان قوی ۳۱۳ نفر از یاران حضرت می باشند.»(۱)

نتیجه اینکه: انسانهای شجاع و نیرومند، در قرآن به عنوان حامیان قوی پیامبران شمرده شده اند، و یاران راستین حضرت مهدی(علیه السلام) از شجاعت و شهامت فوق العاده ای برخوردار می باشند. لذا امیرالمؤمنان(علیه السلام) در تعریف و مذمت شجاعت و ترس می فرماید:

الشُّجاعَهُ زَیْنٌ، اَلجُبْنُ شَیْنٌ.(۲)

ترجمه: شجاعت برای انسان زینت و ترسویی برایش نکتب می باشد.

و عنه(علیه السلام):

اِحْذَرُوا الْجُبْنَ فَاِنَّهُ عارٌ وَ مَنْقَصَهٌ.(۳)

ترجمه: شجاعت برای انسان زینت و ترسویی برایش نکتب می باشد.

در حدیث دیگری حضرت علی(علیه السلام) دوستان خود را از

۱- تفسیر برهان ، ج ۲ ، ص ۲۲۸

۲- غررالحکم ، ج ۱ ، ص ۳۴

۳- غررالحکم ، ج ۱ ، ص ۱۴۱

مشورت با افراد ترسو نهی می کند، چرا که ترس آنها را از آفات مشورت است. می فرماید:

لا تُشْرِکَنَّ فی رَأیِکَ جَبانا یُضْعِفُّکَ عَنِ الْاَمْرِ وَ یُعَظِّمُ عَلَیکَ ما لَیْسَ بِعَظیم.(۱)

ترجمه: هرگز با انسان ترسو مشورت نکن، چرا که تو را از کارهای مهم باز می دارد، و موضوعات کوچک را در نظر تو بزرگ جلوه می دهد.

همین معنی در عهد نامه مالک اشتر به شکل دیگری مطرح شده است. امام(علیه السلام) مالک را از مشورت با بخیلان و ترسوها و حریصان نهی می کند.(۲)

اینک نظر خوانندگان عزیز را به چند فراز از شجاعت پیشوایان اسلام جلب می کنم.

فراز اول

یکی از ویژگیها و امتیازات روشن امام علی(علیه السلام) که دوست و دشمن اعتراف داشته، شجاعت و نبردهای قهرمانانه و

۱- غررالحکم ، حدیث ۱۰۳۴۹

۲- نهج البلاغه ، نامه ۵۳

پیروزمندانه ایشان در جنگهای عصر پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) و بعد از آن می باشد. او در یکی از سخنان خود می فرماید:

وَ اللّهِ لَوْ تَظاهَرَتْ العَرَبُ عَلی قِتالِی لَما وَلَّیْتُ عَنْها.(۱)

ترجمه: سوگند به خدا اگر همه عرب برای نبرد با من پشت به یکدیگر بدهند بر ضد من پشت به آن نبرد ننمایم.

و در مورد دیگر در پاسخ آنانکه تأخیر جنگ در صفین را به خاطر ترس علی(علیه السلام) از مرگ می پنداشتند می فرماید:

اَمّا قَوْلُکُمْ اَکُلُّ دلِکَ کَراهِیَّهُ الْمَوْتِ، فَوَاللّهِ ما اُبالی دَخَلْتُ اِلَی الْمَوتِ اَوْ خَرَجَ الْمَوتُ اِلَیَّ.(۲)

ترجمه: اما اینکه می گوینـد آیا(مسامحه از جنگ) از ترس مرگ است؟ سوگند به خدا باک ندارم من به سوی مرگ بروم، یا او به سوی من آید.

فراز دوم

مشـرکان در سالهای آغاز بعثت، کودکان خود را وادار کرده بودند تا به سوی پیامبر(صـلی اللّه علیه و آله) سـنگ پرانی کنند، از این رو

۱- نهج البلاغه ، نامه ۴۵

۲- نهج البلاغه ، خطبه ۵۵

هرگاه پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) از منزل بیرون می آمد، بچه های مشرکان به سوی او سنگ پرتاب می کردند. علی(علیه السلام) در آن هنگام در سن نوجوانی بود. به سوی آنها حمله می کرد، آنها همانند گورخر وحشی که از شیر فرار می کردند گریزان می شدند و در این هنگام این آیه نازل شد:

كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ.(۱)

ترجمه: گویی گورخرانی رمیده اند * که از مقابل شیری فرار کرده اند.

فراز سوم

ماجرای عاشورا و جانبازیهای امام حسین(علیه السلام) و یارانش، و گفتار آن حضرت در مراحل مختلف بیانگر شجاعت بی نظیر امام می باشد.

همچنین هنگامی که امام سجاد(علیه السلام) به صورت اسیر در مجلس ابن زیاد خون آشام در کوفه وارد شد، گفتگوی شدیدی بین آنها رخ داد، تا جایی که ابن زیاد قصد کشتن حضرت را کرد. در این

۱- مدّثر / ۵۰ و ۵۱

هنگـام حضـرت زینب(علیهاالسـلام) بـا فریادهـای خـود، از کشـتن امـام سـجاد(علیه السـلام) جلوگیری کرد، و در همین لحظه خطرناک، امام خطاب به ابن زیاد فرمود: آیا مرا به مرگ تهدید می کنی.

اَما عَلِمْتَ اَنَّ الْقَتْلَ لَنا عادَهٌ وَ کَرامَتُنا مِنَ اللّهِ الشَّهادَهُ.

ترجمه: آیا ندانسـته ای که کشـته شـدن یک کار عادی و معمولی برای ما است، و کرامت و افتخار ما از جانب خـدا، شـهادت است.

وقتی که ابن زیاد این منظره دلاوری و شـجاعت امام سـجاد(علیه السـلام) و زینب(علیهاالسلام) را مشاهده کرد گفت: دست از علی بن الحسـین(علیه السـلام) بردارید، و او را برای زینب باقی گذاریـد. و باز گفت: تعجب می کنم از این پیونـد محکم که زینب(علیهاالسلام) دوست دارد همراه برادرزاده اش کشته گردد.(۱)

فراز چهارم

روزی مأمون با خوشحالی و شادی به محضر حضرت رضا(علیه السلام) آمد و نامه ای را خواند که در آن آمده بود از پیروزی لشکر و فتح یکی از بلاد کابل!

۱- تاریخ کامل ابن اثیر ، ج ۴ ، ص ۳۴

امام با شجاعت تمام این خوشحالی را مذموم خواند! و فرمود: آیا فتح یکی از قریه های شرک تو را شادمان ساخته. مأمون: آیا چنین فتحی مایه شادی نیست؟

حضرت فرمود: ای رئیس مؤمنان! در مورد امت محمد(صلی اللّه علیه و آله) و مسئولیت و زمامداری که خداوند آن را در اختیارت نهاده از خدا بترس.

همانا تو امر مسلمانان را تباه ساخته ای، حکمرانی را به غیر خود واگذار نموده ای که در میان مسلمانان به غیر حکم خدا حکمرانی می کنند(یعنی با نصب فرمانداران نالایق و ستمگر حق مسلمانان بلاد تباه نموده ای، و اکنون بخاطر فتح آن شادی می کنی) تو در این بلاد نشسته ای ولی خانه هجرت و محل فرود وحی(مدینه) را ترک نموده ای(و بر اثر ظلم حکمرانان ستمگرت) به مسلمانان مهاجر و انصار ظلم می شود، به طوری که مدّتها بر بی نوایی و ستم دیدگی افرادی از آنها می گذرد، و دسترسی به تو ندارند و کسی به داد آنها نمی رسد، از خدا بترس و به امور مسلمانان توجه داشته باش! آیا نمی دانی که زمامدار مسلمانان مانند ستون وسط خیمه است، که هرکسی که در درون خیمه است بخواهد می تواند آن ستون را بگیرد تو نیز باید به مسلمانان این گونه نزدیک باشی و مردم به تو

دسترسی داشته باشند و شکایتهای خود را به تو برسانند......

بیانات امام به قدری قاطع بود که مأمون تسلیم شد و خود را آماده سفر به سوی عراق(و سپس حجاز) کرد، ولی حوادثی پیش آمد که به این مقصود نرسید.....(۱)

۱- عیون اخبارالرّضا ، ج ۲ ، ص ۱۶۰ و ۱۶۱

این صفحه کاملاً باید سفید باشد،

زیرا صفحه بعد باید شماره فرد داشته باشد.

ص: ۲۷۳

گفتار چهاردهم

تغافل

گفتار چهاردهم: تغافل

۱۴ تغافل

یکی از اصول اخلاقی امامان(علیهم السلام) که کمتر مورد بحث و توجه قرار گرفته «اصل تغافل» است که از مهمترین اصلهای اخلاقی آنهاست. و امروزه از نظر روان شناسی و جامعه شناسی، نقش بسزایی در آرامش روان و دوری جامعه از درگیریهای ضد اخلاقی می باشد. برای روشن شدن مطلب، لازم است به بررسی چند مطلب در این رابطه بپردازیم:

تغافل یعنی شخصی چیزی را می داند و از آن آگاهی دارد، ولی از روی مصلحت، خود را غافل و بی خبر نشان می دهد و به گونه ای برخورد می کند که طرف مقابل تصور می کند که او از موضوع بی خبر است.

به همین دلیل پیشوایان بزرگ اسلام در گفتار و عمل، نسبت به این موضوع تأکید کرده اند. «تغافل» پیامبر اکرم(صلی اللّه علیه و آله) در بعضی از موارد باعث خرده گیری بعضی از افراد ناآگاه می شد. بطور مثال اعتراض می کردند به این که پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) خیلی سریع تحت تأثیر سخنان این و آن قرار می گیرند و اگر گفته

شود فلان کس پشت سر شما چنین و چنان می گوید: می پذیرد و به سراغ آن شخص می فرستد، اما هنگامی که او قسم یاد می کند که چنین چیزی را نگفته ام، سخن او را می پذیرد. قرآن مجید نیز به این مطلب اشاره می کند:

وَ مِنْهُمُ الَّذینَ یُؤْذُونَ النّبِیَ وَ یَقُولُونَ هُوَ اُذُنٌ قُلْ اُذُنٌ خَیرٍ لَکُمْ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ یُؤمِنَ لِلمُؤمِنینَ وَ رَحْمَهٌ لِلَّذینَ امنوا مِنْکُم......(۱)

ترجمه: از آنها کسانی هستند که پیامبر(صلی اللّه علیه و آله) را آزار می دهد و می گویند: او آدم خوش باوری است، بگو به نفع شماست، او ایمان به خدا دارد و مؤمنان را تصدیق می کند و رحمت است برای کسانی از شما که دوست و دشمن به آن معترفند، آدم ساده اندیش و خوش باور نبوده است، بلکه در بسیاری از موارد وظیفه خود را تغافل می دیده این تغافل مایه رحمت برای همه مؤمنان محسوب می شد.

در حدیث معروفی که از امام سجاد(علیه السلام) نقل شده است پیرامون تغافل می فرمایند:

صَلاحُ حالِ التَّعایُشِ وَ التَّعاشُرِ مِلأُ مِکْیالٍ ثُلْثاهُ فِطَنَهٌ

۱- توبه / ۶۱

وَ ثُلْثُهُ تَغافُل.(۱)

ترجمه: مصلحت همزیستی سالم و معاشرت با مردم در پیمانه ای که دو سوم آن هوشیاری و یک سوم آن تغافل باشد.

این روایت در واقع ضمن تأکید بر تغافل مثبت، از تغافل منفی بر حذر می دارد.

ابتدا تأکید هوشیاری و بیداری و ترک غفلت می کند و سهم آن را دو سوم می دانند. و مفهوم آن این است که انسان نباید از مسائل مهم زندگی بی خبر بماند، بلکه باید با کمال دقت، مراقب آنچه که خیر و صلاح او در آن است، باشد. از سوی دیگر نسبت به اموری که لازم است مورد بی اعتنایی و بی توجهی قرار گیرد، دستور به تغافل می دهد، مانند فکر و دقت در مسایل جزئی زندگی که اهمیت چندانی ندارد، انسان را از تفکر در امور مهم باز می دارد و همچنین مخفی کردن عیوب پنهانی دیگران در مواردی که مصلحت ایجاب می کند، کار پسندیده ای است.

امیر مؤمنان علی(علیه السلام) در این رابطه می فرمایند:

مِنْ اَشْرَفِ اَعْمالِ الْکریمِ غَفْلَتُهُ عَمّا یَعْلَم.(۲)

۱- مستدرک الوسائل ، ج ۲ ، ص ۹۲

۲- نهج البلاغه ، قصار شمار ۲۲۲

ترجمه: یکی از باارزش ترین کارهای کریمان، تغافل از چیزهایی است که از آن آگاهند.

حدیث دیگری از آن امام بزرگوار(علیه السلام) می فرماید:

مَنْ لَمْ يَتَغافَلُ وَ لا يَغُضَّ عَنْ كَثيرٍ مِنَ الْاُمُورِ تَنَغَّصَتْ عِيْشَتُهُ.(۱)

ترجمه: کسی که تغافل و چشم پوشی از بسیاری امور نکند، زندگی برای او ناگوار خواهد شد.

بدیهی است، زندگی انسانها خالی از اموری که بر خلاف توقع باشد، نیست. اگر انسان جزئیات زندگی دیگران را با کنجکاوی و دقت پیدا کند و آنها را مورد بازخواست قرار دهد، زندگی برایش تلخ و دوستان از اطراف او پراکنده می شوند.

باز حدیثی از همان امام بزرگوار آمده:

وَ عَظِّمُوا اَقْدارَكُمْ بِالتَّغافُلَ عَنْ الدَّنِّیَ مِنَ الْاُمُورُ....... وَ لا تَكُونُوا بَحّاثينَ عَمّا غابَ عَنْكُمْ، فَيَكْثُرُ عائِبُكُمْ........ و تَكَرَّمُوا بِالتَّعامی عَنِ الْاِسْتِقْصاءِ.(۲)

ترجمه: قدر و منزلت خود را با تغافل نسبت به امور پست و کوچک

۱- غررالحکم ، شماره ۹۱۴۹

۲- بحارالانوار ، ج ۷۵ ، ص ۶۴

بالا برید..... و زیاده از اموری که پوشیده و پنهان است تجسس نکنید، که عیب جویان شما زیاد می شوند....... و با چشم برهم نهادن از دقت بیش از حد در جزئیات، بزرگواری خود را ثابت کنید.

از این حدیث و بعضی از احادیث دیگر بخوبی موارد «تغافل» روشن می شود و نشان می دهد، که مربوط به امور مهم و سرنوشت ساز زندگی نیست، بلکه مربوط به امور جزئی و کم اهمیت است که در زندگی وجود دارد.

بنابراین «تغافل» منافاتی با امر به معروف و نهی از منکر ندارد، زیرا «امر به معروف و نهی از منکر» مربوط به واجبات و محرمات است که از محدوده «تغافل» بیرون است و انتقاد سازنده مربوط به اموری است که در سرنوشت فرد و جامعه اثر قابل ملاحظه ای دارد، در حالی که «تغافل» مربوط به امور جزئی و کم ارزش و یا عیوبی که مصلحت در آن است که در پرده بماند. اینک توجه شما را به چند فراز از تغافل و گذشت در زندگی پیشوایان اسلام جلب می کنم.

فراز اوّل

امیر مؤمنان علی(علیه السلام) روزی مشاهده فرمود چند نفر از خوارج در کوفه به او فحش و ناسزا گفتند. آن بزرگوار با کمال متانت

از کنار آنها گذشت و فرمود: منظورشان من نیستم و این شعر «منسوب» را بیان فرمود:

وَ لَقَدْ اَمُرُّ عَلَی اللَّئِیمِ یَسُبُّنی فَمَضَیْتُ ثَمَّهَ قُلْتُ لا یَعْنِیَنی

ترجمه: همانا از کنار پست فطرتی عبور کردم به من ناسزا می گفت، از آنجا گذشتم و گفتم مرا قصد نکرده است.

به این ترتیب آن بزرگوار، از اصل تغافل استفاده کرده است. البته ناگفته نماند که بین تغافل و غفلت فرق بسیار است. غفلت خصلت ناپسندی است که از آن به شدت نهی شده است. غفلت یک نوع بی تفاوتی و سستی و مستی است که انسان را از یاد خدا و مسایل زنده اسلامی دور نگه می دارد و در پرتگاه انحراف و سقوط قرار می دهد.

لذا امیر مؤمنان(علیه السلام) می فرماید:

اَلغَفلَهُ اَضَرُّ الْاَعْداءِ.(۱)

ترجمه: غفلت از بزرگترین دشمنان انسان است.

زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان و معاصی از غفلت و بی خبری سرچشمه می گیرد.

۱- غررالحکم ، ج ۱ ۷ ص ۱۲۸

ص: ۲۸۰

فراز دوم

در مدینه شخصی از بستگان عمر بن خطاب با امام کاظم(علیه السلام) دشمنی می کرد و به طور مکرّر با کمال گستاخی از آن حضرت و خاندان و رسالت بدگویی می نمود.

چند نفر از یاران امام به آن حضرت عرض کردند به ما اجازه دهید تا این نامرد تبهکار را سر به نیست کنیم. امام آنها را به شدت از این کار برحذر داشت و سپس فرمود: او کجاست؟ گفتند: در فلان مزرعه مشغول کشاورزی است. امام(علیه السلام) بر مرکب خود سوار شد و به سراغش رفت وقتی به مزرعه اش رسید، او با ناراحتی فریاد زد: آهای! کشت و کار ما را پامال مکن. امام کاظم(علیه السلام) همچنان به طرف او رفت، وقتی به او رسید از گذشته ها وی چشم پوشید و به او خسته نباشی گفت. سپس با چهره ای خندان احوال او را پرسید و فرمود: تاکنون چقدر در این مزرعه خرج کرده ای؟ او گفت: «صد دینار» حضرت فرمود: چقدر امید داری محصول برداری؟ گفت علم غیب ندارم. امام(علیه السلام) دومرتبه سئوال را تکرار کرد، او گفت: امیدوارم ۲۰۰ دینار برداشت نمایم. حضرت کیسه ای که محتوی ۳۰۰ دینار بود به او داد و فرمود: این را بگیر و خداوند آنچه که امید برداشت از این مزرعه داری به تو بدهد.

آن شخص گستاخ، در برابر چشم پوشی و تغافل حضرت از رفتار بد او شرمنده شد و همان لحظه از ایشان عذرخواهی کرد. و ملتمسانه از آقا خواست تا او را مورد بخشش قرار دهند.

امام با لبخند ملیحی او را بخشید و از آنجا گذشت. چند روزی نگذشت که اصحاب امام کاظم(علیه السلام) دیدند آن مرد گستاخ در مسجد به محضر امام آمد و با کمال خوشرویی به ایشان نگریست و گفت:

اَللّهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ.(۱)

ترجمه: خداوند آگاهتر است که رسالتش را در وجود چه کسی قرار دهد.

یاران امام دیدند برخورد آن مرد به طور کامل عوض شده. او بار دیگر امام را ستود و سئوالاتی کرد و امام پاسخش را داد و او رفت.

امام کاظم(علیه السلام) هنگام بازگشت به خانه، به اصحاب فرمود: این همان شخصی بود که شما از من اجازه می خواستید تا او را بکشید، اینک می پرسم کدامیک از این دو راه بهتر بود؟ آنچه شما می خواستید یا آنچه من انجام دادم؟ من با دادن اندکی پول کارش را سامان دادم و(با گذشت و تغافل و چشم پوشی) روح و روانش را

۱- انعام / ۱۲

اصلاح نمودم.(۱)

کوتاه سخن اینکه تغافل بجا و نادیده گرفتن بموقع خواه ممتد و خواه کوتاه مدت در تقلیل ناملایمات و شخصیت زندگی نقش مؤثر دارد. ما بخواهیم یا نخواهیم حیات آدمی را انواع بلایای طبیعی و آفات اجتماعی احاطه کرده است و هر انسانی در طول زندگی خود بیش و کم با مصائب گوناگون مواجه می شود و کسانی در این میدان زندگی پیروز می شوند که روحیه سرشار و قوی از ایمان و تقوی داشته باشند و با تأسی به سیره عملی اهل بیت(علیهم السلام) خود را از مشکلات زندگی رهائی بخشند و با تغافل کردن از شدت و اَلَمش(اندوهش) بکاهند. و کم کم به دست فراموشی اش بسپارند.

در انتها شکر و سپاس خدا را که توفیق به حقیر داد ۱۴ گفتار از سیره عملی اهل بیت(علیهم السلام) را تدوین و تحریر کنم از درگاه خداوند بزرگ خواستاریم در ادامه این نوشتار مزید توفیق و عنایت مرحمت فرماید.

وَ اخِرُ دَعْوانا اَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ

حوزه علمیه اصفهان ۲۹/۸/۸۰

سید محمد رضا هاشم زاده

۱- اعلام الوری ، ص ۲۹۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹